



دادگاه تاریخ

گفتگویی میان رهبر خلق کورد عبدالله اوجالان
ابراهیم احمد - محمد رسول هاوار



دادگاه تاریخ

گفتگویی میان
رهبر خلق کورد عبدالله اوجالان، ابراهیم احمد و محمد
رسول هاوار

عنوان اصلی (کوردی کرمانجی میانی): دادگای میژوو

گفتگوییهک له نیوان عهبدوللا ئۆجهلان و برایم ئهحمهه و محهمهه رهسول هاوار

دادگاه تاریخ

(گفتگوی میان رهبر خلق کورد عبدالله اوجالان، ابراهیم احمد و محمد رسول هاوار)

درس‌هایی از تاریخ کورد

نقش مقاومت و خیانت در تاریخ کوردها

وضعیت دوران معاصر کورد

گفتگوی کوردی - کوردی در راستای اتحاد ملی

هویت کورد آزاد و کورد مزدور

ترجمه: ر. آبدانان

ویرایش: مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان

صفحه‌آرایی: رامین گارا

انتشارات: مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان ۱۴۰۰ ه. ش

تعداد صفحات: ۱۱۲

چاپ: زمستان ۲۰۲۲ - ۱۴۰۰

چاپخانه: گویلا

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

فهرست

۸	مقدمه
۱۰	با تحقیق و پژوهش درباره‌ی تاریخ، سیاستِ ملی- میهنی را شفاف می‌گردانیم ..
۱۶	دست‌داشتن انگلیسی‌ها در جنبش شیخ سعید
۲۱	PDK از همان ابتدا هیچ برنامه و هدف و معیاری نداشت
۲۳	PDKی ملا مصطفی بارزانی، کوردستانی نبود
۲۹	پس از انقلاب ۱۴ ژوئیه، فرصت مهمی برای جنوب کوردستان فراهم آمد
۳۳	انقلاب کوردستان، انقلاب تاریخ و زندگی ست
۴۴	خنجر خیانت، در کوردستان
۴۵	با منطق عشیره‌ای پیروزی محال است
۵۵	ملا مصطفی یک نیمه‌ی ذهن و مغز کوردها را دچار پوکی نموده و کمونیست‌های عراق نیز نیمه‌ی دیگر را
۷۱	بارزانی‌گرایی در کوردستان
۹۲	کنگره‌ی ملی- میهنی، در راستای رسیدن به استراتژی کوردها
۹۴	ابتدا مسئله‌ی ملی کوردها، سپس مسئله‌ی زبان
۹۶	وجود دیکتاتوری و استبداد در PKK، شایعه‌ی افراد ابله و نادان است
۱۰۰	مبارزه‌ی PKK در برابر تروری که علیه انسانیت صورت می‌گیرد!
۱۰۲	PKK یک حزب کوردستانی میهن دوست است
۱۰۶	انقلاب، همه چیز فرد کورد است
۱۰۹	همواره طرفدار راه حل سیاسی هستیم

مقدمه

متونی از قبیل این متنی که در دست دارید، بهترین سند جهت درک تاریخ هستند. چه گفتگو میان کسانی که در تاریخ نقش داشته‌اند، سندهایی موثق هستند از نظرات و عملکردهای افراد دخیل در یک تاریخ. متن این کتاب حاوی گفتگو میان رهبری است که سکان انقلابی سرنوشت‌ساز را در دست دارد، شخصیت مبارزی قدیمی که کوله‌باری از تجربه و تلخی را با خود دارد و نویسنده و شاعری که نماینده‌ی وجدانی خلق خویش هست و از این روست که واقعیاتی مهم در رابطه با خلق کرد و تاریخش را در خویش می‌پروراند. جای آن دارد امروز که خلق کرد و جنبش آزادی‌خواه‌شان در کانون توجهات قرار داشته و با خون و از خودگذشتگی به پیشگام مبارزه و جنگ با دشمن سیاه انسانیت تبدیل شده، بیشتر مورد بررسی قرار گرفته، تاریخ و فلاکت‌ها و مصیبت‌هایی که دچارش گشته، رنگ‌ها و تنوعاتی که در خود می‌پروراند، امید و آمالی که دارد، آسیب‌هایی که دیده و مسائل پیش رویش هرچه بیشتر شناخته شوند.

رهبر، عبدالله اوچالان رهبری است که بانی جنبشی شد که پیروان زن و مرد او در مقابل انظار جهانیان در جنگی تمام‌عیار با داعش زبانزد خاص و عام شدند و زنان کرد با تفکرات و آموزه‌های وی به سمبل جهانی تبدیل شدند که دیگری مردسالاری گفتمان غالب آن نمی‌تواند باشد. او که قبل از بیست و اندی سال بسر بردن در زندان، بیست و اندی سال نیز در خارج زندان پایه‌های این تفکرات را ریخت، افکارش به حق شایسته‌ی گفتگویی وسیع هستند. بخشی از تفکرات و نظراتش در باب موضوعاتی مرتبط با کردها و همگرایی و اتحادشان در این کتاب آمده.

استاد ابراهیم احمد بعنوان نویسنده و روشنفکر و شخصیتی مبارز که در نقش اپوزیسیونی

مهم در برابر واپسگرایی حاکم سنتی در کردستان عمل نمود، مهر خویش را بر تحولاتی مهم زده و با تمامی وجود چهره‌ی استعمار واقعی در کردستان و نیروهای واپسگرا را دید و طعم تلخ مبارزه با آنان را دریافت و نوشته‌ها و افکار و عملکردش شایسته‌ی توجهی ویژه است.

استاد محمد رسول هاوار نیز همچون شاعر و نویسنده، با رویکرد مردمی و میهن‌دوست خویش، بخشی از تاریخ واقعی خلقی بود که خود مصایب و آسیب‌های آنان را همراه با آنان چشید و موضعی میهن‌دوستانه در قبال خلق خویش داشت.

خلق کرد که همانند بسیاری از مقاطع تاریخ معاصر منطقه، هزینه‌های گزافی بابت آزادی‌خواهی و دموکراسی‌طلبی پرداخته و پس از دشواری‌های فراوان توانست تا حدودی واقعیت اجتماعی‌انکارگشته‌ی خویش را به جهانیان نشان دهد و در پی احقاق حقوق خویش برآید، جهت رسیدن به سرمنزل مقصود ناچار از درک صحیح تاریخ خویش و شناختن ریشه‌ها و بنیادهای نیروهای کنونی در کردستان است تا بتواند موضعی صحیح در مقابل نیروهای مذکور و مواضع قدرت حاکم بر سرزمین خویش اتخاذ نماید. همین امر لزوم مطالعه‌ی عمیق اثر حاضر را نشان داده و آن را همچون وظیفه در مقابل آنان قرار می‌دهد. همچنین علاقه‌مندان به تاریخ خلق کرد و دوستان آنان نیز با مطالعه‌ی متن حاضر بهتر خواهند توانست به قضاوت در باب وضعیت دشوار و مملو از مبارزات امروزمین خلق کرد بنشینند.

تلاش ما نیز جهت آماده کردن و چاپ متن کنونی، ارائه‌ی امکان چنین مطالعه و بحث و تفحص و روشنگری در همین راستا است.

کتاب موجود قبلاً نیز توسط مترجمی دیگر به سال ۲۰۰۹ (۱۳۸۸ شمسی) ترجمه شده و به چاپ رسیده بود. این ترجمه با ترجمه‌ی مذکور تفاوت‌هایی دارد. مترجم قبلی مطالبی را نیاورده بود که در فایل تصویری گفتگو نیز قابل دسترسی و اثبات است. همچنین در ترجمه‌ی قبلی، پاراگراف‌ها و بخش‌هایی نیز حذف شده بودند. ترجمه‌ی کنونی که در دست دارید، متن کاملی است که جهت رفع این نواقص تهیه گردیده و مضمون این گفتگوی مستند تاریخی بطور کامل در آن آمده است. امید که بتوانیم بخشی از «وظایف روشنگرانه» خویش را در دورانی بجای آوریم که کسانی برای افکار مزبور جان بر کف گذاشته و به سمبل مبارزه در راه انسانیت و آزادی و برابری تبدیل گشته‌اند.

مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان

۲۰۱۴-۱۲-۲۳

با تحقیق و پژوهش درباره‌ی تاریخ، سیاست ملی- میهنی را شفاف می‌گردانیم

رهبر خلق کورد، عبدالله اوجالان: رفقا! با حضور شما از مهمانان بزرگوارمان استاد ابراهیم احمد که در آغاز جنبش آزادیخواهی ملی خلق کورد نقش مهمی ایفا کرد و شاعر و نویسنده‌ی انقلابی بزرگ استاد هاوار استقبال می‌کنیم؛ به آن‌ها درود می‌فرستیم و خوش آمد می‌گوییم.

PDK (حزب دموکرات کوردستان عراق) به‌عنوان یک جنبش ملی و از زمان آغاز جنبش کورد، پس از جنگ جهانی دوم و پیش از آن هم نقش مهمی ایفا کرده است. اما بعدها به دلایل گوناگون این نقش مهم آغازین را از دست داد. بعد از جنگ جهانی اول، جنبش ملی- میهنی کوردستان به دلیل شکل‌گیری برخی فرصت‌ها، وارد مرحله‌ی تازه‌ای شد. با پایان جنگ جهانی اول، اکثر خلق‌ها از طریق اتکا به انقلاب اکبر، فرصت‌رهایی و آزادی را به‌دست آوردند. پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی، قبل از دیگر خلق‌ها، جنبش ناسیونالیسم ترک تحت رهبری مصطفی کمال آتاتورک از فواید فراوان پشتیبانی‌ها و کمک‌های انقلاب اکبر برخوردار شد.

در اصل، جوانه‌ی جنبش کورد در منطقه‌ی کوچگری شمال کوردستان، پیش از جنبش مصطفی کمال سر برآورد. در جنوب کوردستان هم جنبشی علیه امپراطوری انگلیس، تحت رهبری شیخ محمود برزنجی به‌پا شد. در آن دوران هنوز هیچ تحرکی از سوی مصطفی کمال صورت نگرفته بود. و این بستر، فرصت بزرگی برای کوردها فراهم آورده بود. اما پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی و تأسیس جمهوری ترکیه، جنبش کورد با مشکلات دشوار فراوانی روبه‌رو شد و این فرصت از میان رفت. باید اشاره کنیم که در آن موقع بخشی از کوردها در چارچوب سازمان‌هایی نظیر «جمعیت تعالی کوردها» سازماندهی می‌شدند. اما این سازمان‌ها از بسیار جهات ضعیف بودند؛ در کنار ضعف سازمانی‌شان، ایدئولوژی آن‌ها نیز با زمانه همخوان نبود. همین‌طور جنبه‌ی ملی و مشارکتی‌شان هم بسیار ضعیف بود و کفایت نمی‌کرد. در مقابل،

ملی‌گرایی و شوونیسم کمالیست‌ها بسیار قوی بود و پشت‌شان به دولت گرم بود؛ همچنین پاشاها و والی‌ها ترک بودند. وقتی مصطفی کمال آتاتورک از طریق برقراری ارتباط با برخی افسران و والی‌ها شروع به جنبش و فعالیت کرد، آن‌موقع کوردها تازه بیدار می‌شدند. سازمان‌های کوردی و به‌ویژه جمعیت تعالی کورد می‌خواستند خود را به کوردستان برسانند و در این راه نیز گام‌هایی برداشتند.

قیام‌هایی که پیش از تحركات کمالیست‌ها در شمال کوردستان شکل گرفتند، می‌توانستند در منطقه‌ی درسیم و تمام شمال کوردستان خودشان را نیرومند سازند. همچنین جنبشی که به رهبری «شیخ محمود برزنجی» در جنوب کوردستان شروع شد، در چارچوب اتحاد میان شمال و جنوب کوردستان می‌توانست سرتاسر کوردستان را فرا بگیرد. در شرق کوردستان نیز تحت رهبری «اسماعیل آغا- سمکو» جنبش کوردی شروع شده بود. به این ترتیب، آن جنبش‌هایی که در سه بخش کوردستان آغاز شدند تا حدودی دارای بُعد ملی بودند؛ حتی در پی تأسیس دولت هم بودند. اما با ظهور جنبش کمالیست‌ها، آن فرصت و امکاناتی که برای کوردها فراهم آمده بود، به تدریج از دست رفت. به عبارت دیگر، ایدئولوژی و سازماندهی کمالیست‌ها بسیار قوی‌تر از ایدئولوژی و سازماندهی کوردها بود؛ از لحاظ سیاسی هم نیرومندتر بودند. همچنین در نتیجه‌ی پیمان آنکارا که در سال ۱۹۲۰ بین فرانسه و کمالیست‌ها منعقد شد، درهای جنوب کوردستان هم به روی کمالیست‌ها گشوده شد؛ در همان زمان در منطقه‌ی رها (یا همان اورفا) و منطقه‌ی دیلوک (یا همان عنتاب) جنبشی کوردی سر برآورده بود. اما آن جنبش نیز سرانجام تحت کنترل کمالیست‌ها قرار گرفت.

همچنین در سال ۱۹۲۱ نیز پیمانی با مسکو امضا کردند. با اتکا به این پیمان، کمالیست‌ها هر دو شهر قرص و آردخان را تحت کنترل خود درآوردند. در آن زمان جنبشی انقلابی به نام «شورا» در قرص و آردخان و ارض‌روم برپا شده بود؛ آن جنبش هم تحت کنترل کمالیست‌ها درآمد. در همان مقطع، جنبش کورد در جنوب کوردستان به رهبری شیخ محمود برزنجی در برابر انگلیسی‌ها پیروزی بزرگی به‌دست آورده بود؛ حتی دولتی نیز تشکیل داده بود.

در آن دوران مسئله‌ی اصلی برای انگلیسی‌ها، نفت عراق بود. ضمناً می‌خواست در برابر شوروی، کنترل عراق را در دست داشته باشد. به خاطر همین دو دلیل، انگلیسی‌ها روابط خود با کمالیست‌ها را نیرومند ساختند. همچنین در آن دوران، انگلیسی‌ها از طریق بازی با کارت جنبش کورد و ترساندن کمالیست‌ها، می‌خواستند آن‌ها را به سمت خود جذب کنند. در حالی که کمالیست‌ها با کمک به شیخ محمود و حمایت از وی انگلیسی‌ها را تهدید می‌کردند، انگلیسی‌ها نیز خواسته‌اند جنبش کورد در شمال کوردستان را مانند کارت فشاری علیه کمالیست‌ها به کار

ببرند. اما در نهایت، هر دو طرف نیز از جنبش کورد پشتیبانی نکردند؛ بلکه آن را به بازی گرفتند. آخر سر هم کمالیست‌ها نفت موصل و کرکوک را به انگلیسی‌ها واگذار کردند و انگلیسی‌ها پذیرفتند که کوردها تحت سلطه و کنترل کمالیست‌ها قرار بگیرند.

به این شکل در نتیجه‌ی این قرارداد، تجزیه‌نمودن و تقسیم کوردستان جنبه‌ی عملی پیدا کرد. همچنین انگلیسی‌ها گام به گام کمالیست‌ها را تحت کنترل خود درآوردند؛ بدین ترتیب کمالیست‌ها برای خدمت به منافع انگلیسی‌ها در برابر شوروی به تکاپو افتادند. بعدها هم برای محکم کردن و تقویت آن قرارداد، پیمان بغداد و سنتو منعقد شدند. در اصل، این پیمان‌ها علیه اتحاد جماهیر شوروی و کوردها منعقد شده بودند.

در آن دوران برخی احزاب و سازمان‌های کوردی تأسیس شدند. از طریق این گفتگویی که با استاد ابراهیم احمد انجام می‌دهیم، تلاش می‌کنیم این موضوعات را بررسی و تحلیل کنیم. احزاب و سازمان‌های کوردی بین سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ چگونه شکل گرفتند و چرا نقش خود را ایفا نکردند؟ علت این چه بود؟ از همه مهم‌تر اینکه چرا آن احزاب و سازمان‌ها نقش خود را در جمهوری کوردستان در مهاباد ایفا نکردند؟ چرا جنوب کوردستان از دولت و جایگاهی برخوردار نشد؟ چرا عصیان درسیم سرکوب شد و چرا به‌همراه شکست آن، شمال کوردستان دچار خفقان شد؟

حاکمیت فاشیستی‌ای که کمالیست‌ها بر شمال کوردستان تحمیل کردند، کوردها را تحت استیلای خود درآورده بود. همچنین در شرق و جنوب کوردستان نیز وضعیت مشابهی برقرار بود. یعنی سیاستی نظیر آنچه که کمالیست‌ها بین سال‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۰ در شمال کوردستان اعمال می‌کردند، در جنوب کوردستان نیز اجرا می‌شد. ایرانی‌ها نیز از سال ۱۹۴۵ تا به امروز چنین سیاستی را در شرق کوردستان اجرا می‌کنند. همچنین حکومتی که در نتیجه‌ی انقلاب سال ۱۹۵۸ و پس از آن بر عراق سلطه پیدا کرد، از برخی جهات شبیه حاکمیت کمالیست‌ها بود.

البته نکته‌ای که در اینجا مهم می‌باشد این است که جنبش کورد آن مقطع، یعنی حزب دموکرات کوردستان ایران، حزب دموکرات کوردستان عراق و حزب دموکرات کوردستان ترکیه چرا نقش خود را ایفا نکردند؟ رهبریت‌شان چگونه بود؟ اینها موضوعات مهمی هستند.

پس از جنگ جهانی دوم، تحولات و تفاوت‌هایی در جنبش ملی کورد ایجاد شد؛ زیرا تغییراتی در جامعه‌ی کورد ایجاد شده بود. جامعه‌ی قدیمی، جامعه‌ای فئودالی و عشیره‌ای بود. PDK بر مبنای این ساختار تأسیس شده بود. وقتی جامعه‌ی کورد تغییرات تازه‌ای پیدا کرد، طبقات کارگر و بورژوا نیز پدید آمدند. به همراه این تحولات اجتماعی، تحولات مشابهی نیز از لحاظ سیاسی روی داد. اما لازم است که به این نکته هم اشاره کنیم که ساختار فئودالی و

عشیره‌ای نیز همراه با آن تحولات همچنان ادامه پیدا کرد. در نتیجه‌ی آن تحولات، جنبش کلاسیک کورد در پایان دهه‌ی شصت میلادی به شکل دو حزب خود را سازماندهی کرد. یکی از آن‌ها نماینده‌ی ملی‌گرایی ابتدایی بود و تحت رهبری ملا مصطفی بارزانی قرار داشت؛ دیگری PDK می‌مدرن بود که رهبر گرانقدرش، استاد ابراهیم احمد، از سال ۱۹۶۴ به بعد (حتی پیشتر در سال ۱۹۵۳) می‌خواست در جهت رسیدن به پیروزی، خط‌مشی نوینی برای آن پایه‌گذاری کند. در سال ۱۹۷۵ اتحادیه‌ی میهنی کوردستان (YNK) تأسیس شد؛ همچنین در همان مقطع حزب کارگران کوردستان (PKK) پدید آمد و تا به امروز به فعالیت و مبارزه‌ی خود ادامه می‌دهد.

جنبش ملی- میهنی کورد اکنون به مرحله‌ی تازه‌ای رسیده است. هم‌زمان با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، معادلات جهان و منطقه دچار تحول شد؛ همچنین جنگ میان ایران و عراق شرایطی عینی یا بیرونی برای کوردها فراهم آورد و آن را به حالتی قابل بهره‌برداری رساند. جنبش PKK به شیوه‌ای برجسته و چشمگیر انقلاب را در شمال کوردستان گسترش داد و رو به جلو برد. در دوران امروز نیز مبارزه‌ی گسترده و همه‌جانبه انجام می‌دهد. جنبش میهنی، دیگر تا سطح فراوانی مبارزه و سیاست را توسعه و گسترش داده است. همچنین در جنوب کوردستان نیز در مرحله‌ی بسیار مهمی قرار دارد. در نتیجه‌ی تمامی این‌ها می‌توان گفت: شرایط عینی یا بیرونی برای کوردستان تا حدود معینی به حالت قابل بهره‌برداری رسیده است؛ چون مانند گذشته دیگر هم‌پیمانی‌ای نظیر پیمان بغداد و سنتو وجود ندارد و این پیمان‌ها منحل شدند و از میان رفتند؛ امروزه اختلافات بزرگی میان ایران و ترکیه همچنین میان عراق و ترکیه مطرح است. آمریکا دیگر مانند گذشته کوردها را کمونیست قلمداد نمی‌کند، چون اتحاد جماهیر شوروی فروپاشیده شد و همچنین دولت‌های بزرگ هم دیگر مانند گذشته چندان نقشه‌ها و بازی‌های خود را بر روی جنبش کورد پیاده و اجرا نمی‌کنند.

تمام این عوامل شرایط و زمینه‌ی مثبتی را فراهم می‌آورند. همچنین در داخل نیز عشیره‌گرایی و ذهنیت مربوط به آن و رهبریت‌اش تا حدود فراوانی عقب‌نشینی کرده و تأثیراتشان کم گردانده شده است. در دوران امروز، رهبریت خانواده‌گرای بارزانی دچار تنگنا شده و بسیار محدود شده است. در مقابل آن، انقلاب جنبش ملی- میهنی بر پایه‌ی خط‌مشی انقلابی و اتحاد ملی، بزرگ گشته و گسترش پیدا کرده است. دیگر رهبریت کلاسیک قدیمی با نابودی مواجه شده است. در عوض، رهبری معاصر با نیرو و توانی عظیم خود را آماده گردانده و در تمام بخش‌های کوردستان به یک خواست و مطالبه مبدل گشته است. یعنی امروزه هر کسی می‌خواهد همراه این رهبری گام بردارد. از طریق مشخص کردن استراتژی نیرومندی برای رهایی ملی می‌توان این را عملی

نمود. امروزه استراتژی و سازمان وجود دارد؛ به همین دلیل اتحاد ملی کوردها در حال گسترش مداوم است. در برخی از بخش‌های کوردستان، کوردها می‌توانند به موقعیت فدرالی دست یابند. این شایسته و به‌جاست. تدارکات ما بر این مبناست و مبارزه نیز با سرعت رشد می‌کند و ادامه دارد. در راه رسیدن به موقعیت فدراسیون ملی در شمال و جنوب و شرق کوردستان ایفای نقش می‌کنیم. به همین دلیل مهم است که اندیشه‌هایمان تنگ‌نظرانه و سطحی نباشند و بر مبنای منافع فردگرایانه و امیال فردی نباشد. بلکه در این روزها لازم است اندیشیدن‌مان بزرگ باشد و در مسیر سیاسی و در راه اتحاد ایفای نقش کنیم. ما تا آخر آماده‌ایم.

در اینجا تلاش می‌کنیم با استاد ابراهیم احمد و رفیق هاوار درباره‌ی این نکاتی که به‌طور مختصر به آن‌ها اشاره کردیم، گفتگو کنیم. به نظرم با شیوه‌ای عمیق و گسترده، این موضوعات را از لحاظ سیاسی روشن خواهند ساخت. همچنین بر این باورم که روشن ساختن این موضوعات و تحلیل آن‌ها، نه تنها برای کادرها و اعضای دوره‌ی آکادمی شهید معصوم گرکماز، بلکه برای تمام روشنفکران کورد و انقلابیون و جنبش‌های میهنی انقلابی یک ضرورت و نیاز است. اگر به‌خوبی بر روی این تجارب و آزمون‌هایی که بعد از جنگ جهانی دوم شکل گرفتند بررسی و پژوهش انجام دهیم، برای تاریخ کورد، مبارزه‌مان و دوران امروز منبع نیرو و انرژی بسیار خوبی خواهد بود. می‌توان سؤالاتی از همدیگر پرسید؛ به این شیوه از طریق کندوکاو و پژوهش تاریخ، کوشش می‌کنیم سیاست ملی-میهنی را مشخص و شفاف کنیم؛ همچنین همزمان می‌توانیم مسئله‌ی قدرت و سیاست کوردها را بررسی نماییم.

بله استاد می‌توانیم به‌طور مختصر درباره‌ی تاریخ بحث کنیم. خوش‌اقبالی و بداقبالی کوردها بعد از جنگ جهانی اول چگونه ظاهر شد؟ به‌عنوان مقدمه روشن‌سازی این نکته لازم و به‌جاست. یعنی آن فرصت‌هایی که برای کوردها فراهم آمدند چگونه ظاهر شدند و کوردها تا چه حد از این فرصت‌ها استفاده کردند؟ عوامل داخلی و خارجی این وضعیت چه بودند؟ همچنین کمالیسم چگونه شکل گرفته و چگونه دست به‌کشتار و نسل‌کشی زدند؟ جنبش‌های کوردستان چگونه سرکوب شدند و با چه وضعیتی وارد دوران جنگ جهانی دوم شدند؟ همچنین در آن مقطع زمانی نقش شما چه بود؟ از طرف دیگر، بعد از جنگ جهانی دوم چگونه و به چه شیوه‌ای PDK تأسیس گردید؟ بله استاد ابراهیم! بفرمایید، نظرات و دیدگاه‌های خودتان را درباره‌ی این موضوعات با ما در میان بگذارید.

استاد ابراهیم احمد: همان‌طور که می‌دانید جنبش کورد، امروزه از مرحله‌ای حساس و مهم گذار می‌کند. برای آنکه دوباره به همان اشتباهات و کاستی‌های تاریخ گذشته‌ی کوردستان دچار نشویم، باید یک‌بار دیگر تحلیلات‌مان را از جنبش‌های گذشته‌ی کوردها شروع کنیم.

با پیدایش و ظهور سازمان اتحاد و ترقی، آگاهی ملی آن دسته از ملت‌هایی که در چارچوب مرزهای امپراطوری عثمانی زندگی می‌کردند تا حدودی رشد کرد. به این ترتیب همه‌ی ملت‌های درون مرزهای امپراطوری و در رأس آن‌ها کوردها و عرب‌ها، سازمان‌ها و جمعیت‌های ویژه‌ی خود را تأسیس کردند. نتیجه‌ای که از مبانی و معیارهای این سازمان‌ها حاصل می‌شود این است که: این جمعیت‌ها و سازمان‌ها ابتدا نمی‌خواستند از امپراطوری عثمانی جدا شوند؛ به جای آن شعار «وحدت، آزادی و برابری» جمعیت اتحاد و ترقی را به عنوان هدف خود برگزیده بودند. اما اتحاد و ترقی می‌خواست ملت‌های دیگر درون مرزهای امپراطوری عثمانی را جذب نماید و در درون خودش ذوب کند. به همین خاطر، برنامه، مبانی و فعالیت‌شان متفاوت بود. وقتی جنگ جهانی اول آغاز شد، هنوز جنبش ملی در ترکیه از لحاظ بنیان‌گذاری در حال برداشتن نخستین گام خود بود. جنبش کورد نیز در میان جنبش‌های رهایی‌بخش، به لحاظ ملی از همگی‌شان ضعیف‌تر بود. اما هنگام جنگ جهانی اول، کوردها بیش از ترک‌ها از وحدت و یکپارچگی امپراطوری عثمانی دفاع کردند.

می‌دانیم که آلمان و امپراطوری عثمانی در جنگ جهانی اول شکست خوردند و متفقین پیروز شدند. یعنی انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها طرف پیروز جنگ شدند. بی‌گمان در آن زمان انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها و روسیه در خاورمیانه و شرق اهدافی داشتند. پیش از پایان جنگ جهانی اول، این سه دولت پیمانی را در میان خود امضا کرده بودند. طبق آن معاهده می‌بایست سرزمین‌های تحت حاکمیت امپراطوری عثمانی که «مرد بیمار» خوانده می‌شد را میان خود تقسیم کنند. طبق آن معاهده، کوردستان را هم تقسیم کرده بودند. تصمیم‌شان این بود که آن بخشی که ولایت موصل خوانده می‌شد به فرانسه داده شود. در آن هنگام برخی از بیگ‌ها و آگاه‌های کورد خواستند که فروپاشی امپراطوری عثمانی را به یک فرصت تبدیل کنند و از آن در راستای اهداف ملی استفاده نمایند.

شریف پاشا که در آن دوران رهبری جنبش کورد را برعهده داشت، نماینده‌ی کنسول‌خانه‌ی امپراطوری عثمانی در سوئیس بود. به دلیل آنکه شریف پاشا این واقعیت را متوجه شد که متفقین (یعنی طرف پیروز جنگ) به سبب مسیحی‌بودن بیشتر با جنبش ملی ارمنی همکاری می‌کنند، بنابراین او هم به پشتیبانی از جنبش ارامنه پرداخت و به آن‌ها کمک کرد. بدین ترتیب شریف پاشا از طریق نیرومند کردن روابط خود با رهبران جنبش ارامنه، تضمین کردن حقوق ملی ارامنه و کوردها را از متفقین تقاضا کرد. به همین خاطر در پیمان «سور» به برخی از حقوق هر دو ملت اشاره شده است. طبق آن پیمان‌نامه، برخی حقوق محدود برای کوردها پذیرفته شده است.

بندهای «۶۱، ۶۲ و ۶۳» از ماده‌ی سوم پیمان‌نامه‌ی سور درباره‌ی مسئله‌ی کوردها بود. طبق

این پیمان‌نامه تأسیس دولتی کوردی در شمال کوردستان پذیرفته شد؛ اما به‌عنوان شرط، مقرر شده بود که این دولت کوردی‌ای که تأسیس شود برای مدت‌زمانی کوتاه تحت الحمایه‌ی نیروهای متفقین باقی بماند. هدف از این شرط این بود که: گویا وقتی متفقین به این باور رسیدند که کوردها به سطحی دست یافته‌اند که بتوانند خود را اداره کنند، آن‌وقت به کوردها استقلال اعطا خواهد شد. اما برای آن بخشی که به فرانسه داده شده بود و ولایت موصل نامیده می‌شود، به‌جای استقلال، اتونومی (یعنی خودگردانی) در نظر گرفته شد. در عین حال این را هم پذیرفتند که وقتی کوردهای تحت حاکمیت اتونومی، به توانایی اداره‌ی خود دست یافتند، آن‌وقت می‌توانند با آن دولت مستقلی که قرار بود در شمال کوردستان تأسیس گردد یکی شوند.

وقتی به تاریخ نگاه می‌کنیم می‌بینیم که جنبش کورد در خارج کوردستان، یعنی در اروپا تأسیس شد. چون آن کوردهایی که در چارچوب مرزهای امپراطوری به‌سر می‌بردند، هنوز پابندی و ارتباطشان با امپراطوری ادامه داشت. کوردها معتقد بودند که امپراطوری عثمانی تجزیه‌شده، به وضعیت و جایگاه پیشین خود بازخواهد گشت. از آنجا که جنبش کورد بر مبنایی فئودالی و عشیره‌ای استوار بود، بنابراین ایل‌ها و عشایر بر این باور بودند که پس از فروپاشی خلافت، جنبش ملی کورد بی‌معناست و ضرورتی ندارد؛ و اگر جنبشی هم وجود داشته باشد لازم است در راه امپراطوری عثمانی باشد نه در راه کوردها. مصطفی کمال آتاتورک که به‌خوبی از این قضیه آگاه بود، بسیار استادانه از آن به‌عنوان یک فرصت بهره‌برد؛ آن را به کار گرفت و به خدمت خودش درآورد. سپس مصطفی کمال به کوردستان رفت و با شعار «رهایی اسلام تحت لوای ترک‌بودن» از سرتاسر شمال کوردستان بازدید کرد و چندین جلسه‌ی جداگانه برگزار نمود و بسیاری از رؤسای عشایر کورد، شیخ‌ها و ریش‌سپیدان را پیرامون خودش گرد آورد. از طریق اتکا به آن نیرو، از یک طرف تأثیر متفقین را محدود کرد و از طرف دیگر، آن محافل و شخصیت‌هایی که می‌خواستند به دولتی کوردی دست یابند یا موقعیتی برای کوردها فراهم آورند را بی‌تأثیر نمود.

دست‌داشتن انگلیسی‌ها در جنبش شیخ سعید

مصطفی کمال تنها به استفاده از کوردها در جنگ علیه آن نیروها محدود نماند، بلکه هم‌زمان در اختلاف و درگیری میان ترک‌ها- یونانی‌ها نیز از وجود آن‌ها استفاده کرد. در آن زمان،

یونانی‌ها از میر و اطراف آن را کنترل نموده بودند و می‌خواستند آن را به یونان ضمیمه کنند. مصطفی کمال، کوردها را در جنگ علیه یونانی‌ها نیز وارد عمل کرد. البته در ازای این، مصطفی کمال به شیوه‌ای هرچند غیرعلنی و بدون ضمانت، از حقوق کوردها و نوعی فدراسیون بحث می‌کرد.

کوردها تحت رهبری مصطفی کمال دست به مقاومت شکفت‌انگیزی زدند و در این جنگ خون‌های بسیاری ریخته شد. این مقاومت کوردها به چنان سطح عظیم و بالایی رسید که نقل است مصطفی کمال را بر آن داشت که در مراسم ساختن بنای یادبود سرباز گمنام، بگوید: «به احتمال بسیار زیاد سرباز گمنام، کورد باشد». اگرچه به‌طور کامل مطمئن نیستیم که این گفته‌ی خود مصطفی کمال باشد، اما در همان زمان یکی از نمایندگان مصطفی کمال در منطقه‌ی «ساکاریا» همان گفته را تکرار کرده است. همان‌طور که این وضع نابودی جنبش ملی‌مان را با خود به‌همراه داشت، در عین حال پیمان‌نامه‌ی سور از دست رفت و نتایج آن خنثی گردید. یعنی برای اجرای پیمان‌نامه‌ی سور اگرچه در سطح هرچند اندکی تمایل به پشتیبانی وجود داشت، اما آن فرصت نیز از کف رفت. و این، دست مصطفی کمال و ترک‌ها را قوی‌تر ساخت. به همین دلیل کوردها به سمت جنگی سوق داده شدند که به هیچ شیوه‌ای با منافع کوردها انطباق نداشت و مطلوب نبود. همانند دوران امروز که با وجود آنکه به هیچ وجه به نفع کوردها نیست، اما به همان شیوه به نفع ترک‌ها وارد جنگ و درگیری شده‌اند.

آن امیدی که در آن دوران از دست دادیم، چه بود؟ انگلیس طی بازی و دسیسه‌ای که آگاهانه و با زیرکی تمام اجرا کرد، برای آنکه فرانسه را راضی کند تا به نفع بریتانیا دست از ولایت موصل بکشد، اسکندرون و حومه‌اش را به آن کشور بخشید. همچنین انگلیسی‌ها به هیچ وجه تمایل و نیت آن را نداشتند که در بخش‌های دیگر کوردستان، دولت مستقلی برای کوردها تأسیس کنند. به‌هنگام شکل‌گیری معاهده‌ی مادرید که پس از جنگ جهانی اول منعقد شد، انگلیسی‌ها هنوز چندین منطقه‌ی کوردستان را تحت کنترل خود درنیاورده بودند. پس از آنکه انگلیسی‌ها با شیخ محمود قرارداد بستند، توانستند وارد شهر سلیمانی شوند. سپس دیگر مناطق ولایت موصل در جنوب کوردستان را با وجود آنکه حقی نسبت به آن نداشتند، اشغال کردند و در نتیجه‌ی این اقدام، بین انگلیسی‌ها و ترک‌ها بر سر ولایت موصل اختلاف و کشمکش ایجاد شد. ترک‌ها به انگلیسی‌ها می‌گفتند: «حق آن را ندارید که این مناطق را اشغال کنید؛ زیرا در هنگام جنگ جهانی اول تحت حاکمیت شما درنیامده بودند». به دلیل گسترش این اختلافات، انگلیسی‌ها می‌خواستند آگاهی ملی‌ای که در میان کوردها جوانه زده بود را به‌عنوان یک فرصت ارزیابی کنند و از آن در مقابل ترک‌ها استفاده کنند. در مقابل، شیخ محمود

میهن دوست می‌خواست یک دولت مستقل کوردی را در این بخش از کوردستان تأسیس کند. شیخ محمود نمی‌خواست آن دولت تحت کنترل و نظارت انگلیسی‌ها باشد. و این باعث بروز اختلاف و کشمکش میان شیخ محمود و انگلیسی‌ها شد و سرانجام بین آن‌ها جنگ و درگیری روی داد. خود شیخ محمود نیز در آن جنگ شرکت کرد و زخمی شد. به علت زخمی شدنش به اسارت انگلیسی‌ها درآمد. بعدها در یک دادگاه نظامی بغداد حکم اعدام برای او صادر شد؛ اما این مجازات کاسته شد و به حبس ابد تغییر یافت. ولی بعداً به همراه شماری از رفقا، اقوام و نزدیکانش به هندوستان تبعید شد.

پس از این تبعید نیز برخی افراد در جنوب کوردستان دارای مطالبات و آگاهی ملی بودند؛ و این باعث تداوم اختلافات شد. در مقابل این وضعیت، انگلیسی‌ها هرچند با توسل به شیوه‌هایی خواستند به میل خودشان مسئله را چاره‌یابی کنند، اما نتوانستند آن را حل نمایند و موفقیتی کسب نکردند. به همین دلیل دوباره شیخ محمود را به بغداد آوردند و او را به‌عنوان حاکم و زمامدار کوردستان پذیرفتند. اما انگلیسی‌ها یک شرط داشتند، و آن این بود که شیخ محمود مشاوره‌ی انگلیسی‌ها را بپذیرد. اما شیخ محمود از همان ابتدا این خواسته را رد کرد و آن را نپذیرفت. پس از آنکه به سلیمانی برگشت و حکومتی را تأسیس نمود، خود را «ملک» (یعنی پادشاه) اعلان نمود و مجلس وزرای تشکیل داد. سپس به موازات تأسیس نهادهای مختلف حکومتی، پرچم درست کرد و ارتش تشکیل داد، پُست‌خانه ایجاد نمود و اسکناس چاپ کرد. به این شکل یک دولت کوردی تأسیس نمود.

دولت کوردی‌ای که شیخ محمود تأسیس کرد، با دولت عربی‌ای که انگلیسی‌ها می‌خواستند تأسیس کنند ناهمخوان بود؛ و به این خاطر با منافع انگلیسی‌ها متضاد بود. به همین سبب انگلیسی‌ها بسیار وحشیانه به کوردها هجوم آوردند و با تمام جنگ‌افزارها و توان تسلیحاتی‌شان به کوردستان تاختند. حتی شهر سلیمانی به میدان آزمایش جنگ‌افزارهای جدید انگلیسی‌ها مبدل شد. به این ترتیب برای بار دوم انگلیسی‌ها وارد شهر سلیمانی شدند و آن را اشغال کردند؛ برای بار نخست نیز ارتش عربی عراق در سال ۱۹۲۴ وارد سلیمانی شد؛ ورود آن‌ها نیز با مشورت انگلیس و با استفاده از تسلیحات و تدارکات و کمک‌های انگلیسی‌ها صورت گرفت. انگلیسی‌ها اشغالگری آن‌ها را پذیرفتند و مُهر تأیید بر آن زدند.

در نتیجه‌ی این، اختلاف میان ترک‌ها و انگلیسی‌ها بر سر مسئله‌ی ولایت موصل شدیدتر شد. به همین خاطر انگلیسی‌ها نمی‌خواستند کوردها به تمامی سرکوب شوند؛ زیرا قضیه‌ی «استفاده از کارت کورد در برابر ترک‌ها» مطرح بود. هنگامی که شیخ محمود در کوردستان به حکومت خود ادامه می‌داد، انگلیس و عراق طی بیانیه‌ای مشترک که در تاریخ ۲۴ نوامبر سال ۱۹۲۲ منتشر

شد، دولت کوردی را به رسمیت شناختند؛ اما خواستار اعزام یک هیأت کورد نزد خود بودند تا علاوه بر تعیین مرزها، مسائل مربوط به ارتباطات تجاری و اقتصادی را با انگلیسی‌ها و عراق بررسی و گفتگو نماید. ولی در حقیقت، هدف اصلی‌شان از انتشار چنین بیانیه‌ای این بود که ترک‌ها را بترسانند و کاری کنند که دست از ولایت موصل بکشند؛ بی‌شک چیزی که روی داد نیز همین بود. بدین ترتیب سیاست ترک‌ها دچار آشفتگی شد. سرانجام ترک‌ها پس از دشواری‌های فراوان، از جامعه‌ی ملل (یا همان مجمع توافق ملل) تقاضای هیأتی اعزامی نمودند تا این منطقه را کنترل کند و تحت نظارت خود قرار دهد. درباره‌ی این مسئله، ترک‌ها و انگلیسی‌ها به این توافق رسیدند که جامعه‌ی ملل در مورد حقیقت قضیه، بررسی و تحقیقاتی صورت دهد. حتی در اسناد جامعه‌ی ملل آمده است که کوردهای جنوب کوردستان نه به همزیستی با ترکیه رغبت داشته‌اند و نه با عراق. اما در آن دوران، جامعه‌ی ملل و افکار عمومی، تحت کنترل و تأثیر انگلیسی‌ها بود؛ همان‌طور که امروزه آمریکا بر سازمان ملل متحد تسلط دارد، در آن هنگام انگلیسی‌ها بر جامعه‌ی ملل تسلط داشتند.

پس از آن، در ۲۵ نوامبر سال ۱۹۲۵ جامعه‌ی ملل با برخی شروط پذیرفت که کوردها در چارچوب دولت عراق باقی بمانند؛ اما هم‌زمان این تصمیم را هم اتخاذ کرد که حق زندگی، زبان و فرهنگ کوردها محفوظ بماند.

در همان روز به مناسبت این تصمیم، انگلیسی‌ها و عراقی‌ها گردهم‌آیی و مراسمی برگزار کردند؛ گویا مسئول هیأت انگلیسی گفته بوده: «نباستی همانند ترک‌ها که درصدد ترک نمودن کوردها هستند، شما هم بخواهید آن‌ها را به عرب مبدل سازید؛ شاید کوردها تاب ستم و زورگویی ترک‌ها را نداشته باشند و ترک شوند، اما ترک‌ها با کلاه و ژاکت قطعاً اروپایی نخواهند شد». یعنی همان‌طور که کوردها به هر شیوه‌ای که شده ترک نخواهند شد، به همان شیوه ترک‌ها نیز با کلاه و ژاکت، اروپایی نخواهند شد. ملک فیصل پادشاه عراق هم این نظر را شایسته و بجا دانسته و همیشه گفته است: «لازم است عرب‌ها، کوردها را کورد بدانند و کوردها هم به فرهنگ خودشان پایبند و وفادار باشند و کورد بمانند». بعد از این مرحله، جنبش شیخ محمود شکست خورد و به پایان خود رسید.

نکته‌ی دیگری که باید به آن اشاره کرد این است که: ماده‌ای از مفاد پیمان‌نامه‌ی لوزان مربوط به چگونگی اداره کردن موصل بود. واقعیات تاریخی آن دوران گویای آن است که توافق‌نامه‌ی میان انگلیسی‌ها و ترک‌ها وجود داشت؛ طبق آن توافق در ازای دست‌کشیدن ترک‌ها از دوستی با شوروی، انگلیسی‌ها نیز از پشتیبانی جنبش ملی کورد خودداری می‌کردند. بعدها کوردها فهمیدند که فریب خورده‌اند. به همین دلیل هم در شمال و هم در جنوب کوردستان مبارزات

خود را آغاز کردند. هرچند شماری از روشنفکران نیز در صفوف این مبارزات حضور داشتند، اما رهبری مبارزات بیشتر در دست روحانیون، شیوخ و ارباب و آغاها بود. یکی از آن جنبش‌ها، جنبش شیخ سعید پیران بود. هم برای شفاف‌سازی مسائل و هم برای آنکه مبارزه‌ی ما در شرایط دوران امروزی به پیروزی دست یابد، باید اعتراف کنم که انگلیسی‌ها در جنبش شیخ سعید دست داشتند. اما این کمک و همکاری، برای آن نبود که جنبش به پیروزی برسد؛ بلکه درست برعکس، برای آن بود که هرچه بیشتر با شکست روبه‌رو شود. در ابتدای امر، جنبش بدون آگاهی انگلیسی‌ها آغاز گشته و نیرومند شده بود؛ اما بعدها انگلیسی‌ها در آن مداخله کردند و آن را دچار شکست نمودند.

انگلیسی‌ها نه تنها در این جنبش، بلکه در شکست تمامی آن جنبش‌هایی که در کوردستان پدید آمدند و سپس سرکوب گشتند، دست دارند. متأسفانه در پایان این مرحله، ملت کورد به هیچ کدام از آرزوها و حقوق خویش دست نیافت. پس از آن، جنبش کورد بر مبنای نظام تازه‌ای دوباره سر برآورد و آغاز گردید. برخی احزاب، توسط روشنفکران تأسیس شدند. اما آن احزاب بر پایه‌ی دریافت برخی کمک‌ها از نیروهای خارجی و برآورده‌سازی خواسته‌های آنان، توسط روشنفکران شکل گرفتند؛ به‌ویژه در اینجا لازم است به کمک‌ها، خواسته‌ها و چشم‌داشت‌های انگلیسی‌ها اشاره شود. چون انگلیسی‌ها پیشینی آن را می‌کردند که در صورت پیدایش یک جنبش ملی عرب علیه انگلیسی‌ها، همیشه لازم است که کارت کورد در عراق در اختیارشان باقی بماند.

در این بین، جنگ جهانی دوم آغاز شد و در آن زمان جنبش کورد ضعیف بود. اما مشارکت و حضور شوروی در آن جنگ تحولاتی را با خود به‌همراه آورد. به‌ویژه پس از ورود روس‌ها به ایران و کنترل کردن آن کشور، همچنین ورود انگلیسی‌ها به دیگر مناطق و بخش‌های کوردستان، راه تسریع و نیرومند شدن دوباره‌ی جنبش کورد و رشد آن را هموار نمود. این دولت‌ها در راه منافع خود از کوردها استفاده کردند، حتی آلمانی‌ها نیز با اتکا به برخی شخصیت‌ها تلاش کردند که کوردها را با خودشان همپیمان سازند.

در عراق ده‌ها حزب و سازمان وجود داشت؛ برخی از آن‌ها احزاب کورد بودند؛ «هیوا» هم یکی از آن احزاب بود. هرچند شماری از روشنفکران و میهن‌دوستان کورد در صفوف این حزب جای داشتند، اما به نظر من رهبریت این‌ها به انگلیسی‌ها وابسته بود. و همین هم باعث انشعاب و تجزیه‌ی حزب هیوا شد. در این بین با تشویق و پشتیبانی برخی از اعضای حزب هیوا، سازمانی در ایران تأسیس شد. آن دسته از اعضای حزب هیوا که از این سازمان حمایت می‌کردند و سرسپرده‌ی رهبران وابسته به انگلیس نبودند، سازمان «کومه‌له‌ی ژیان‌وه‌ی کوردستان» (یعنی

جمعیت احیای کوردستان) را در شرق کوردستان تأسیس کردند.

در آن دوران من مسئول قضایی حلبچه بودم و مجله‌ای به نام «گلاویژ» منتشر می‌کردم. اما به دلایل مختلفی از مسئولیت قضایی خود در حلبچه کنار کشیدم. تا آن موقع نیز عضو هیچ حزبی نبودم. هرچقدر حزب هیوا تقاضا کرد که عضو آن‌ها شوم اما به عضویت‌شان درنیامدم. می‌خواهم درباره‌ی رویداد دیگری برایتان صحبت کنم. همراه شماری از شخصیت‌هایی که می‌خواستند عضو حزب هیوا شوند در خانه‌ای بودیم؛ از من خواستند که به حزب هیوا بپیوندم؛ به اتاق دیگری رفتیم؛ در آن اتاق یک اسلحه‌ی کمری و کتاب مقدس قرآن روی میزی گذاشته شده بودند؛ چیزی که از من خواستند این بود که به عکس رهبر حزب نگاه کنم و دستم را روی اسلحه و قرآن بگذارم و سوگند یاد کنم. سوگندشان این بود که بگویی: «به کوردها خیانت نخواهم کرد». به همین خاطر به آن‌ها گفتم: این سوگندان جرم و گناهی ست در حق کوردها؛ لازم است نه به اسلحه‌ی کمری سوگند بخورید و نه به قرآن؛ بلکه باید پیش از هر چیز به نام خلق سوگند یاد کنید؛ اگر طرفدار ملت هستید بایستی به‌عنوان سوگند بگویید «تا آخرین قطره‌ی خونم، به خلق‌مان خدمت خواهم کرد».

پس از آنکه از کار قضایی دست کشیدم، چندین حزب و از جمله حزب کمونیست عراق (یا همان حزب شیوعی) از من تقاضا کردند که به عضویت‌شان درآیم؛ حتی برخی از اعضای جمعیت احیای کورد (یا همان ژ.ک) از ایران به نزد آمدند و از من تقاضا کردند که کمیته‌ی جدیدی برایشان تشکیل دهم. این در سال ۱۹۴۴ اتفاق افتاد؛ از طریق پُست با من ارتباط گرفتند؛ برنامه‌ی حزب‌شان را خواندم؛ در دو سطر آغازین آن نوشته شده بود: «این سازمان، سازمانی مربوط به کوردهای ایران، عراق یا ترکیه نیست؛ بلکه سازمانی کوردستانی است». این سازمان می‌خواست در تمام بخش‌های کوردستان شاخه‌ها و کمیته‌های خود را ایجاد کند. بعد از فکر کردن، پذیرفتم که عضو آن حزب شوم. چون این قضیه چندان در چارچوب موضوع گفتگویمان نیست به همین خاطر از کنار آن می‌گذرم و می‌خواهم به بحث درباره‌ی موضوع بارزانی‌ها پردازم.

PDK از همان ابتدا هیچ برنامه و هدف و معیاری نداشت

جنبش ملا مصطفی بارزانی در سال‌های ۱۹۴۴ و ۱۹۴۵ یعنی از همان ابتدا، یک جنبش میهنی و میهن‌پرور نبود؛ بلکه جنبشی عشیره‌ای بود. برخی اعضای شایسته و صادق مانند «امین

رواندزی، عزت عبدالعزیز، خیرالله و دیگران» که در حزب هیوا بودند، می‌خواستند این جریان را از حالت جنبشی عشیره‌گرا خارج کنند و آن را به جنبشی ملی و میهنی مبدل سازند. اما این جنبش از هم‌پاشید و متفرق گردید؛ زیرا جنبه‌ی عشیره‌ای آن بسیار قوی‌تر از جنبه‌ی ملی آن بود. به همین دلیل ملا مصطفی و دارودسته‌اش ناچار شدند به سمت ایران بروند. ملا مصطفی هنگامی که از مرز عبور می‌کرد افکار و خیالاتی در سر داشت؛ فکر کنم او هم (تحت تأثیر حزب دموکرات کوردستان) به این می‌اندیشید که حزبی به نام PDK تأسیس کند. چند ماه بعد از آن، جمعیت احیای کورد (یا همان ژ.ک) که پیشتر درباره‌ی آن بحث کردیم نام خود را به «حزب دموکرات کوردستان» تغییر داد؛ با وجود آنکه من مسئول اول آن سازمان در جنوب کوردستان بودم اما چگونگی و علت تغییر نامش را نمی‌دانستم. پس از مدتی کوتاه، آن سازمانی که توسط وطن‌دوستان و میهن‌پروران دارای اصول و معیار درست شده بود، باعث پایان یافتن جنبش کورد گردید.

همان‌طور که می‌دانیم در آن هنگام قاضی محمد (به سبب برخی دلایل شخصیتی هم که باشد) ملا مصطفی را به جاسوسی برای انگلیسی‌ها متهم کرد. نیروهای ملا مصطفی، در دو روستای مرزی، با وضعیتی آشفته و مشقت‌بار جمع شده بودند. به‌راستی وضعیت زندگی‌شان بسیار سخت بود؛ حتی شماری از آن‌ها به علت بیماری جان خود را از دست داده بودند. در آنجا، ملا مصطفی از طریق یک شخص نامه‌ای برایم فرستاد که در سلیمانی به دستم رسید. در نامه‌اش شرایط و وضعیت زندگی در آن دو روستا را برایم شرح داده بود و از من تقاضا کرده بود که در سلیمانی کمک‌هایی جمع‌آوری کنم و برایشان بفرستم. به همین خاطر کمیته‌ی ما در سلیمانی دو بار کمک جمع‌آوری نمود و برایشان ارسال کردیم. همچنین یک بار نیز فرماندهی نامدار کورد «نوری احمد طاه» در اواخر سال ۱۹۴۵ فردی به نام «حمزه عبدالله» را به سلیمانی فرستاد. حمزه عبدالله یک انقلابی‌چپ‌گرای کورد بود؛ تحت فشار دولت عراق قرار گرفته بود؛ دولت عراق هویت عراقی‌اش را از او سلب نموده بود و به ترکیه تبعید کرده بود. بعدها به ایران رفته بود؛ ملا مصطفی نامه‌ی دوم را از طریق این شخص برای من فرستاد. همچنین نامه‌ی دیگری هم به‌همراهش فرستاده بود تا آن را به پسر شیخ محمود بدهم. اما پاکت حاوی نامه، باز بود. نامه را خواندم؛ در نامه تقاضا کرده بود برای آنکه ملا مصطفی به روستا و منطقه‌ی خودشان بازگردد، نزد ملک فیصل برایش وساطت کند. چون برای صد و یازده نفر از بارزانی‌ها حکم اعدام و مرگ صادر شده بود. می‌خواست حکم اعدام لغو شود و به زندان طولانی‌مدت تغییر کند. ملا مصطفی اشاره کرده بود که در ازای انجام این تغییر، آماده است که به عراق بازگردد. خواسته‌هایش این‌ها بودند.

کمیت‌های ما در بالاترین سطح خود جلسه‌ای برگزار کرد. در جلسه‌مان دیدیم که همان رؤسای عشایری که پیشتر در برابر حکومت ایران از قاضی محمد پشتیبانی می‌کردند، اکنون تغییر رفتار داده و علیه قاضی محمد موضع‌گیری می‌کنند و از ایران طرفداری می‌نمایند. پیدا بود که این رؤسای عشایر با پول خریداری شده بودند. اندیشیدیم که اگر ملا مصطفی هم به عراق بازگردد، چه کسی از جمهوری مهاباد دفاع خواهد کرد. به همین خاطر آن نامه‌ای که ملا مصطفی فرستاده بود را به پسر شیخ محمود ندادم؛ تصمیم‌مان بر این شد که ملا مصطفی در ایران بماند و از جمهوری مهاباد حفاظت کند. افسوس که در همان موقع سندی را به نام برخی از شخصیت‌ها و رؤسای عشایر آماده کردیم و به همراه پسر دوم شیخ محمود یعنی «شیخ لطیف» همگی آن را امضا کردیم و به شکل یک بیانیه آن را منتشر نمودیم. در بیانیه به این نکته اشاره کرده بودیم که لازم است حکومت عراق، ملا مصطفی و همراهانش را مورد عفو قرار دهد و اجازه دهد که آن‌ها به روستاها و مناطق خودشان بازگردند؛ همچنین اشاره کرده بودیم که ما، او را نماینده‌ی کوردها می‌دانیم. از طرف دیگر ضعیف شدن قاضی محمد باعث شد که هم‌هی کار و امور زیور و شود و موجبات سرگردانی و تخریبات بزرگی فراهم آمد. در نامه‌ی دیگری که برایم فرستاده بود خواستار آن شده بود که به حمزه عبدالله کمک کنم؛ زیرا در نامه اشاره کرده بود که می‌خواهند حزبی مانند PDK ایران را در عراق تأسیس کنند. اما من این را رد کردم و نپذیرفتم که حزبی به نام PDK ی عراق باشد و راضی به آن نبودم.

عبدالله اوجالان: PDK ابتدا در ایران تأسیس شد؟ جلسه‌ی نخست خود را چگونه برگزار کرد؟ چه کسانی در آن جلسه حضور داشتند؟ اهداف کوتاه‌مدت و درازمدت آن چه بود؟ آیا دارای برنامه بود؟ آیا از کوردهای شمال کوردستان افرادی در صفوف این حزب حضور داشتند؟ بعدها چرا PDK یی هم در شمال کوردستان تأسیس شد؟ آیا یک شخص آن را تأسیس کرد یا جلسه‌ای برگزار شد؟ تأثیر پیرامون، بر تأسیس آن حزب چه بود؟ شرایط عینی یا بیرونی در آن چه تأثیری داشت؟

PDK ی ملامصطفی بارزانی، کوردستانی نبود

ابراهیم احمد: در آن نامه‌ای که ملا مصطفی برایم فرستاده بود از من خواسته بود که به حمزه عبدالله کمک کنم؛ همچنین به برخی نام‌ها اشاره کرده بود که می‌خواست در این حزبی که قرار بود تأسیس شود جای بگیرند. در عین حال دیدم که این حزب، حزبی کوردستانی نیست؛

یعنی حزبی عراقی بود؛ به همین خاطر نخواستیم در آن جای بگیریم. ملا مصطفی می‌خواست رئیس حزب شود؛ می‌خواست شیخ لطیف فرزند شیخ محمود و کاک «زیاد کویه‌ای» به‌عنوان معاون و جانشین در آن حزب جای بگیرند. همچنین می‌خواست کمیته‌ای مرکزی تشکیل شود، اما این حزب هیچ برنامه و هدفی نداشت؛ همچنین معیار و اصول مشخصی که تحت لوای آن مبارزه کند نیز وجود نداشت؛ تنها از برخی شعارهای زیبا و سخنان دلخوش‌کننده بحث می‌شد و گفته می‌شد که: «این حزب در راه منافع خلق کورد تأسیس می‌شود».

در همان دوران احزابی نظیر «شورش» (یعنی انقلاب) و «رزگاری» (یعنی رهایی) نیز وجود داشتند. این احزاب نیز اعلان کردند که می‌خواهند در چنین حزبی جای بگیرند. اما برخی شخصیت‌های کورد این موضوع را مطرح کردند که: این حزب یک حزب عشیره‌گراست و به همین دلیل در آن جای نخواهند گرفت. سرانجام این حزب در ۱۶ آگوست ۱۹۴۶ در عراق تأسیس گردید.

عبدالله اوجالان: در آن زمان جمهوری کوردستان در مه‌باد سقوط کرده بود؟

ابراهیم احمد: هنوز سقوط نکرده بود.

عبدالله اوجالان: البته منشأ جسارت و نیروی اصلی برای تأسیس چنین حزبی، جمهوری

کوردستان در مه‌باد بود؟

ابراهیم احمد: ملا مصطفی که نگاهش متوجه قاضی محمد بود، می‌خواست مثل او حزبی

تأسیس کند و رئیس آن حزب شود.

عبدالله اوجالان: این حزب چگونه تشکیل شد؟

ابراهیم احمد: من در کنگره‌ی اول حزب حاضر بودم.

عبدالله اوجالان: عضو بودید؟

ابراهیم احمد: عضو نبودم؛ اما در آن حاضر بودم. از من خواستند عضو شوم؛ اما به آن‌ها

گفتم تا وقتی که خبری از کمیته‌ی مرکزی حزب‌مان از ایران به دستم نرسد و تصمیم‌گیری نشود، کمیته‌های سلیمانی را منحل نمی‌کنم و عضو هیچ حزب دیگری نخواهم شد.

عبدالله اوجالان: یعنی هم PDK در عراق بود و هم آن کمیته‌ای که شما در آن جای

می‌گرفتید. چه تفاوتی میان PDK و کمیته‌ی شما وجود داشت؟

ابراهیم احمد: تفاوت‌مان این بود که حزب ما، حزبی بود که سرتاسر کوردستان را دربر

می‌گرفت؛ حتی می‌خواستیم کمیته‌ای وابسته به خود را در بخش‌های واقع در سوریه و ترکیه

نیز تشکیل دهیم. اما PDKی ملا مصطفی بارزانی، حزبی مختص به عراق بود. یعنی سرتاسر

کوردستان را دربر نمی‌گرفت؛ این تفاوت اصلی میان ما بود. در دوران حاکمیت ملک فیصل،

PDK ی ملامصطفی با کمونیست‌ها (یا همان حزب شیوعی عراق) ارتباط برقرار کرد و با همدیگر کار و فعالیت انجام می‌دادند. در آن دوران برخی از اعضای حزب کمونیست عراق دستگیر شدند؛ در نتیجه‌ی اعترافات و اقرار این‌ها، شمار زیادی از اعضای احزاب دیگر هم دستگیر شدند.

پس از سقوط جمهوری مهاباد، آن کمیته‌ای که ما در جنوب کوردستان تشکیل داده بودیم به شیوه‌ای خودبه‌خود از میان رفت. به همین دلیل در جلسه‌ی ویژه‌ای که برای اعضای کمیته برگزار کردیم، دو آلترناتیو یا گزینه در مقابل خود داشتیم؛ یا به حزب کمونیست عراق پیوندیم یا به PDK ی عراق. در نتیجه‌ی این وضعیت، اکثریت اعضا نظرشان بر این بود که به صفوف PDK پیوندیم. بنابراین در ماه‌های آوریل و می سال ۱۹۴۷ به صفوف PDK ملحق شدیم. یکی از آن افرادی که در نتیجه‌ی اعترافات و اقرار کمونیست‌ها نامش ذکر شده بود، من بودم. به همین علت دستگیر شدم.

عبدالله اوجالان: به جای ملحق شدن به PDK آیا نمی‌توانستید کمیته‌ی خودتان را گسترش دهید و آن را منسجم و نیرومندتر گردانید؟

ابراهیم احمد: بعد از سقوط جمهوری مهاباد هیچ امکان و نیرویی برای ما باقی نمانده بود؛ به همین علت بود که ناچار به PDK پیوستیم.

عبدالله اوجالان: پس از فروپاشی جمهوری کوردستان در مهاباد، آیا موجودیت PDK ی ایران ادامه یافت؟

ابراهیم احمد: نخیر؛ از میان رفت. اما بعدها دوباره تأسیس شد. علت فروپاشی جمهوری مهاباد تنها آن نبود که روس‌ها عقب‌نشینی کردند و ما را به حال خودمان رها کردند؛ بلکه علت اصلی آن از وضعیت داخلی سرچشمه می‌گرفت؛ زیرا این جنبش، همانند یک جنبش رهایی ملی-میهنی نبود؛ در عین حال جنبشی کوردستانی هم نبود؛ من خودم این حقایق را برایشان نوشته بودم و به آن‌ها اشاره کرده بودم. در آن زمان به آن‌ها گفته بودم که: «پانصد نفر از اعضای ارتش عراق با اسلحه‌های خود آماده‌اند تا آخرین قطره‌ی خون خود برای دفاع از جمهوری مهاباد خدمت کنند؛ همچنین روشنفکران و کارمندان و میهن‌دوستان فراوانی نیز هستند که این‌ها هم تا آخرین نفس خود آماده‌اند به جمهوری مهاباد خدمت کنند». اما پاسخ دادند که به هیچ چیزی نیاز ندارند؛ تنها برای مدارس به کتاب درسی احتیاج دارند؛ همچنین از ما خواستند که برایشان یک دکتر بفرستیم. حتی برخی از آن‌ها می‌گفتند: «ما این جمهوری را برای آن برپا نکرده‌ایم که کوردهای عراق ببینند و آن را به تصرف خود درآورند». یعنی می‌گفتند: «می‌خواهند کرسی‌های قدرت مان را از ما بگیرند».

یکی از اعضای تسلیم شده‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست عراق به هنگام حضور من در دادگاه، چنین تبلیغ می‌کرد که گویا ما می‌خواهیم جنوب کوردستان را هم به جمهوری مهاباد ضمیمه نماییم و دولت مستقلی تأسیس کنیم. هرگز از یادم نمی‌رود که گفت: «آن روزی که ارتش ایران وارد تبریز شد و شهر سقوط کرد، من در خانه‌ی ابراهیم احمد بودم». درست است؛ او آن شب در خانه‌ی ما بود. این شخص، عضو علی‌البدل کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست و همین‌طور رفیق شیخ لطیف بود؛ درست است؛ آن شب وعده‌ی ملاقات گذاشته بودند و هر دو در منزل ما بودند. همچنین در ادامه‌ی اعترافاتش گفت: «آن روزی که تبریز سقوط کرد، ابراهیم احمد گریه می‌کرد و می‌گفت چقدر شوربختیم که جمهوری مهاباد هنوز نوپا بود که مُرد». سرانجام دادگاه برای من و دیگر دستگیر شده‌گان حکمی صادر کرد که طبق آن، دو سال زندانی شویم و دو سال نیز تحت نظارت پلیس باشیم.

عبدالله اوجالان: فردی که تسلیم شده بود، مزدور عراق بود یا ایران؟

ابراهیم احمد: نخیر؛ نزد حکومت عراق همه چیز را اعتراف کرده بود و خود را تسلیم نموده بود. طوری پرونده‌ی مرا بررسی می‌کردند که گویا عضو حزب کمونیست هستم؛ مجازات من نیز در همان چارچوب بود. وقتی در زندان به سر می‌بردم برخی افراد به ملاقاتم می‌آمدند؛ به من گفتند که PDK و حزب کمونیست و احزاب دیگر در وضعیتی دشوار قرار دارند و تضعیف شده‌اند؛ چون تسلیمیت و اعترافات اعضای کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست اوضاع را زیرو رو کرده بود. هر چند وضعیت کلی این‌طور بود، اما واقعیت این است که مقاومت بزرگی نیز صورت می‌گرفت. وقتی در زندان بودیم افراد دیگری هم با ما بودند؛ بنابراین با آن اشخاصی که به ملاقاتمان می‌آمدند قرار گذاشتیم که بعد از خروج از زندان کنفرانسی برگزار کنیم. پس از آنکه از زندان خارج شدیم کنفرانس را برگزار کردیم. در کنفرانس، نارضایتی‌هایی از عملکرد کمیته‌ی مرکزی بروز پیدا کرد و در نتیجه‌ی این نارضایتی‌ها کمیته‌ی مرکزی جدیدی انتخاب شد. همچنین تصمیم بر این گرفته شد که از اعضای کمیته‌ی مرکزی پیشین حسابخواهی شود و برنامه‌ی تازه‌ای برای حزب نوشته شود. در نتیجه‌ی این تغییرات نیز پنج تاده نفر به همراه حمزه عبدالله که تا آن موقع کار دبیر کلی PDK را انجام می‌داد از بدنه‌ی حزب جدا شدند. حمزه عبدالله هنگامی که از PDK جدا شد گفت: «چون من نماینده‌ی ملا مصطفی هستم، بنابراین عضوی حقیقی و دائمی هستم».

در اوایل سال ۱۹۵۳ نام سابق حزب یعنی «حزب دموکرات کورد» را به «حزب دموکرات کوردستان» تغییر دادیم؛ هدف مان از این تغییر آن بود که از یک طرف ملی‌گرای تنگ‌نظرانه را پشت سر بگذاریم و از طرف دیگر جمعیت و طرفداران گسترده‌تری را پیرامون خودمان جمع

کنیم. همچنین با بهره‌گیری از نظرات مائو و استالین، اعلان کردیم که دارای دیدگاه سوسالیستی علمی هستیم و شروع به فعالیت و مبارزه کردیم.

مبارزه‌ی ما هم مانند دیگر حزب‌ها، عبارت بود از برگزاری گردهم‌آیی، راهپیمایی و پخش اعلامیه. در آن زمان، بسیاری از احزاب عراق همپیمان می‌شدند و تشکیل جبهه می‌دادند. ولی ما به‌عنوان حزب، در هیچ اتحادیه و جبهه‌ای پذیرفته نمی‌شدیم. چون ما را حزبی کورد و کوردستانی می‌دانستند و جدایی طلب قلمداد می‌کردند؛ می‌گفتند: یک حزب جدایی طلب نمی‌تواند در جبهه و اتحادیه‌ای که در راستای وحدت عراق تشکیل شده است، جای داشته باشد. به‌عنوان PDK روابطمان با حزب کمونیست عراق گاهی خوب بود و گاهی هم بد؛ به این منوال می‌گذشت. اختلاف اصلی مان بر سر این بود که «آیا کوردها حق تعیین سرنوشت خود را دارند یا نه؟» حزب کمونیست عراق این را نپسندیده و نمی‌پذیرفت.

در آن دوران حزب‌مان مانند یک مدرسه بود؛ آن‌هایی که می‌آمدند به ما بی‌پوندند بعد از آنکه آموزش مقدماتی را می‌دیدند وارد صفوف حزب کمونیست عراق می‌شدند. اما پس از سال ۱۹۵۳ این وضعیت تغییر کرد؛ اعضای کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست هم دیگر مانند عضوی عادی به صفوف حزب ما می‌پیوستند. به همین سبب، از این مرحله به بعد اهمیت و وزنه‌ی جنبش کورد برجسته گردید. در عین حال، جنبش ملی عرب، حزب ما را دیگر مانند خطری بزرگ می‌دید. این وضعیت تا ۱۴ ژوئیه سال ۱۹۵۸ ادامه یافت.

عبدالله اوجالان: استاد، شما در آن دوران دبیر کل حزب شدید؟

ابراهیم احمد: هر چند به شیوه‌ای رسمی نبود، اما از سال ۱۹۵۱ به بعد دبیر کل حزب بودم؛ ولی به شیوه‌ی رسمی از کنفرانس سال ۱۹۵۳ تا گسستن از حزب در سال ۱۹۶۴، دبیر کل حزب بودم. روند گسستن از حزب از سال ۱۹۶۴ تا سال ۱۹۷۰ ادامه داشت؛ وقتی از یکدیگر جدا شدیم، هر دو طرف باز هم همان نام پیشین حزب را به کار می‌بردیم. خلاصه آنکه از سال ۱۹۵۳ تا سال ۱۹۷۰ مسئولیت دبیر کلی حزب را برعهده داشتم.

عبدالله اوجالان: وقتی شما مسئولیت دبیر کلی حزب‌تان را برعهده داشتید، چه نوع

تغییراتی از لحاظ ایدئولوژیک روی داد؟

ابراهیم احمد: وقتی در سال ۱۹۵۳ در کنفرانس، برنامه‌ی حزب‌مان را تغییر دادیم، اعضای حزب کمونیست گفتند: «آن‌ها هم کمونیست شدند؛ اما چرا دو حزب کمونیست در یک کشور باشد؟!» به همین دلیل علیه‌مان موضع‌گیری کردند و با ما بنای ضدیت و ناسازگاری گذاشتند. یعنی می‌گفتند که ایدئولوژی ما کمونیستی است.

عبدالله اوجالان: در آن زمان، وضع آن‌هایی که به ملا مصطفی وابسته بودند چطور بود؟

ابراهیم احمد: به خاطر اینکه آن‌ها در آن زمان در روسیه بودند، نه ارتباطی با آن‌ها داشتیم و نه اطلاعی درباره‌شان وجود داشت؛ حتی هیچ کسی از محل سکونت ملا مصطفی خبر نداشت.

عبدالله اوجالان: هیچ ارتباطی با خانواده و عشیره‌اش هم نداشت؟

ابراهیم احمد: با هیچ کسی ارتباط نداشت؛ نه با وطن‌اش و نه با عشیره و خانواده‌اش. آن موقع در آسیای میانه به سر می‌بردند؛ در سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۵۷ در موسکو کنفرانسی جهانی برای جوانان برگزار شد؛ ما هم به منزله‌ی حزب، «جلال طالبانی» را به‌عنوان نماینده‌ی خود فرستادیم. در اثنای برگزاری این کنفرانس در مسکو، او و ملا مصطفی با هم دیدار کرده بودند. جلال طالبانی در بازگشت، عکسی از ملا مصطفی و دو نامه از او را با خود آورد. یکی از نامه‌ها را برای شخص من و دیگری را برای حزب فرستاده بود. بارزانی در نامه‌هایش از ما خواسته بود که با حمزه عبدالله توافق کنیم و او را دوباره به صفوف حزب برگردانیم.

عبدالله اوجالان: در آن زمان حمزه عبدالله کجا رفته بود؟

ابراهیم احمد: در آن موقع حمزه عبدالله بیشتر به سمت کمونیست‌ها متمایل بود.

عبدالله اوجالان: موضوع نامه‌ی دوم چه بود؟

ابراهیم احمد: وقتی نامه‌ی دوم را باز کردم و به آن نگاه کردم، حیرت‌زده شدم. هنگامی که من جوان بودم و شیخ محمود در هندوستان در تبعید به سر می‌برد، مریدانش راهپیمایی می‌کردند و از انگلیسی‌ها می‌خواستند که او را بازگردانند. هیچ چیزی در نامه‌ی ملا مصطفی نبود؛ با منطق مریدواری از ما خواهش می‌کرد و می‌گفت: «این نامه را به برادرم شیخ احمد برسانید». این رفتارش مریدوارانه بود؛ از من تقاضا می‌کرد که نامه‌ی دوم را به شیخ احمد که در زندان شهر بصره بود برسانم. اعضای کمیته‌ی مرکزی را گرد آوردم و حول این محور گفتگو کردیم. بر این باور بودیم که اگر این نامه به دست حکومت بیافتد، شیخ احمد را اعدام خواهند کرد. از طرف دیگر آن ملا مصطفی‌ای که همچون شخصیتی باشکوه دیده می‌شد، کاملاً مانند یک مرید نامه نوشته بود. این در حالی بود که طی آن سال‌ها، در اعلامیه‌هایی که پخش می‌کردیم می‌نوشتیم: «زنده‌باد آزادی؛ زنده‌باد کوردستان تحت رهبری ژنرال مصطفی بارزانی!» در آن سال‌ها ملی‌گرایان عرب با ما وارد ارتباط شدند. یک سال پیش از انقلاب ۱۴ ژوئیه ملی‌گرایان عرب نامه‌ای برایم فرستادند؛ در آن نامه گفته بودند که: «اگر علیه رژیم ملک فیصل به فعالیت و مبارزه بپردازید، جمال عبدالناصر با دادن اسلحه و مهمات از شما پشتیبانی خواهد کرد». ملی‌گرایان عرب از من خواستند که به بغداد بروم و سپس از آنجا نزد جمال عبدالناصر بروم و با او دیدار کنم؛ همان شخص پس از انقلاب ۱۴ ژوئیه وزیر شد. اما به دلیل آنکه دادگاه

در مورد من حکم صادر کرده بود، نمی‌توانستم از خاک عراق خارج شوم؛ اجازه‌ی خروج از کشور نداشتم. به همین خاطر از وزیر امور داخله که خودش کورد بود خواهش کردم کاری برایم انجام دهد. طبق گواهی پزشکی ساختگی‌ای که در دست داشتم گویا دچار بیماری‌ای شبیه سرطان شده بودم، بنابراین از او تقاضا کردم که برای انجام معالجات به من پاسپورت بدهند تا بتوانم به خارج از کشور بروم. وزیر امور داخله به شیوه‌ای صریح به من گفت که به مدت دو ماه صبر کنم؛ چون آن وقت بدون پاسپورت و بدون اخذ اجازه می‌توانی به خارج بروی؛ و البته این احتمال هم هست که هیچ‌گاه نتوانی از عراق خارج شوی! پس از یک ماه آشکار گردید که می‌خواهند از طریق اردن، ارتش عراق را به بیروت بفرستند تا بیروت را تحت کنترل خود درآورند. نقشه این بود؛ اما آن ارتشی که آماده شده بود تا برود و بیروت را تصرف کند، رو به بغداد نهاد و رژیم پادشاهی را سرنگون کرد و انقلاب ۱۴ ژوئیه را انجام داد.

پس از انقلاب ۱۴ ژوئیه، فرصت مهمی برای جنوب کوردستان فراهم آمد

عبدالله اوجالان: چه کسانی نقش اصلی را در این انقلاب داشتند؟

ابراهیم احمد: فرماندهان و سربازان وطن‌پرست، صلح‌طلبان و آزادیخواهان بودند.

عبدالله اوجالان: در میان آن‌ها کورد هم بود؟

ابراهیم احمد: بله کوردها هم بودند؛ برای این حکومت انقلابی‌ای که پس از انقلاب تشکیل شد نامه‌ای نوشتم. در نامه اشاره کرده بودم که از حکومت دموکراتیکی که پیمان بغداد را رد کند و بر مبنای برابری میان تمام خلق‌های عراق اداره شود، حمایت می‌کنیم. پس از دو روز، دفتر سیاسی حزب‌مان طی نشستی تصمیم گرفت که هیأتی تشکیل شود تا به بغداد برود و با رئیس حکومت دیدار انجام دهد. هیأت، متشکل بود از من و «علی عبدالله» که عضو دفتر سیاسی بود. اولین خواسته و شرطی که برای حکومت انقلابی مطرح کردیم عبارت بود از بازگرداندن ملا مصطفی و نیز آزاد کردن شیخ احمد و دیگر زندانیان. بدین ترتیب بود که شیخ احمد آزاد شد و در بغداد ساکن گردید؛ ملا مصطفی هم از مکان اقامت خودش پیام تبریکی برای رهبر انقلاب فرستاد و در پیامش گفته بود که قصداً دارد به عراق برگردد.

من و «نوری احمد طاها» با پاسپورت جعلی به پراگ پایتخت چک‌سلواکی رفتیم. پاسپورت جعلی، خواسته‌ی عراق بود. چون پیش از آنکه به خارج برویم، هنگام ملاقات مان با وزیر امور داخله (که در عین حال جانشین نخست وزیر بود) اشاره کردم که درخواست و امید من آن است

که بر مبنای شراکت کورد و عرب، در این سرزمین حقوق کوردها در چارچوب قانون اساسی، تضمین گردد. نکته‌ی دیگری که باید به آن اشاره کنیم این است که قبل از خروج مان از بغداد می‌خواستیم به رفقا بگوییم که در سرتاسر کوردستان گردهم آیی و راهپیمایی برگزار کنند؛ چون در قانون اساسی تنها از برادری کورد و عرب بحث شده بود اما لازم بود که کوردها برخی از حقوق خود را کسب کنند؛ همچنین درباره‌ی گنجاندن حق خودگردانی در چارچوب قانون اساسی با آن دسته از احزابی که در شکل‌گیری انقلاب مشارکت کرده بودند دیدار کردیم؛ اما هیچ کدام از آن احزاب خواسته‌ی ما را نپذیرفتند.

در آن دیدار وزیر امور داخله به من گفت: «وقتی همراه ملا مصطفی برمی‌گردید، از مسیر ترکیه نیاید؛ بلکه از راه مصر برگردید. همچنین با جمال عبدالناصر دیدار کنید و خواسته‌هایتان را با او مطرح کنید؛ اگر ناصر حقوق شما را بپذیرد ما هم خواهیم پذیرفت».

به پراگ رفتیم و وقتی همراه ملا مصطفی خواستیم بازگردیم، مسئولین اتحاد جماهیر شوروی به ما اعلان کردند که لازم است از مسیر ترکیه بازگردیم، چون در غیر این صورت احتمال دارد ترک‌ها هواپیما را سرنگون کنند.

به مصر رسیدیم و به کنسولگری عراق در آن کشور رفتیم. آن‌ها را از ورودمان به مصر مطلع کردیم؛ آن‌ها هم در جواب مان گفتند که: «شما مهمان دولت هستید». سپس جمال عبدالناصر از ما پیشوازی نمود؛ در آن دیدار از وضعیت کوردها و حقوق‌شان برای ناصر بحث کردیم. هیچ نارضایتی‌ای در قبال حرف‌های مان نشان نداد؛ اما وقتی ما از بغداد خارج شده بودیم، روابط میان عراق و مصر در نتیجه‌ی برخی تحرکات برهم خورده بود.

دولت ترکیه با همه‌ی کوردها دشمنی می‌کند

روزی با سفیر عراق در مصر نشستی داشتیم، رفیقی که با من همراه بود نزد آمد و خطاب به من گفت: «نماینده‌ی کنسولگری ترکیه بسیار عصبانی است و می‌خواهد با شما دیدار کند». در جواب به او گفتم: «در این باره هیچ قول و قراری با هم نگذاشته‌ایم؛ اگر منتظر بماند می‌توانیم همدیگر را ملاقات کنیم». ناگهان نماینده‌ی ترکیه وارد اتاق شد؛ آمد و مقابل من ایستاد و با عصبانیت شکایت‌نامه‌ای جهت ابراز نارضایتی ارائه کرد. به‌طور شفاهی هم به من گفت: «به‌خاطر آنکه در امور داخلی کشورم دخالت کرده‌اید، به نام دولت‌م شما را محکوم می‌کنم». من هم به او گفتم: «این چه مسئله‌ی داخلی‌ای است که ما در آن دخالت کرده‌ایم؟» در جوابم گفت: «مسئله‌ی کورد است». من هم از او پرسیدم: «مسئله‌ی کورد چه ربطی به شما دارد؟ ضمناً ما دخالتی هم نکرده‌ایم». از او سؤال کردم: «در کشور شما کورد هست؟» در پاسخ گفت: «نخیر». من هم گفتم: «در تلویزیون و رادیو و روزنامه‌ها تنها یک واژه‌ی کوردی برایم پیدا کن که در

چارچوب مرزهای دولت شما گفته شده و از آن بحث شده باشد؛ آن وقت برایم معلوم می شود که در امور داخلی شما دخالت کرده ایم یا نه». در نتیجه‌ی این جواب، نماینده‌ی ترکیه خشمگین شد و آنجا را ترک کرد؛ بار دیگری همدیگر را ندیدیم.

چرا ترک‌ها مسئله‌ی کورد و کوردستان و به‌ویژه شمال کوردستان را بسیار مهم و حساس می‌دانند؟ پیش از هر چیز، چون ترکیه دارای سیاست شدید انکارگرانه‌ای در قبال کوردهاست؛ همچنین دولت ترکیه تنها با کوردهای شمال کوردستان دشمنی نمی‌کند، بلکه با کوردهای همه‌ی بخش‌های کوردستان دشمنی می‌کند.

به‌راستی جمهوری ترکیه دشمن اصلی کوردهاست؛ زیرا جمهوری ترکیه تاکنون نام و هویت کوردها را نپذیرفته و به وجود آن اعتراف نکرده است. به همین دلیل لازم است که هر کورد اصیل، راستین و میهن‌دوست این حقیقت را درک کند و بداند که اگر کوردهای شمال کوردستان به حقوق خود دست نیابند، حتی اگر در هر بخش دیگری از کوردستان دولت مستقلی نیز تأسیس شود و همه‌ی جهان از آن پشتیبانی کند، ولی مسئله‌ی کورد در شمال کوردستان چاره‌یابی نشود، آن دولت مستقلی که تأسیس شود قطعاً فرو خواهد پاشید.

دولت‌های دیگر به نسبت محدودی هم که باشد، هویت کوردها را پذیرفته‌اند؛ اما چون ترکیه نام و هویت کوردها را نمی‌پذیرد و به وجود آن اعتراف نمی‌کند، بنابراین کوردهای دیگر بخش‌های کوردستان نه تنها دشوار است به حقوق‌شان دست یابند، بلکه حتی حق زندگی نیز نخواهند داشت. به همین دلیل بر این باورم که هر کورد دلسوز و شرافتمند نه تنها بایستی از این جنبش پشتیبانی کند، بلکه باید تحت لوای جنبش پیشاهنگ و معاصر خلق کورد یعنی PKK و رهبری گرانقدرش عبدالله اوجالان، کار و مبارزه کند. پیروزی جنبش رهایی ملی-میهنی کوردستان، در شمال کوردستان و به دست کوردهای شمال کوردستان متحقق می‌گردد. و این، موردی مهم و تعیین‌کننده است.

عبدالله اوجالان: می‌توانید ارزیابی‌های خودتان را درباره‌ی مقطعی که تا دهه‌ی هفتاد میلادی طول کشید، ادامه بدهید.

ابراهیم احمد: پس از آنکه من رفقا و رهبر خود را دیدم، یکی از جمع شما شدم. یعنی عضو حزب‌تان شدم؛ البته نه مانند یک فرد هشتاد ساله، بلکه احساس می‌کنم جوان هستم؛ می‌توانیم ساعت‌ها گفتگو کنیم؛ شما خون و جان فدا می‌نمایید و فداکاری می‌کنید؛ من هم طبق وضع و توان خودم فداکاری می‌کنم.

عبدالله اوجالان: چه چیزی سبب می‌شود که انسان بتواند سخن بگوید؟ وقتی آرمان بزرگ و باشکوه باشد، انسان می‌تواند تا صبح به صحبت ادامه دهد. یعنی اگر مکان دیگری

باشد، انسان‌ها این‌طور پیمان نمی‌بندند و جوان نمی‌شوند.

ابراهیم احمد: درست است.

عبدالله اوجالان: اگر انسان از خط‌مشی باشکوهی پیروی کند، آن هدف و آرمان هر چقدر

هم که سخت و دشوار باشد، انسان دچار تنگنا و ناراحتی نمی‌شود.

ابراهیم احمد: از آنجا که این کار و مبارزه‌ای که انجام داده‌اید به امیدها و رؤیاهایم

جامه‌ی عمل می‌پوشاند، احساس می‌کنم یک جوان پرشور و هیجان شده‌ام.

عبدالله اوجالان: البته آرمان شما کوردستانی آزاد بود؛ و در همین راه پس از سال ۱۹۴۷

و پیش از آن نیز کار و مبارزه‌ی مهمی انجام دادید؛ بی‌شک همه‌اش در راه کوردستانی آزاد بود.

اکنون می‌بینیم که PKK کلید حل مسائل کوردستان شده است؛ خودِ خلق کوردستان

است. استاد هاوار و رفقا نیز این حقیقت را به‌خوبی می‌دانند. شاید هنوز چند گام کوچک

برداشته باشیم؛ اما بزرگیِ PKK از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ برداشتن چند گام کوچک در

شمال کوردستان به معنای پیروزی و گامی بزرگ برای تمام کوردستان است. برداشتن یک گام

در شمال کوردستان، به معنای برداشتن هزاران گام رو به پیش در دیگر بخش‌های کوردستان

است؛ به‌ویژه در جنوب و شرق کوردستان. یعنی اقدامات PKK تا این حد مؤثر و مهم هستند.

نکته‌ی دیگر این است که کارزارهای بزرگ انقلابی شمال کوردستان کاری کرده که ترکیه

به استثنای کوردهای شمال کوردستان، آماده باشد تا به کوردهای دیگر بخش‌ها کمک کند؛

به همین دلیل تا حدودی حکومت فدرالی جنوب کوردستان را پذیرفته است. این نیز نکته‌ای

مهم است. اما دولت ترکیه جنگی ویژه و بی‌محابا علیه انقلاب شمال کوردستان انجام می‌دهد؛

اگر انقلاب‌مان در شمال کوردستان به پیروزی دست یابد، یا اینکه دولت ترکیه هویت‌مان را

پذیرد و به وجود آن اعتراف کند، آنگاه جنوب و شرق کوردستان نیز صاحب جایگاه سیاسی

و دولت خواهند شد. به همین سبب می‌گویم اگر می‌خواهید صاحب دولت شوید، از انقلاب

شمال کوردستان پشتیبانی کنید. در حال حاضر، مبارزه و کارزاری که در جنوب کوردستان بدان

می‌پردازیم، همزمان در راستای انقلاب شمال کوردستان هم هست. اگر انقلاب شمال کوردستان

را نیرومند سازیم، مسئله‌ی جنوب کوردستان نیز چاره‌یابی و حل خواهد شد.

در ارزیابی‌هایمان به سال‌های دهه‌ی شصت رسیدیم؛ یعنی به ابتدای انقلاب؛ پس از انقلاب

۱۴ ژوئیه فرصتی مهم برای جنوب کوردستان فراهم آمد؛ همچنان که مسئله‌ی کورد در طول

تاریخ چاره‌یابی و حل نشد، برعکس سخت‌تر و دشوارتر و سنگین‌تر هم شد. بیماری‌های جنبش

سال ۱۹۶۱ از دستاوردهای آن بیشترند؛ تخریبات ناشی از آن عصیان بسیار بیشتر از ابعاد مثبت

آن هستند. بی‌گمان علتش هم رهبری آن است؛ چون تاکتیک‌های غلط بسیاری در پی گرفته

شد؛ در نهایت نیز دیکتاتوری در عراق قدرت را به دست گرفت و حاکم گردید. جنبش کورد نیز بسیار ضعیف گردید؛ این ضعف تا به امروز هم ادامه دارد؛ در این چارچوب لطمه و زیان بسیاری به تمامی کوردستان وارد آورد. بدین شکل، دیکتاتوری در جنبش کورد نیز برتری پیدا کرد. همچنین در عراق نیز دیکتاتوری گسترش یافت؛ این دو دیکتاتوری به شیوه‌ی بسیار بدی کوردها را به بازی گرفتند. در نتیجه‌ی حمایت خارجی‌ای که از این دو دیکتاتوری به عمل آمد، ملت کورد دچار لطمه و زیان بسیاری گردید. آسیبی که طی چهار- پنج سال وارد آمد، بسیار بزرگتر از آن آسیبی بود که در فاصله‌ی بین دو جنگ جهانی به کوردستان وارد گردیده است. در فاصله‌ی بین سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۰ کوردستان دچار زیان و آسیبی این گونه نشده بود؛ یعنی از سال‌های ۱۹۶۰ به بعد، رهبری ملا مصطفی همه چیز را دچار محدودیت و تنگنا نمود. استاد ابراهیم احمد نیز در آن سال‌ها فعالیت و مبارزه می‌کرد. چرا چنین اتفاقی روی داد؟ اشتباه چه بود؟ گزینه‌ی درست کدام بود؟ رهبری و حزب بورژوازی کورد در چه وضعیتی به سر می‌برد؟ چرا در نهایت این دیکتاتوری در عراق تسلط یافت و جنبش کورد از میان رفت؟ چرا این بیماری رهبریت کورد تاکنون نیز ادامه دارد؟

انقلاب کوردستان، انقلاب تاریخ و زندگی‌ست

ابراهیم احمد: در دوران عبدالکریم قاسم، مسئله و جنبش کورد نه تنها در جنوب کوردستان، بلکه در تمام بخش‌های کوردستان به یکی از مسائل زمانه مبدل شد. از آنجا که به یکی از مسائل اصلی منطقه و جهان مبدل گشت، بنابراین بررسی نمودن و پرداختن به آن ضرورت یافت. حتی دولت‌های جهانی و دولت‌های منطقه از طریق کنسول‌خانه‌های عراق، میل و رغبت خاصی به جنبش کورد نشان دادند؛ در عین حال PDK را به عنوان جنبشی سیاسی و نماینده‌ی یک ملت پذیرفتند.

حکومت عراق برای نخستین بار به موجودیت همزمان کورد و عرب در خاک عراق اقرار نمود؛ ضمناً PDK را به عنوان یک حزب سیاسی کوردها قبول کرد. در همین چارچوب در دوران عبدالکریم قاسم، در بغداد روزنامه‌ای را به منزله‌ی ارگان PDK و با نام «خبات» منتشر کردیم. در این روزنامه درباره‌ی کوردهای ایران و ترکیه به شیوه‌ای آشکار و آزادانه مطالبی نوشته می‌شد. به همین دلیل، سطح آزادی‌ای که جنبش کورد در عراق بدان رسید، همچنین زبانی که انقلاب عبدالکریم قاسم به اشغالگران منطقه و دولت‌های عربی می‌رساند، باعث شدند

که این دولت‌ها علیه انقلاب عبدالکریم قاسم موضع‌گیری نکنند. این دولت‌هایی که به آن‌ها اشاره کردیم، از طریق کوردها و اعراب به طرح‌ریزی نقشه‌ها و دسیسه‌هایی متوسل شدند. برخی از دولت‌هایی که در دوران ملک فیصل از منافی برخوردار بودند و بعدها این منافع را از کف داده بودند، از طریق جلب حمایت برخی از عشایر کورد و عرب (که آن‌ها نیز منفعت‌شان در تداوم رژیم پادشاهی بود) می‌خواستند دوباره رژیم پادشاهی را به مسند قدرت بازگردانند. زیرا منافع این محافل از طریق عبدالکریم قاسم میسر نمی‌شد؛ به موازات دولت‌های اشغالگر، آمریکا هم از این اپوزیسیون حمایت می‌کرد. در همین راستا آمریکا نقشه‌ی کودتایی را علیه عبدالکریم قاسم طرح‌ریزی کرد که از شهر موصل آغاز می‌شد و رفته‌رفته سرتاسر عراق را دربر می‌گرفت. کودتاچیان پیش از آنکه دست به کار شوند با کوردها ارتباط برقرار کردند. همین‌طور با PDK وارد رابطه شدند و گفتند: «از هر نوع تلاشی که حزب شما علیه رژیم عبدالکریم قاسم انجام دهد، همه نوع پشتیبانی مادی، معنوی و نظامی به‌عمل خواهیم آورد». حتی گفتند: «دوستان و اعضایتان را به لبنان می‌فرستیم تا نزد حزب کتائب لبنان، آموزش ببینند و تمرین نظامی انجام دهند؛ مسلح‌شان نیز خواهیم کرد». می‌خواستند ما را هم علیه عبدالکریم قاسم وارد عمل نمایند. نه تنها این نقشه و دسیسه را نپذیرفتیم، بلکه رفتیم و ماجرای آن را با عبدالکریم قاسم هم در میان گذاشتیم. چون یقیناً این دسیسه تنها علیه عبدالکریم قاسم نبود، بلکه همزمان علیه جنبش کورد هم بود. زیرا ایلات و عشایر کورد نیز به ضدیت‌شان با عبدالکریم قاسم ادامه می‌دادند. علیه کودتایی که در موصل به نام «شواف» (توسط عبدالوهاب شواف افسر ملی‌گرای عرب) به‌راه افتاد، PDK و خلق کورد از عبدالکریم قاسم پشتیبانی کردند. هنگامی که شرایط و اوضاع کمی تغییر یافت، عبدالکریم قاسم اجازه داد تا حزب سیاسی در عراق تأسیس شود. ما از همان ابتدا برای این امر، تلاش و مبارزه می‌کردیم. برای آنکه PDK به شیوه‌ای رسمی تأسیس شود و به‌عنوان نماینده‌ی خلق کورد فعالیت نماید، برای رسمیت‌یافتن به ادارات مربوطه مراجعه کردیم؛ اما حکومت عراق این درخواست ما را رد کرد. به ما گفتند: «هیأتی متشکل از کمیته‌ی مرکزی برود و با عبدالکریم قاسم دیدار انجام دهد». بنابراین هیأتی را به ریاست ملا مصطفی و چند عضو دفتر سیاسی تشکیل دادیم؛ من نیز در آن جای گرفتم. حکومت عراق نارضایتی خود را در خصوص بخش‌هایی از برنامه‌ی حزب‌مان نشان داده بود. در برنامه، جمله‌ای به این شکل وجود داشت: «همان‌طور که هر فرد عربی با ورود به عراق می‌تواند شناسنامه‌ی شهروندی دریافت نماید، به همان شیوه لازم است هر فرد کوردی که وارد عراق می‌شود شناسنامه‌ی عراقی دریافت کند». نکته‌ی دیگری که مورد پذیرش آن‌ها نبود این بود که گفته شده بود «ما به‌عنوان PDK از طریق کار و فعالیت دیپلماتیک، حقوق همه‌ی کوردهای دیگر بخش‌های کوردستان

را مبنا قرار می‌دهیم»؛ همچنین به‌عنوان حزب خواسته‌ی دیگرمان این بود که حکومت به شیوه‌ای رسمی، حق خودگردانی کوردها را بپذیرد. عبدالکریم قاسم شخصا نارضایتی‌اش را در خصوص نام حزب ابراز کرد و از ما خواست که به‌جای کلمه‌ی کوردستان، کوردستان عراق باشد. اما ما هیچ دلیلی برای تغییر نام حزب نمی‌دیدیم. پس از گفتگویی طولانی، عبدالکریم قاسم خطاب به ما اعلام کرد که: «برای دست‌یابی به این اهدافی که در برنامه تعیین کرده‌اید، در زمینه‌ی چگونگی انجام کار و فعالیت آزاد هستید؛ اما نباید خارج از چارچوب قانون اساسی عمل کنید». به این ترتیب اجازه داد تا حزب‌مان، یک حزب قانونی شود. برای اولین بار در یکی از کلان‌شهرهای دولت اشغالگر، اولین جلسه‌مان را برگزار کردیم. در آن زمان ملا مصطفی در منطقه‌ی بارزان بود. هرچقدر از او خواستیم که در این کنفرانس‌مان شرکت کند، قبول نکرد؛ وزیر دفاع عراق از ما تقاضا کرد که به کنفرانس خودمان ادامه بدهیم؛ کسی که این خبر را برای ما آورد یک وزیر کورد بود. اما ما به‌جای آنکه دستور عبدالکریم قاسم را اجرا کنیم، هیأتی تشکیل دادیم و نزد ملا مصطفی فرستادیم. تلاش کردیم او را راضی کنیم تا در کنفرانس شرکت کند؛ با وجود همه‌ی آن تلاش و کوشش‌مان، او تنها در نشست پایانی کنفرانس شرکت کرد. در این نشست، انتخابات کمیته‌ی مرکزی و دفتر سیاسی جدید انجام شد. وقتی از او درخواست کردیم که برای کنفرانس سخنی ایراد کند، به شیوه‌ی بسیار زشتی گفت: «من سطح شخصیت خودم را آنقدر پایین نمی‌آورم که رئیس این حزب شوم. به من می‌گویند رئیس حزب! اگر به من دشنام می‌دادید خیلی بهتر از این حرف بود». به این شکل حزب بی‌معنا شد؛ این گفته‌ی او جلسه‌مان را تا وقت دیگری به تعویق انداخت.

در تاریخ ۹ می به مناسبت یادبود روز تأسیس چک‌اسلواکی به‌عنوان دفتر سیاسی به کنسولگری آن کشور رفتیم. عبدالکریم قاسم هم آنجا بود. نزد آمد و با صراحت به من گفت: «کنفرانسی برگزار کردید؛ ما از خط‌مشی‌ای که تو از آن دفاع می‌کنی کاملاً پشتیبانی می‌کنیم؛ می‌دانیم چه گفته‌اید». همچنین شماره تلفن سرّی و علنی خود را به من داد و گفت: «هر وقت خواستی می‌توانی با من صحبت کنی». من با حالتی شگفت‌زده به حرف‌های عبدالکریم قاسم گوش دادم؛ با اطرافیانم مشورت کردم و به آن‌ها گفتم فردا جلسه‌ای برگزار کنیم؛ زیرا عصر همان روز برخی از رفقایمان می‌خواستند به منطقه‌ی بهدینان بروند.

از رفتار عبدالکریم قاسم همین‌قدر دستگیرم شد که می‌خواست آن تاکتیکی را که روی احزاب دیگر پیاده نموده بود و از این راه آن‌ها را فرمان‌بردار و مطیع خود کرده بود، بر روی ما هم اجرا کند. عبدالکریم قاسم شخص بسیار آگاه و زیرکی بود؛ به‌ویژه در زمینه‌ی ازهم‌پاشیدن و نابودی احزاب بسیار کارآمد و ماهر بود. به‌عنوان نمونه، حزب کمونیست عراق را به دو بخش

منشعب کرد و یک بخش را به خودش وابسته ساخت. در این جور مسائل سیاستمدار ماهری بود؛ میخواست تاکتیکی نظیر همین را علیه ما هم اجرا کند؛ یعنی میخواست ما را هم به دو بخش تقسیم کند. اما تلاش‌های ما برای حفظ اتحاد و یکپارچگی حزب به موفقیت رسید. اما برخی موارد دیگر به‌طور مستمر در موضوع بحث ما باقی می‌ماند. به‌عنوان نمونه، در درون حزب دموکراسی وجود نداشت؛ اما برای آنکه حزب دچار انشعاب نشود به‌ناچار برخی موارد را می‌پذیرفتیم؛ برخی از ما نیز در مقابل چنین موضعی می‌ایستادیم و بر این باور بودیم که این کار دموکراتیک نیست.

ملا مصطفی اشخاصی را انتخاب کرد و می‌خواست آن‌ها را در کمیته‌ی مرکزی حزب جای دهد. اما علیه این کار، مخالفت صورت گرفت و اشخاص یادشده از صفوف حزب اخراج شدند. زیرا این اشخاص، کسانی نبودند که بتوانند این مسئولیت را برعهده بگیرند و توانایی انجام‌دادن این کار را نداشتند. این قضیه از یک طرف، از طرف دیگر نیز این خبر به ما رسید که ملا مصطفی با آن‌دسته از ایلات و عشایری که با عبدالکریم قاسم مخالفت می‌کنند ارتباط برقرار کرده و از آن‌ها پشتیبانی می‌کند. به همین دلیل درصدد برآمدم تا ملا مصطفی را بینم؛ چون می‌خواستم بفهمم که آیا این گفته‌ها صحت دارند یا نه؟ وقتی ملا مصطفی را دیدم از او پرسیدم. ملا مصطفی در پاسخ گفت: «این وضعیت به نفع ماست و لازم است از این فرصت بهره‌برداری کنیم». علت این را از او جويا شدم و به او گفتم: «چرا از این طوایف و عشیره‌ها حمایت می‌کنی؟» این‌طور جوابم داد که: «عبدالکریم قاسم به سربازانش اعتماد ندارد؛ می‌ترسد اسلحه‌هایی که به سربازها داده علیه خودش به کار گرفته شوند؛ بدین شیوه با اتکا به عشایر و طوایف مخالف، عبدالکریم قاسم را تهدید خواهیم کرد و با این کار می‌توانیم حقوق و امتیازاتی را از عبدالکریم قاسم بگیریم». من هم به او گفتم: «نه اعراب و نه ارتش عراق دل‌خوشی از عبدالکریم قاسم ندارند؛ علتش این است که نگران هستند مبادا عبدالکریم قاسم عراق را تجزیه کند؛ چون برای اولین بار است که عراق در سطح ریاست‌جمهوری و به شیوه‌ی رسمی از حقوق ملت کورد بحث می‌کند». همچنین به ملا مصطفی گفتم: «شیخ‌ها و امرای عرب آماده هستند که این اسلحه را تا به آخر علیه کوردها به کار ببرند؛ یعنی می‌خواهند با یک تیر دو نشان بزنند. آن‌ها کوردها را دشمن اصلی خود می‌دانند و می‌خواهند ما را نابود کنند. چون به‌خوبی می‌دانند که عبدالکریم قاسم از کوردها صیانت نموده و حتی در حکومت خود به کوردها جایگاهی داده است و کوردها هم از عبدالکریم قاسم حمایت خواهند کرد». ملا مصطفی این نظرات را نمی‌پذیرفت. در حقیقت این‌ها نظرات من نبود، بلکه نظرات حزب بود.

پس از آن ملا مصطفی دوباره به روستای بارزان بازگشت و روابط خود را با عشیره‌ها و

طوایف ناراضی و مخالف عبدالکریم قاسم گسترش داد و شروع به تدارکات کرد. ما هم با حزب کمونیست عراق و برخی از دیگر احزاب دیدار کردیم و دست به تلاش و کوشش زدیم؛ به خصوص خواستار آن بودیم که برای تحقق یافتن آن دسته از حقوقی که برای کوردها به رسمیت شناخته شده و درباره‌شان تصمیماتی اتخاذ شده بود، گام‌های عملی‌ای برداشته شود. همچنین برای مقابله با کسانی که با خلق کورد و حقوق‌اش ضدیت می‌نمودند، دست به فعالیت‌هایی زدیم. در کمیته‌ی مرکزی با پذیرش اکثریت اعضا (غیر از دو نفر) این تصمیم را گرفتیم که علیه عبدالکریم قاسم جنگ نکنیم؛ گفتیم: «جنگ علیه عبدالکریم قاسم، به معنای رنمودن حقوقی است که برای خلق کورد به رسمیت شناخته شده است». همچنین این اعلام کردیم: «با برپا کردن جنگ علیه عبدالکریم قاسم، در مقابل زمینه و شرایطی که برای دموکراسی و آزادی لازم‌اند مانع ایجاد می‌شود؛ اما اگر عبدالکریم قاسم شروط ما را نپذیرفت و به آن‌ها عمل نکرد، آن وقت علیه او خواهیم جنگید». همچنین گفتیم: «از او خواهیم خواست که از دموکراسی پیروی کند؛ اگر علیه عشیره‌ی بارزانی نیز اعلان جنگ کند پاسخ خواهیم داد». برای تأیید این تصمیم، نامه‌ای برای ملا مصطفی فرستادیم؛ او هم این تصمیم را پذیرفت؛ تنها یک ماده‌ی آن را نپذیرفت و آن هم موضوع دفاع از عشیره‌ای دیگر بود.

شخصی که نامه را برای ملا مصطفی برده بود، خواسته بود نزد عشیره‌ی دیگر برود و به آن‌ها مژده بدهد؛ اما طی تصادف عجیبی درست همان موقع جلسه‌ی بزرگی در خانه‌ی رئیس آن عشیره برگزار شده و همه‌ی رؤسای عشایر در آنجا حاضرند؛ او هم می‌خواهد تصمیم ملا مصطفی را به آن‌ها ابلاغ کند. به رئیس عشیره می‌گوید ملا مصطفی پیامی برای تو فرستاده و پیام را به او می‌دهد؛ رئیس عشیره هم نامه‌ای از جیب خود بیرون می‌آورد و به آن رفیقی که حامل نامه‌ی ما بود می‌دهد. ملا مصطفی در آن نامه خطاب به رؤسای عشایر نوشته بود: «هرگز به رفقای حزبی‌ام اعتماد نکنید؛ به مسائل حزب گوش ندهید و اعتنایی به آن نکنید، شما به کار خودتان ادامه بدهید؛ خدا با شماست». در اینجا به عنوان نتیجه معلوم می‌گردد که: این جنبشی که علیه عبدالکریم قاسم برپا شد هم خارجی‌ها در آن دست دارند و از آن پشتیبانی می‌کنند و هم تحت کنترل رؤسای عشایر است. آن‌ها هم که فراتر از منافع تنگ‌نظرانه‌ی شخصی خودشان، به هیچ چیز دیگری نمی‌اندیشند.

درصد برآمدیم وضعیت را ارزیابی کنیم؛ به عنوان اولین قدم خواستیم که مرکز ثقل جنبش را از کوهستان و روستاها به شهرها منتقل کنیم. به همین خاطر در فکر آن بودیم که برای یادبود سالگرد کشتار پنجاه کورد در ۶ سپتامبر سال ۱۹۶۱، مراسم راهپیمایی برگزار کنیم. این راهپیمایی را با موفقیتی تاریخی انجام دادیم. همچنین برای ارزیابی وضعیتی که جریان داشت،

کمیته‌ی مرکزی تصمیم به گردهم‌آیی و جلسه گرفت و این جلسه را برگزار کرد. در این مقطع زمانی، رژیم عبدالکریم قاسم اقدامات نابجا و ناروایی انجام داد. در حالی که شیخ‌ها و اربابان با عبدالکریم قاسم مخالفت می‌کردند، شماری از کارگران و دهقانان نیز در جبهه‌ی ضد عبدالکریم قاسم جای گرفتند.

وقتی این وضعیت را مشاهده کردیم، با حزب کمونیست عراق و دیگر احزاب گفتگو کردیم؛ به آن‌ها گفتیم که لازم است برای رویارویی با هر نوع وضعیت ناگهانی‌ای که به وقوع بپیوندد، آماده باشیم و برای جامعه پیشاهنگی کنیم. اما متأسفانه هیچ کسی پاسخ درخور و لازم به ما نداد و تلاش و کوشش‌هایمان بی‌ثمر ماند و خنثی شد. همچنین در خصوص حقوق خلق کورد، نامه‌ای برای عبدالکریم قاسم فرستادیم. عبدالکریم قاسم نه تنها هیچ اقدامی در این راستا انجام نداد، بلکه با ممنوع کردن حزب‌مان گامی علیه دموکراسی برداشت. حتی افرادی نیز دستگیر شدند. من هم در آن مدت ناچار شدم خود را مخفی کنم؛ چون عبدالکریم قاسم واکنش تندی علیه من در پی گرفته بود؛ ادعا می‌کرد که من در کشتن یکی از دوستان او (که از افراد عشیره‌ی خوشناو بود و در دوران پادشاهی کشته شده بود) دست دارم. همچنین برای توقیف روزنامه‌ی «خبات» حکم صادر شده بود.

در این اوضاع و احوال به سلیمانی برگشتم تا در کنگره‌ای که قبلاً درباره‌اش بحث نمودیم، شرکت کنم. آن روزی که به سلیمانی رسیدم، هواپیماهای رژیم عبدالکریم قاسم شهر را بمباران می‌کردند؛ با وجود آنکه شهرها تحت کنترل رژیم بودند اما شهر سلیمانی را بمباران کردند. همزمان، هواپیماهای عراقی اعلامیه هم پخش می‌کردند. در آن اعلامیه‌های پخش شده نوشته شده بود: «ابراهیم احمد و ملا مصطفی ضد انقلاب و مخالف حکومت عراق هستند». ما هم چند تن از رفقایمان را نزد ملا مصطفی فرستادیم؛ می‌خواستیم از زبان خود بارزانی بفهمیم که آنچه عبدالکریم قاسم می‌گوید صحت دارد یا نه؟ در اولین جنگ و درگیری میان نیروهای عبدالکریم قاسم و آن عشایر کوردی که توسط قدرت‌های خارجی هدایت می‌شدند، نیروهای عشایری نتوانستند ایستادگی کنند و از میدان جنگ گریختند. وقتی عبدالکریم قاسم مشاهده کرد که این ایلات و عشایر نمی‌جنگند، از فرصت استفاده کرد و روستای بارزان را بمباران کرد. اگر عبدالکریم قاسم روستای بارزان را بمباران نمی‌کرد، ملا مصطفی علیه او نمی‌جنگید.

کنگره‌ی حزب‌مان را در روستایی نزدیک شهر سلیمانی برگزار کردیم. از احزاب عراقی درخواست کردیم برای آنکه این جنگ از طرف عبدالکریم قاسم متوقف شود، دست به تلاش و دیدارهای دیپلماتیک بزنند. در آن موقع عبدالکریم قاسم عفو عمومی اعلان کرد. از ایلات و عشایر کوردی که علیه او قیام کرده بودند می‌خواست خودشان را تسلیم ارتش عراق کنند. من

در آن موقع در کنگره بودم؛ درست در همان روزها نامه‌ای از ملا مصطفی به دستم رسید. از ما می‌خواست که نیروی مسلح برایش بفرستیم؛ چون می‌گفت زندگی‌ام در خطر است، ما هم صد نفر نیروی مسلح به نزد ملا مصطفی اعزام کردیم و گفتیم: «اگر عبدالکریم قاسم به کوردستان حمله کند، در هر جای کوردستان که باشد با او رویارو می‌شویم و می‌جنگیم». طی مدت زمانی کوتاه خودمان را سازماندهی کردیم و تمام مناطق و نواحی را تحت کنترل خودمان درآوردیم. طبق تصمیمی که اتخاذ کرده بودیم، بایستی پس از دو ماه در هر روستا یک کمیته‌ی پنج نفره تشکیل می‌شد. این کمیته‌ها نیز کشاورزان و روستائینان را سازماندهی می‌کردند و به مدیریت امور آن‌ها می‌پرداختند. همچنین دسته‌های پنج نفره‌ی دادگاه‌ها را هم تشکیل دادیم. هر یک از این‌ها مسئولیت بیست و پنج روستا را برعهده داشت؛ تا اگر فردی مجرم و گناهکار شناخته شود مجازاتش کنند. همچنین کمیته‌ای را تأسیس کردیم که به مسائل سیاسی بپردازد. و یک هیأت اعزامی را هم برای جلب افکار عمومی تشکیل دادیم؛ وظیفه‌ی این هیأت این بود که خواست ما برای تشکیل یک حکومت خودگردان را به گوش جهانیان برساند. روز به روز مشکلات و مسائل خودمان را حل می‌کردیم و حمایت‌های مردمی بیشتر و بیشتر می‌شد؛ حتی یک سکه‌ی ناچیز هم از هیچ طرفی نگرفتیم؛ هر چه داشتیم همان چیزی بود که خلق به ما می‌بخشید. تنها از شهر کرکوک ماهانه شانزده هزار دینار به دستمان می‌رسید. در تمامی روستاها پخش شده بودیم؛ روابطمان با کشاورزان و روستاییان بسیار خوب بود. وقتی ملا مصطفی این قضیه را شنید بسیار عصبانی شد، چون منطقه‌ی سکونت او در جای دیگری بود.

احزاب دیگری هم در کوردستان وجود داشتند. این‌ها هر کدام می‌خواستند ارتشی به نام حزب خود تشکیل دهند؛ ما به آن‌ها گفتیم که لازم است یک نیروی نظامی تحت نام کوردستان تشکیل شود نه تحت نام حزب؛ به همین دلیل می‌توانید در میان نیروهای نظامی ما جای بگیرید، چون که نیروی نظامی ما به نام کوردستان تشکیل شده نه به نام حزب. ملا مصطفی پنج نفر از بارزانی‌ها را همراه نامه‌ای که با خود داشتند به نزد ما فرستاد (این ماجراها را برای آن می‌گویم تا ارتباط میان ملا مصطفی و کمیته‌ی مرکزی حزب درک شود). در برخی از مسائل با ملا مصطفی اختلاف داشتیم و با نظرات او مخالف بودیم. ما نمی‌خواستیم نه حزب کمونیست عراق و نه دیگر احزاب در کوردستان مستقر شوند. بنابراین نامه‌ای که فرستاده شده بود را نپذیرفتیم و به آن پنج نفر بارزانی گفتیم که بازگردند.

نزدیک به بیست تن از اهالی دو روستایی که به‌عنوان مهمان از آن پنج نفر بارزانی پذیرایی کرده بودند نزدمان آمدند و از آنان شکایت کردند. آن پنج نفر بارزانی به روستاییان فشار آورده بودند و روستاییان نیز به ناچار برایشان گوسفند سر بریده بودند؛ با این همه، روستاییان را تحقیر

نموده و به آن‌ها بی‌احترامی کرده بودند. ما هم بی‌درنگ چند نفری را فرستادیم و آن‌ها را فراخواندیم و گفتیم: «پیشمرگه تنها دو چیز از خلق درخواست می‌کند و آن دو چیز نان و آب است؛ بیشتر از این حق درخواست هیچ چیز دیگری ندارد». و به راستی نیز در آن منطقه وضعیت پیشمرگه بسیار بهتر از وضع روستانشینان بود. در اصل، نظم و مقررات ما برای رهایی و آزادی روستاییان و همه‌ی خلق بود و چیزی ظاهرسازانه و شکلی نبود. نه رؤسای عشایر و نه دولت‌های اشغالگر و نه حتی اسرائیل این سیاست ما را نمی‌پسندیدند و قبول نداشتند.

در خصوص روابطی که با ایران برقرار کرده بودیم، «عمر مصطفی» (مشهور به دبابه) و «علی عسکری» را به ایران فرستادیم. می‌خواستیم که ایران علیه عبدالکریم قاسم از ما پشتیبانی کند؛ چون عبدالکریم قاسم خودش با رژیم ایران دشمنی می‌ورزید. منتظر پاسخ ایران بودیم؛ ایران هم به این شکل به ما پاسخ داد که: «حکومت ایران به جنبشی کمونیستی هیچ کمکی نمی‌کند؛ ابراهیم احمد کمونیست است، ملا مصطفی نیز تنهاست و طرفداری ندارد. اگر از این فکرتان دست بکشید، آن وقت هر نوع کمکی که بخواهید به شما ارائه می‌دهیم». به همین خاطر ملا مصطفی می‌خواست که مرا نزد شاه ایران بفرستد تا او را راضی کنم؛ در پاسخ گفتم: «هر چیزی را قبول می‌کنم به جز رفتن نزد شاه ایران». وقتی این نظر من پذیرفته نشد، هم از مسئولیت دیرکلی کنار کشیدم و هم از مسئولیت در کمیته‌ی مرکزی. وقتی بیشتر پافشاری کردند، به آن‌ها گفتم که حتی از عضویت حزب نیز استعفا می‌دهم. این خبر به گوش ملا مصطفی رسید؛ او هم از طریق «صالح» نامی نامه‌ای برایم فرستاد. در نامه‌اش نوشته بود «تو گفته بودی حاضرم در راه خلق جان خود را فدا کنم! امروز ما در مرحله‌ی بسیار سختی به سر می‌بریم؛ اگر آن‌هایی که می‌گویند میهن دوست و کورد هستم فداکاری نکنند، جنبش مان قادر نیست این محاصره‌ای که رژیم عراق ایجاد کرده را درهم بشکند و نمی‌توان به پیروزی رسید». همه‌ی رفقا نیز در خصوص رفتن من به نزد شاه ایران تصمیم‌شان را گرفته بودند، من هم ناگزیر بودم که بروم.

در ایران طی مراسمی، استقبال گرمی از ما به عمل آمد. طی مدت‌زمانی که در ایران بودم یکی از وزرا به همراه معاون نخست‌وزیر وقت با من دیدار نمود و گفت: «عصر مهمان من هستی. با هم می‌رویم و با شاه دیدار می‌کنی؛ بعد از آنکه برگشتیم می‌خوریم و می‌نوشیم و با هم گفتگو می‌کنیم». در اتاق او نشسته بودیم و چند نفر مسئول بلندپایه هم نزدمان بودند. درباره‌ی مسئله‌ی جنگ گفتگو می‌کردیم. از من پرسید: «آن مقاله‌ای که در روزنامه‌ی خبات علیه شاه منتشر شده را چه کسی نوشته است؟» در آن دوران احسان نوری پاشا نامه‌ای برای ملا مصطفی فرستاده بود. به خصوص برای پاسخگویی به آن نامه که درباره‌ی ظلم و ستمی بود که بر کوردهای ایران روا داشته می‌شد، من سه مقاله‌ی مفصل و طولانی در روزنامه‌ی خبات منتشر کردم. بعداً در نتیجه‌ی

تحقیقی که کردم برایم مشخص شد که نامه‌ی احسان نوری پاشا در شرایطی عادی نوشته نشده، بلکه تحت فشار او را ناچار به نوشتن آن کرده‌اند. از من پرسید: «اگر شاه پرسد چه کسی این مقاله‌ها را نوشته چه می‌گویید؟» من هم در جواب گفتم: «به شاه می‌گویم من نوشته‌ام». گفتم: «چطور هم مقاله بر ضد شاه پخش می‌کنی و هم برای درخواست کمک آمده‌ای؟» من هم گفتم: «چیز عجیبی در این قضیه نیست؛ بگذار شاه بداند وقتی که کوردی را می‌کشد از او پشتیبانی نمی‌کنم؛ اما اگر برای رهایی و نجات کوردها از آن‌ها حمایت کند، آن وقت من هم به او احترام خواهم گذاشت؛ با شما دشمنی نمی‌کنیم، ما دشمن ترک‌ها و فارس‌ها نیستیم؛ با آن‌هایی دشمنی می‌کنیم که ما را می‌کشند و به ما ستم می‌کنند». می‌خواستم از او پرسم از شاه پشتیبانی می‌کند یا نه؛ در آن موقع با شاه ارتباط تلفنی برقرار می‌کرد.

در همان ساعات معاون وزیر خارجه‌ی آمریکا نزد شاه بود. به همین دلیل با شاه ایران دیدار نکردیم. پانزده روز در ایران ماندم. بعد به من اطلاع دادند که شاه مرا فرا خوانده است. تنها به من گفتند: «بگیر! این پنجاه قبضه اسلحه و این هم بیست هزار دینار پول» و منتظر آن بودند که از آن‌ها سپاسگزاری کنم. اما من از رفتار آن‌ها خشمگین شدم و گفتم: «این کمکی که به حزب کردید توی سرتان بخورد!» و یک‌راست به کوردستان برگشتم.

پول و اسلحه‌ها را برای ملا مصطفی فرستادم. از رفتار رژیم ایران و شاه این‌طور نتیجه‌گیری کردم که تا وقتی فرد کمونیستی مثل من با ملا مصطفی همراهی کند، پشتیبانی از جنبش کورد و کمک به آن بسیار دشوار و محال است. البته این‌طور نبود که به حرف‌های ما گوش ندهند؛ برعکس به ما گوش می‌دادند، اما وقتی ملا مصطفی صد درصد تحت کنترل شاه ایران درآمد، کاملاً به آلت دست آن‌ها مبدل شد. همچنین پنجاه درصد از کسانی که وابسته به ما بودند تحت کنترل ایران درآمدند.

شماری از سازمان‌های عراقی با ما رابطه برقرار کردند؛ سپس آن گروه‌هایی که وابسته به نظام پادشاهی‌اند و در عراق تحت عنوان سلطنت‌خواهان شناخته می‌شوند، خواستند با ما قرارداد منعقد کنند. اما سلطنت‌خواهان نمی‌خواستند فراتر از حقوقی که در دوران پادشاهی به کوردها داده شده بود، چیز دیگری به کوردها بدهند. ولی سازمان‌های دیگر می‌خواستند برخی حقوق را به کوردها بدهند و ما با آن‌ها گفتگو‌هایی انجام دادیم. این‌ها خود را آماده کرده بودند تا علیه عبدالکریم قاسم تحرکاتی انجام دهند. از ما هم خواستند که از عبدالکریم قاسم حمایت نکنیم. یعنی می‌خواستند پشتیبانی خلق کورد را برای خودشان به دست آورند. می‌گفتند: «اگر انقلاب‌مان پیروز شود، به شیوه‌ی رسمی مسئله‌ی خودگردانی را حل خواهیم کرد؛ ملا مصطفی نیز مسئول منطقه‌ی خودگردان خواهد شد و در حکومت نیز چهار وزارت را به کوردها اختصاص

خواهیم داد». اگر انقلاب‌شان پیروز می‌شد میان کورد و عرب نیز صلح و آشتی برقرار می‌گشت. به ملا مصطفی خبر دادیم و از او خواستیم که چند نفری را تعیین کند تا در حکومت جدید، وزیر شوند. سپس این خبر به ما رسید که در تاریخ ۸ فوریه ۱۹۶۳ نیروهای به اصطلاح انقلابی (یا همان ملی‌گرایان) عراق در کودتا علیه رژیم عبدالکریم قاسم به پیروزی دست یافته‌اند. به رادیو بغداد گوش می‌کردیم؛ اما در بیانیه‌شان هیچ بحثی از کوردها مطرح نمی‌کردند؛ تنها پیام تبریک شخصیتی به نام صالح یوسفی را خواندند که آن را به مناسبت پیروزی کودتا ارسال کرده بود. به همین دلیل به عنوان کمیته‌ی مرکزی حزب جلسه‌ای تشکیل دادیم؛ به ملا مصطفی خبر دادیم و بر این موضوع تأکید کردیم که: «بایستی به سرعت شهرهای کوردنشین را تحت حاکمیت و کنترل خود درآوریم؛ ما بر این باور بودیم که طرفداران عبدالکریم قاسم و برخی از دیگر سازمان‌ها از ما پشتیبانی خواهند کرد و این فرصت فراهم خواهد شد که شهرهای کوردستان را تحت کنترل و حاکمیت خودمان درآوریم. دست به تحرکی این‌چنینی خواهیم زد؛ اگر شروط ما را بپذیرند از آن‌ها حمایت می‌کنیم و به این شکل خودگردانی را در کوردستان برقرار می‌کنیم؛ و اگر نپذیرفتند علیه آن‌ها وارد جنگ خواهیم شد». ملا مصطفی ابتدا به حرف‌های ما گوش فرا داد و گفت این مسئله را ارزیابی خواهیم کرد؛ اما بعداً در برابر مردم گفت: «ابراهیم احمد ابتدا از ما می‌خواست علیه عبدالکریم قاسم نجنبیم؛ از عبدالکریم قاسم رهایی یافتیم، حالا می‌خواهد علیه حکومت جدید بجنبیم؛ این درخواست کمیته‌ی مرکزی نیست، بلکه تنها دیدگاه و نظر ابراهیم احمد است».

پس چرا علیه عبدالکریم قاسم جنگ کردیم؟ تنها برای سرنگونی او بود؟ خیر! بی‌شک در راستای منافع ملی بود. این موضع‌گیری منفی و نابجای ملا مصطفی باعث شد که این فرصت بزرگ را از دست بدهیم.

در این مرحله فرصت آن را داشتیم که ارتش نیروهای سوسیالیست را نیز به عراق بیاوریم؛ چون آن‌هایی که قدرت را قبضه کردند کشتارهای وسیعی علیه کمونیست‌ها به راه انداختند. این منطق عشیره‌ای و شیوه‌ی ارباب‌منشانه، نه ده‌ها بار بلکه صدها بار، باعث تباه‌شدن و ازدست‌رفتن شانس‌ها و فرصت‌های بزرگ شد. پیوسته مانعی بر سر راه جنبش ملی کورد شده است. به همین سبب در نوشته‌ای از «نیکیتین» درباره‌ی جمهوری مهاباد گفته‌ای این‌چنینی هست: «انقلابیون کورد بایستی از رؤسای عشایر کورد عبرت بگیرند تا بار دیگر دچار چنان وضعیت آشفته و نامطلوبی نشوند»، یعنی می‌گوید شبیه آن‌ها نشوید.

در این مرحله حکومت عراق خطاب به ملا مصطفی فراخوان صادر کرد. در آن موقع ملا مصطفی کنفرانسی برگزار کرد؛ می‌خواست کمیته‌ی مرکزی هم در آن کنفرانس شرکت کند.

در این جلسه خواسته‌ی خود را برای نشست و گفتگو با حکومت عراق مطرح کرد. جلال طالبانی هم یکی از اعضای کمیته‌ی مرکزی آن دوره بود. در این مقطع زمانی، ملا مصطفی به بغداد رفت و سپس از آنجا راهی مصر شد. درباره‌ی این مسئله با جمال عبدالناصر گفتگو کرد. در آن هنگام از طرف کمیته‌ی مرکزی حزب بعث نامه‌ای به دستمان رسید؛ نکته‌ی عجیب این بود که شخصی که نامه را برای ما فرستاده بود سال‌ها بود از طرف خلق کورد به‌عنوان جاسوس شناخته می‌شد و هر کس او را انسان بدنهادی می‌دانست. کسی که نامه را برایمان فرستاده بود نوشته بود: «حکومت عراق در تاریخ ۱ ژوئن به کوردستان حمله خواهد کرد، روستاها را ویران می‌کند و نیروهای خود را مستقر خواهد نمود». اگر آن شخص اطلاع و هشدار نمی‌داد، ده برابر آن آسیبی که بر ما وارد شد دچار آسیب می‌شدیم. ما نود درصد کوردستان را به کنترل خود درآورده بودیم. وقتی که حکومت مشاهده کرد که کوردها و نیروهای کورد در حال آماده‌سازی خود هستند، اندکی حمله‌اش را به تعویق انداخت. به همین دلیل حمله نه در ۱ ژوئن بلکه در ۹ ژوئن صورت گرفت. از آنجا که پیاپی باخبر شده بودیم، خسارات و آسیب‌های وارده هم اندک بود. سپس کرکوک را تصرف کردند؛ با وجود آنکه حکومت عراق به اهداف خود رسیده بود اما جنگ متوقف نشد. همه‌ی این اتفاقات نیز در سال ۱۹۶۳ روی دادند.

عبدالله اوجالان: آیا مرحله‌ی تازه‌ای آغاز شد؟

ابراهیم احمد: نخیر. مشکل دیگری هم وجود داشت؛ عبدالکریم قاسم رفت و عبدالسلام عارف بر سر کار آمد.

عبدالله اوجالان: یعنی شما می‌خواستید قدرت و حکومت عبدالکریم قاسم باقی بماند و خودتان هم مستقل باشید؟

ابراهیم احمد: بله؛ در زمان عبدالکریم قاسم مستقل بودیم. در آن زمان کسانی که تازه به قدرت رسیده بودند به ما تلفن کردند و گفتند: «شرط‌های مورد نظر خودتان را بگویید». ما هم می‌خواستیم آن وضعیت را ارزیابی کنیم و به‌عنوان یک فرصت از آن بهره بگیریم. اما می‌خواستیم کشتار انسان‌های ترقی‌خواه توسط حکومت و ضربه‌ای که به کمونیست‌ها وارد می‌شد را متوقف کنیم. به همین خاطر جلال طالبانی را به اروپا فرستادیم؛ به‌خصوص از او خواستیم که به مسکو برود. با وساطت آلمانی شرقی، با مسکو رابطه برقرار شد. پاسخ مسکو به

این شکل بود که: «اگر خواستار برقراری رابطه با ما هستید، ابراهیم احمد را نزدمان بفرستید». من هم قضیه را به اطلاع کمیته‌ی مرکزی رساندم. قرار بر این شد که من به مسکو بروم؛ من هم خودم را آماده کردم.

در همان زمان ملا مصطفی پیغام فرستاده بود که برای فرستادن «سید علی» به اروپا به او کمک کنیم. سید علی به‌عنوان نماینده‌ی ملا مصطفی می‌خواست با مسکو رابطه‌ای برقرار کند. در آن زمان رفتن به مسکو بسیار سخت بود. از راه فرانسه به آلمان و از آنجا نیز به مسکو رفتیم و مهمان حزب کمونیست شوروی شدیم. بسیار از این قضیه خوشحال بودم و به آن افتخار می‌کردم. به ما اطلاع دادند که آماده‌اند کمک‌مان کنند و در عین حال به‌عنوان حکومت اتحاد جماهیر شوروی برای چاره‌یابی مسئله‌ی کورد در سازمان ملل کوشش‌هایی به‌عمل خواهند آورد. پس از انجام چند دیدار، به آلمان شرقی بازگشتم. در آنجا مطلع شدم که رژیم عراق سقوط کرده است؛ احزاب و سازمان‌های دیگر نیز با هماهنگی حزب بعث وارد عمل شده بودند.

خنجر خیانت، در کوردستان

در فرانسه، من و کامران بدرخان همدیگر را دیدیم. از من خواست که به آمریکا بروم. دو نامه به من نشان داد؛ همچنین پیام برخی از سناتورهای آمریکا نیز در میان‌شان بود. این نامه‌ها را دو ماه پیش از آن همراه خود به پاریس آورده بود. به من گفت: «اگر می‌خواهید سودی از این کارها ببینید، بگذار مسئولی از میان شما به‌نام حزب به آمریکا برود».

وقتی در مسکو بودم، روس‌ها به من گفتند: «در راه تعیین سرنوشت و به‌دست آوردن حقوق خلق‌تان، آزاد هستید که با هر جایی از جهان رابطه برقرار سازید؛ تنها موضوعی که مورد توجه قرار دهید مبارزه و منافع مربوط به خلق‌تان است». وقتی در آلمان شرقی بودم، با آمریکا و آلمان غربی ارتباط برقرار کردم. آمریکایی‌ها شماره تلفن‌مان را گرفتند و گفتند: «طی پانزده روز به شما جواب می‌دهیم».

روز بعد مرا به کنسولگری آمریکا فرا خواندند. کنسول آمریکا صراحتاً به من گفت: «در مقطعی که خواست و تمایلی به برقراری رابطه میان کوردها و عراق وجود دارد، درخواست رفتن‌تان به آمریکا به آن رابطه ضرر می‌رساند». معنای گفته‌شان این بود که: «اگر تغییر و تحولات طبق خواسته‌های آمریکا پیش رفت، لازم نیست به آمریکا بروی. اما اگر طبق انتظارات آمریکا پیش رفت، آن وقت می‌توانی به آمریکا بروی». من هم بلافاصله به ایران رفتم. در آنجا تنها با

شخصی به نام «شکری آکره‌ای» دیدار کردم؛ او به‌عنوان نماینده‌ی حزب در ایران اقامت داشت. جمال عبدالناصر به او گفته بود: «من آماده‌ام بین کوردها و رژیم عراق میانجی‌گری کنم». از شکری آکره‌ای خواسته بود که با حزب و ملا مصطفی تماس بگیرد و آن‌ها خواست‌های خود را برای جمال عبدالناصر بفرستند. رادیو عراق نیز می‌گفت که ملا مصطفی دیگر مشکلی با عراق ندارد.

وقتی به کوردستان برگشتم، به منظور آنکه از نتیجه‌ی دیدارها با حکومت عراق مطلع شود، نزد ملا مصطفی رفتم. از پاسخ‌هایی که به سؤالاتم داد فهمیدم که هیچ نتیجه‌ای که به نفع خلق کورد باشد، حاصل نشده است. ملا مصطفی اعتراف کرد که بنا به درخواست یک دولت بزرگ با عراق رابطه برقرار کرده است. من هم گفتم: «مگر جنگ ما علیه رژیم‌های پادشاهی و عبدالکریم قاسم بنا به درخواست دولت‌های بزرگ بود که برقراری رابطه با عراق به درخواست آن‌ها باشد؟» ملا مصطفی با عصبانیت گفت: «من رهبر کوردها و حزب و پیشمرگه‌ها هستم؛ حق انجام هر کاری را دارم». من هم در جواب به او گفتم: «شاید خودت را رهبر پیشمرگه‌ها و کوردها قلمداد کنی، اما نمی‌توانی خودت را رهبر حزب بدانی. تو رهبر حزب نیستی؛ اگر تو جانبداری کنی بی‌شک تصمیم آن‌ها اجرا می‌شود». او هم مرا تهدید کرد و گفت: «تو را به زندان می‌اندازم».

با منطق عشیره‌ای پیروزی محال است

از طریق این منطق عشیره‌گرایانه رسیدن‌مان به پیروزی دشوار بود. اگر منطق عشیره‌گرایی نبود، شاید پیروزی خیلی بزرگی به‌دست نمی‌آوردیم اما اگر شکست هم می‌خوردیم قطعاً شکستی شرافتمندانه می‌بود. به منظور بررسی این گفتگو و جدال لفظی، کمیته‌ی مرکزی جلسه‌ای برگزار کرد. در آن جلسه تصمیم‌مان بر این شد که ملا مصطفی از مسئولیت ریاست حزب برکنار گردد. همچنین بیانیه‌ای در مورد مسئله‌ی توافقات منتشر کردیم. در آن بیانیه تأکید کرده بودیم که ملا مصطفی را از صفوف حزب اخراج کرده‌ایم و لازم است از هیچ یک از دستورات او اطاعت نشود و رابطه‌ای که او با عراق برقرار کرده، تسلیمیت است.

عبدالله اوجالان: در اینجا می‌توانیم نکات زیادی درباره‌ی ملا مصطفی بگوییم. این موضوعی که شما تاکنون از آن بحث کردید اثبات می‌کند که ملا مصطفی به همان شیوه‌ای

که بر ایل و عشیره ریاست می‌کرد، به همان شیوه هم حزب را اداره می‌نمود. به راستی نیز می‌توانستید کارهای بسیاری با حکومت عبدالکریم قاسم انجام بدهید. اما از همان ابتدای انقلاب، ملا مصطفی کار را خراب کرده و با آمریکا رابطه برقرار کرده است. همچنین در مراحل پایانی حکومت عبدالکریم قاسم، برای سرنگون‌سازی او با «سیدا صالح و جبار» و نیز کمونیست‌ها دست به توافق و همپیمانی می‌زند. در اصل، ضعف عبدالکریم قاسم به معنای قدرت کوردها بود. اما فشار شدیدی بر عبدالکریم قاسم وارد شد و آماج حمله قرار گرفت، او هم موضع و رفتارش را تغییر داد؛ این نیز برای کوردها پیامد خوبی نداشت. به این شکل، عبدالکریم قاسم هم از میان رفت. دیگران بر سر کار آمدند، اما باز هم ملا مصطفی نمی‌خواست به شیوه‌ای صحیح عمل کرده و کار را به‌درستی اداره کند. شما می‌خواستید انقلاب کنید، اما او تنها می‌خواست روابطی را گسترش دهد. این نیز نه تنها به معنای برقراری صلح نبود، بلکه تسلیمیت بود. به جای آنکه نیروها را بزرگ‌تر و قوی‌تر گرداند، مدام آن‌ها را نابود می‌کرد. وقتی شما خواسته‌اید جنگ کنید، با شما به مخالفت برخاسته است و وقتی خواسته‌اید صلح کنید، باز هم با شما ضدیت نموده است. چنین موضع‌گیری و رفتاری در راستای هیچ‌گونه رشد و پیشرفتی نبوده است. ملا مصطفی در ظاهر، خود را طوری نشان می‌دهد که انگار می‌خواهد انقلاب کند، اما در حقیقت خلق را فریب می‌دهد و آن‌ها را سردرگم می‌سازد.

ابراهیم احمد: نظرات رهبر آپو بجاست و مواردی که به آن‌ها اشاره کرد صحیح‌اند. روابط ملا مصطفی با حکومت عراق تنها و تنها به مسئله‌ی ملی ما آسیب و زیان رسانده است.

عبدالله اوجالان: برای ملا مصطفی موضوعی نظیر برقراری صلح با دولت مسئله نیست؛ بلکه از نظر ملا مصطفی مشکل، خود شما هستید؛ چون شما را مانند یک تهدید می‌بیند. بیشتر از آنکه از دولت بترسد، از شما می‌ترسد. به همین دلیل یگانه خطر موجود را در وجود شما می‌بیند. بایستی این نکته را به‌خوبی درک کنید. وضعیت مصطفی کمال آتاتورک نیز همین‌گونه بود؛ ترس اصلی او از یونانی‌ها و انگلیسی‌ها نبود، بلکه بزرگ‌ترین ترس او از «ادهم چرکس» بود؛ زیرا یک استقلال‌طلب بود. همچنین کمونیست‌ها و کوردها هم بودند. مصطفی کمال آتاتورک هم در ظاهر جنگ و صلح می‌کرد؛ اما وقتی قدرت را قبضه کرد، کوردها، کمونیست‌ها و جنبش‌های دموکراسی خواه را پاک‌سازی و نابود کرد. وقتی به ملا مصطفی بارزانی نگاه می‌کنیم، می‌بینم که او هم همان کار را می‌کند.

استاد محمد رسول هاوار: این حقیقتِ ملا مصطفی است. اما خلق این حقیقت را نمی‌داند. تنها چند رفیق و همقطار مسائل را می‌دانند. در اینجا خلق را مقصر نمی‌دانم. اما به‌منظور روشن‌سازی واقعیات برای خلق، مسئولیت بزرگی بر دوش استاد ابراهیم احمد قرار دارد.

عبدالله اوجالان: در شمال کوردستان برخی از میهن‌دوستان هستند که هنوز هم چندان حقیقت‌مسائل را نمی‌دانند. نمونه‌ی آن قضیه‌ی «فایق بوجاق» است. فایق بوجاق، دبیرکل PDK ی ترکیه بود. پسرش به دیدار ما آمد؛ حتی او هم نمی‌دانست که پدرش چگونه کشته شده است. من قضیه را برای او توضیح دادم. گفت: «درست است؛ پدرم به این شکل از میان برداشته شد». اما پس از گذشت سی سال تازه توانست حقیقت ماجرا را بفهمد!

در حقیقت، ملا مصطفی استاد جنگ طبقاتی ست. قاضی محمد در قیاس با ملا مصطفی، رهبری مترقی بود؛ از لحاظ طبقاتی پیشروتر بود. از این رو بارزانی، وی را مانند مانعی در برابر خود می‌دید. به همین سبب او هم می‌خواست حزبی تأسیس کند؛ یعنی به قاضی محمد حسادت می‌کرد و او را دوست نداشت؛ نمی‌خواست قاضی محمد بزرگ و بلندآوازه شود. به خاطر همین دلایل بود که ملا مصطفی کوردهای ترکیه را تحت کنترل خود درآورد و نمی‌خواست جنبشی کوردی در شمال کوردستان پدید بیاید. نمی‌خواست کسی بداند حزب، آیین‌نامه‌ی داخلی حزب و جنگ پارتیزانی چیست و این چیزها را یاد بگیرد. تنها چیزی که می‌خواست همه بداند این بود که رئیس، خود اوست. خودش را به‌عنوان یک رئیس و رهبر تحمیل کرده بود. درست است که ملا مصطفی فردی توطئه‌گر است اما ابله و غافل نیست. از طریق توطئه‌گری و دسیسه‌چینی کارهای خود را پیش می‌برد. شما دلسوز و صادق بودید؛ اما ساده‌دل هم بودید. وقتی یکی-دوبار دیدید که این شخص توطئه‌گری می‌کند، باید از او حساب‌خواهی می‌کردید. واضح و آشکار است که نه تنها در جنوب کوردستان، بلکه در سرتاسر کوردستان، ملا مصطفی نماینده‌ی عشیره‌گرایی کهنه‌پرستانه است. چند عشیره را به خود وابسته نموده و بر آنها ریاست کرده است. از سال ۱۹۴۵ تا سال ۱۹۶۵ به منافق‌بودن ادامه داده است. شما خواسته‌اید حزبی میهنی-دموکراسی‌خواه و معاصر تأسیس کنید. این خواسته‌ی شما خواست و خیزش انسان‌نویین است. اما مانع بزرگی وجود دارد که در برابرش ایستاده و با آن ضدیت می‌کند. مسئله به‌شکلی واضح و آشکار در مقابل چشم‌ها قرار دارد. از یک طرف جنگ‌افروزی علیه عبدالکریم قاسم با هدف تحقیرنمودن و بدنام کردن شما بوده، همچنین همپیمانی‌اش با حکومت بعدی نیز به منظور ضعیف‌نمودن شماست. یعنی از طریق این نوع موضع‌گیری می‌خواهد به شما بگوید که: «حد و مرز خود را بدانید و پایتان را از گلیم خودتان درازتر نکنید!» همچنین عملاً حزب را فاقد نقش و بی‌تأثیر نموده است.

حوادثی که تا دهه‌ی هفتاد روی دادند چه بودند؟ می‌توانید درباره‌ی اینها توضیحاتی بدهید و صحبت کنید؛ همچنین می‌توانید درباره‌ی چگونگی به سمت عراق رفتن‌تان نکاتی را بیان کنید. ملا مصطفی نمی‌خواست روابطش را با عراق، شوروی و آمریکا بر مبنای درستی توسعه دهد.

پیوسته در حال جنگ طبقاتی بود؛ یعنی نمی‌خواست در راه کوردبودن جنگ و مبارزه کند. جنبش ملا مصطفی یک جنبش ملی نیست؛ استاد ابراهیم احمد این را می‌دانند. به همین دلیل به دنبال راه‌هایی هستند؛ می‌خواهند رابطه با عراق را گسترش دهند؛ اما ملا مصطفی مانع می‌گردد؛ به سمت مسکو قدم‌هایی برمی‌دارند اما باز هم ملا مصطفی جلوگیری می‌کند.

به خاطر وجود این رهبریت خانواده‌گرا و عشیره‌ای، رهبریتی معاصر و ترقی‌خواه در کوردستان پدید نیامد. بی‌گمان تمام این تلاش‌های بارزانی برای آن بود که رهبریتی دموکراسی‌خواه و ملی-میهنی شکل نگیرد؛ اما در نهایت خود او هم شکست می‌خورد. کوردها در اینجا چه چیزی را از دست دادند؟ کوردها به یک نیرو مبدل نشدند و همانند گذشته در قالب عشیره باقی ماندند؛ در حقیقت گرفتار وضعیتی به مراتب بدتر شدند. در میان کوردها اندیشه و استراتژی رشد نکرد؛ به یک نیرو مبدل نگشتند و تاکتیک‌های انقلاب اجرا نشد. هیچ چیزی تحت نام حزب باقی نماند؛ سازمان نیز دچار انحراف شد و ضربه خورد. باور دارم که شما می‌خواستید کار و فعالیت‌های بسیاری انجام دهید؛ همچنین در آن دوران می‌خواستید برخی روابط را گسترش دهید و فرصت‌هایی نیز فراهم شد؛ اما تبلیغات منفی شدیدی از طرف او (یعنی بارزانی) بر ضد شما صورت می‌گرفت؛ خطاب به شما می‌گفتند «مزدوران یا همان به اصطلاح جاش‌های ۶۶». اما در حقیقت او خودش از راه توطئه‌گری و دسیسه‌چینی و دیگر روش‌ها به بهترین شیوه‌ی ممکن مزدوری می‌کرد. تو اگر کاری هم انجام نداده باشی دستکم می‌خواستی در راه کوردبودن حزبی تأسیس کنی و انقلابی صورت دهی، یعنی به خاطر خانواده و عشیره‌ای کار نکرده‌ای. می‌دانم که شما هم ایل و عشیره دارید؛ خانواده‌ای آنچنانی هم نداشتید؛ آیا باور داشتی که بتوان از طریق عشیره کاری انجام داد؟ مطمئناً خیر! خواسته‌هایت کاملاً بر مبنای اندیشه‌ی ملی، دموکراسی‌خواهی و ترقی‌خواهی بوده است. مبارزه‌ی شما از جوهره و محتوایی ملی برخوردار بود.

درباره‌ی مرحله‌ی شکل‌گیری اتحادیه‌ی میهنی و جلال طالبانی هم گفتگو خواهیم کرد؛ به‌خصوص مرحله‌ی بعد از ۱۹۷۵. اما ابتدا سال‌های بین ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۵ را بررسی کنیم. در فاصله‌ی بین سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۵ مصطفی بارزانی چه کرد؟ شما می‌خواستید چه کار کنید؟ همچنین دوره‌ی رهبری شما در فاصله‌ی بین ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۵ چه معنا و مفهومی دربر دارد؟ بفرمایید استاد!

ابراهیم احمد: وقتی تفاوت افکار و نظرات سیاسی مان با ملا مصطفی بیشتر شد، شماری از شخصیت‌های دلسوز و میهن‌دوست بین ما وساطت کردند و خواستند که اختلافات را حل و فصل کنند. به نظر من دیدگاه و نظرات ملا مصطفی در قبال حزب، مانند دیدگاه و نظرات یک انسان

عادی بود. بر مبنای تک‌روی و خودستایی ریاست می‌کرد. او تصمیماتی را که من در حزب اتخاذ می‌کردم، نابجا می‌دانست و آن‌ها را نمی‌پذیرفت؛ حزب را در شخص من خلاصه می‌کرد و آن را به هیچ می‌گرفت. با میانجی‌گری برخی افراد به دیدار ملا مصطفی رفتم. برای حل این مشکلات از او خواستم که کنگره‌ای برگزار کنیم. در آن زمان مرکز اصلی دبیرکلی حزب در شهر رانیه بود. در آن روزها تدارکات بزرگی برای کنگره صورت می‌دادیم. یکی از رفقای حزب، به من گفت ملا مصطفی در منطقه‌ی بهدینان است. نامه‌ای به من داد و از من خواست که آن را بخوانم. در نامه نوشته شده بود: «کل کمیته‌ی مرکزی، کار و فعالیت خود را به کنگره‌ای اختصاص دهد که در منطقه‌ی بهدینان برگزار خواهد شد». از او پرسیدم چرا نامه را به تو داده است؟ گفت کس دیگری که بیکار باشد وجود نداشت؛ از طرف دیگر برای آنکه افرادی را در پیرامون خودش گرد بیاورد، می‌خواست تا حدودی با من کنار بیاید.

در آن کنگره که بحث کردم، ملا مصطفی و بعضی از رئیس‌عشیره‌ها حضور داشتند. پس از آنکه اختلافات درون کمیته‌ی مرکزی را مطرح کردیم، ملا مصطفی گفت: «من تصمیم آن‌هایی که در اینجا حاضرند را می‌پذیرم؛ می‌خواهم شما مشکلات و اختلافات میان من و کمیته‌ی مرکزی را حل و فصل کنید. هر دو طرف نیز پایبند و مطیع تصمیماتی هستیم که اتخاذ شوند؛ در مورد کسی هم که پایبند و مطیع تصمیمات نباشد می‌توانید حکم صادر کنید». از من پرسیدند: «نظر شما چیست؟» من هم گفتم: «می‌پذیرم و راضی هستم». رئیس‌عشیره‌ها هم ادعا می‌کردند که مسئله‌ی اصلی، مشکل اسلحه و پول است. من هم در مورد مقدار پول‌ها و چگونگی و منبع تأمین آن‌ها تحقیق کردم. وقتی ملا مصطفی این قضیه را شنید، رنگش پرید و به من گفت: «ابراهیم، این کار مایه‌ی شرم است! چطور اجازه می‌دهی کسان دیگری بین ما وساطت کنند». من هم گفتم: «ما هم فکر می‌کردیم که لازم نیست مشکل یا اختلافی میانمان ایجاد شود». کمیته‌ی مرکزی نمی‌دانست ملا مصطفی چه می‌خواهد. دست مرا گفتم و با شیوه‌ای نرم و میانه‌رو گفتم: «در مراحل آینده هیچ اختلافی میانمان به‌وجود نمی‌آید». ما از جلسه خارج شدیم و تازه «عمر خطابی» از ایران بازگشته بود؛ حکومت ایران بیست هزار دینار به او داده بود تا به حزب بدهد؛ ساک حاوی پول را به ملا مصطفی تحویل داد. من به سلیمانی برگشتم؛ آن‌ها هم هر کدام به مناطق معین خودشان بازگشتند.

حکومت عراق دوباره می‌خواست با ملا مصطفی رابطه برقرار کند. از من و چند رفیق دیگر درخواست کردند که به بغداد برویم و در راستای یافتن راه‌چاره‌ای برای مسئله‌ی کورد، با کاربه‌دستان حکومت عراق دیدار کنیم. ما به شهر رانیه رفتیم؛ هیأت حکومت عراق هم آمد؛ رئیس حکومت به همراه دو وزیر آمدند. ملا مصطفی در آن جلسه حاضر بود؛ ملا مصطفی

خطاب به آنها گفت: «این شما و این هم ابراهیم احمد؛ سپس ما را ترک کرد و رفت. این هیأت متشکل از همان اعضای حکومتی بود که پیشتر با ملا مصطفی رابطه برقرار کرده بودند و ما هم در آن باره بیانیه داده و گفته بودیم که این رابطه «بر مبنای صلح است یا تسلیمیت؟» در این دیدار، گفتگوی گسترده و طولانی‌ای درباره‌ی خواسته‌ها و حقوق ملت کورد با این هیأت انجام دادیم. اما آنها خواسته‌های ما را رد کرده و نپذیرفتند و به این شکل جلسه به پایان رسید. ما هنوز در رانیه بودیم که این‌ها نزد ملا مصطفی رفتند تا توافق تازه‌ای با او انجام دهند؛ من به محل اقامت خودم بازگشتم و پس از چند روز این خبر به ما رسید که ملا مصطفی در شهر قلادزه جلسه‌ی گسترده‌ای برگزار کرده است. ما هم «علی عبدالله» و «سید عزیز» که عضو کمیته‌ی مرکزی بودند را نزد ملا مصطفی فرستادیم تا به او بگویند: «چرا ما را برای شرکت در چنین جلسه‌ای که به نام حزب برگزار کرده‌اید، فراخواندید؟» او آن دو عضو کمیته‌ی مرکزی که نزدش فرستاده بودیم را دستگیر کرد. نود درصد آن‌هایی که ملا مصطفی به این جلسه دعوت کرده بود، عضو حزب نبودند. ملا مصطفی آن‌ها را گردهم آورده بود و تصمیماتی را هم گرفته بودند؛ طبق تصمیمی که گرفته کرده بودند گویا همه‌ی اعضای کمیته‌ی مرکزی را از حزب اخراج می‌کردند. برای تعیین کمیته‌ی مرکزی جدید، انتخابات برگزار می‌شود و همان شب جلسه به پایان می‌رسد. پس از چند روز خبر رسید که ملا مصطفی با رژیم عراق توافق نموده و به ما حمله می‌کنند و علیه‌مان خواهند جنگید.

ما هم به‌عنوان کمیته‌ی مرکزی در مورد چگونگی برخورد با این وضعیت گردهم آمدیم و از خودمان پرسیدیم که چه کار باید کرد؟ علیه رژیم عراق و ملا مصطفی جنگ کنیم یا دست از جنگ بکشیم؟ آیا پیشمرگه‌ها را مرخص کنیم؟ آن‌هایی که می‌خواهند به خانه بازگردند و آن‌هایی که می‌خواهند نزد ملا مصطفی بروند؟ باید تصمیمی می‌گرفتیم. نظر طالبانی این بود که: «دست از جنگ مسلحانه بکشیم»؛ او طرفدار مبارزه‌ی سیاسی بود. می‌گفت: «اگر حکومت اجازه نداد که به فعالیت سیاسی بپردازیم، آن وقت ما هم مانند گذشته به مبارزه‌ی پنهانی ادامه خواهیم داد». سرانجام این‌طور تصمیم گرفتیم که: در برابر ملا مصطفی و رژیم عراق مقاومت کنیم. از یک سو ارتش عراق با ما جنگ می‌کرد و از سوی دیگر نیز ملا مصطفی و عشایری از منطقه‌ی وی که با او همپیمان بودند، علیه‌مان می‌جنگیدند. برخی از رئیس‌عشیره‌ها با من ارتباط برقرار کردند و تقاضای کمک کردند تا علیه ملا مصطفی بجنگند. جوابی که به آنها دادیم این بود که: «اگر برخی بخواهند با دریافت پول بجنگند، جای چنین افرادی در میان ما نخواهد بود و آن‌ها را نمی‌پذیریم».

پیشمرگه‌های ما نتوانستند در برابر نیروهای رژیم عراق و نیروهای ملا مصطفی ایستادگی

کنند و به مقاومت ادامه دهند. از رفقایمان که در جنگ حضور داشتند پرسیدیم چه کنیم؟ پیشنهاد کردند به ایران برویم. قبل از آن‌ها من به ایران رفتم؛ قضیه را با مسئول نظامی آن منطقه حل کردم؛ او هم به تهران اطلاع داد؛ نهایتاً در پاسخ به ما گفتند: «شما را به‌عنوان پناهنده‌ی سیاسی می‌پذیریم؛ اما به آن شرط که همه‌ی تسلیحات و مهمات خود را به ما تحویل دهید و شصت کیلومتر دور از کوهستان مستقر شوید». وقتی شروط ایران را با رفقایمان در میان گذاشتم، نپذیرفتند و رد کردند. دوباره نزد مسئول نظامی آن‌ها رفتم و تقاضای آن را کردم که با مسئول بلندپایه دیدار کنم. بدین ترتیب با مسئول نظامی منطقه کوردستان جلسه‌ای برگزار کردیم. در ابتدای صحبت‌هایمان گفتم: «این یک توطئه است؛ ما حقوق خودمان را در عراق به‌دست می‌آوریم». فرمانده‌ی ایرانی هم گفت: «شما در عراق سازمان تشکیل می‌دهید و همان‌طور که در کوردستان عراق آشوب و فتنه به‌پا کرده‌اید، می‌خواهید همان کار را در ایران نیز انجام دهید». ما هم به او گفتیم: «اگر می‌خواهید علیه عراق می‌جنگیم و جنوب کوردستان را آزاد می‌کنیم؛ در بخش شرق کوردستان که تحت کنترل شماسات هم می‌توانیم جنگ کنیم». به من گفت: «این چیزی که به آن اشاره کردید همان جوهره‌ی مشکل است». من هم گفتم: «از گفته‌های شما متحیر شده‌ام! شاه گفته‌ای دارد؛ او در کتاب خودش می‌گوید «من شاه همه‌ی خلق‌های آریایی هستم»؛ کوردها هم آریایی هستند؛ این منطقه سرزمین خلق‌های آریایی است؛ ما نمی‌خواهیم بخشی از خاک ایران را جدا کنیم، بلکه می‌خواهیم بخش دیگری را ضمیمه‌اش کنیم». آن‌ها هم گفتند: «این موضع شما یک نقشه و توطئه است؛ می‌خواهید جمعیت کوردهای ایران را زیاد کنید و جنبشی انقلابی در میان کوردهای ایران گسترش دهید؛ می‌خواهید روابطمان را با ترکیه برهم بزنید، بعد از دو ماه یا یک سال دیگر آن بخش کوردستان که تحت حاکمیت ترکیه است را آزاد می‌کنید و می‌خواهید به امپراطوری ایران ضمیمه‌اش کنید. این کار هم باعث برپاشدن جنگ میان ما و ترکیه می‌شود؛ تازه اگر در برابر ترکیه به پیروزی هم برسیم، آن امپراطوری‌ای که تشکیل می‌شود امپراطوری‌ای ایرانی نخواهد بود بلکه امپراطوری کوردها خواهد بود. به همین خاطر این گفته‌های خیالی‌اند». در حقیقت گفته‌هایش سخنان شاه بود و آن مقام نظامی آن‌ها را بازگو می‌کرد. سرانجام به این شرط پذیرفتیم که اسلحه‌هایمان را تحویل دهیم که شاه ایران دوباره آن‌ها را به ما بازپس دهد و ما را به عراق بازگرداند؛ آن‌ها هم پذیرفتند. من در تهران ماندم و چهارصد ریفی که همراهم بودند را به شهر همدان بردند. به‌جز «علی عبدالله» و «سید عزیز» که ملا مصطفی دستگیرشان نموده بود، بقیه همگی آمده بودند.

من در تهران بودم؛ روابط دولت ایران با ما بسیار عجیب بود؛ گاهی خوب بود و گاهی هم بد. خواستند که جلسه‌ای با ما برگزار کنند؛ من به‌نام کمیته‌ی مرکزی به همراه مسئول نظامی ایران

در منطقه‌ی کوردستان و مسئول دستگاه اطلاعاتی ایران (ساواک) به مه‌آباد رفتیم. اگر بگویم به خوبی و گرمی از من استقبال کردند، راست نیست. چون که ما را به میدان «چوار چرا» (یعنی چهار چراغ) بردند؛ یعنی همان جایی که پیشوا قاضی محمد و همراهانش را اعدام کرده بودند. در آغاز دیدار و گفتگوها به ما گفتند: «شما چه می‌خواهید؟» در جواب گفتیم که: «می‌خواهیم حقوق خلق‌مان را در عراق به دست بیاوریم». از ما پرسیدند: «شما چیزی را هم برای کوردهای ایران نمی‌خواهید؟!». جلال طالبانی هم به آن‌ها گفت: «آن حقوقی که عراق در دوران پادشاهی برای کوردها به رسمیت شناخته بود را از شما می‌خواهیم؛ شما هم حقوق کوردهای ایران را به رسمیت بشناسید». سپس درباره‌ی برخی موضوعات دیگر گفتگو کردیم. گفتند: «بسیار خوب؛ جلسه پایان یافت». رفقایم به همدان برگشتند و من هم به تهران رفتم.

یک ماه پس از این جلسه، روند هر چیز علیه ما شد. جلال طالبانی می‌خواست به اروپا برود؛ ما هم می‌خواستیم برود تا کشور و دولتی را بیاید که بتوانیم به آن پناهنده شویم. وقتی خواست از ایران پاسپورت بگیرد به او گفتند: «ممنوع است». رئیس ساواک تقاضا کرد با من دیدار کند. او تازه به مقام ریاست ساواک رسیده بود؛ من هم از او پرسیدم: «علت این تغییرات چیست؟» او هم صراحتاً جواب داد: «پس از جلسه‌ی مه‌آباد، همه‌ی مسئولین ساواک و مقامات نظامی به پیرانشهر رفته بودند و در آنجا جلسه‌ای برگزار کرده و دو گزارش در خصوص جلسه‌ی مه‌آباد به شاه تقدیم نموده بودند؛ شاه پس از خواندن آن دو گزارش مصلحت دانست که شما را به کنار زده و از ملا مصطفی پشٹیانی کند». تنها درخواست ملا مصطفی این بود که ما در ایران بازداشت شویم و اجازه ندهند به عراق بازگردیم. همچنین رئیس ساواک در ادامه صحبت‌هایش گفت: «هر چند که شما نزد ما پناهنده هستید و هیچ امکاناتی ندارید، اما باز هم خواستار حقوق کوردهای ایران می‌شوید. مهم نیست که ملا مصطفی صاحب حزب است یا نه؛ ولی هر وقت بخواهیم در خدمت ماست. همچنین مطلعیم که سه‌هزار نیروی مسلح عشایری دارد. شما مثل ملا مصطفی دارای نیرو نیستید، تنها هستید و بهتر این است که ساکت سر جای خودتان بنشینید». در اینجا نیز، این حقیقت بسیار به‌خوبی برایمان روشن می‌شود که چرا در دوران امروز هم از PDK پشٹیانی می‌شود و به آن اعتماد می‌کنند.

به دلیل آنکه بین نیروهای بارزانی و دولت عراق درگیری روی داده بود، بار دیگر خواستیم که با ملا مصطفی ارتباط برقرار کنیم. به استثنای من، بازگشت همه‌ی رفقا و نیروهایمان را پذیرفت. وقتی بازگشتند، به هیچ کدام از اعضای کمیته‌ی مرکزی، پیشمرگه‌ها و دیگر افراد مسئولیتی نداد؛ تنها به آن‌ها گفته بود «بروید». سپس جلال طالبانی و عضو دیگری از کمیته‌ی مرکزی را در روستایی به زندان می‌اندازد. بعد از گذشت یک ماه «عباس آغا» با جلال طالبانی

دیدار کرده بود؛ ملا مصطفی به آن‌ها گفته بود: «شما دیگر آزادید؛ می‌توانید به هر جایی که می‌خواهید بروید؛ دیگر مسئولیت خروج‌تان را برعهده می‌گیرم». آن‌ها هم به سلیمانی برگشتند و نزد حکومت عراق رفتند؛ حکومت عراق نیز آن‌ها را پذیرفت. به این شکل بود که نام «مزدوران ۶۶» بر آن‌ها گذاشته شد.

بازهم میان نیروهای حکومت عراق و نیروهای بارزانی جنگ و درگیری رخ داد. اسرائیل و برخی از دیگر دولت‌ها از ملا مصطفی پشتیبانی می‌کردند. همچنین در آن دوران ما «سامی عبدالرحمان» را که از عراق گریخته و به ایران آمده بود، در کمیته‌ی مرکزی نپذیرفتیم. او را نزد ملا مصطفی فرستادیم؛ چیزی که باعث شد این شخص مطرح شود آن بود که زبان انگلیسی می‌دانست و برای اینکه یهودیان علیه تأسیسات نفتی عراق در کرکوک فعالیت نمایند پیشقدم می‌شد؛ به این ترتیب نام و آوازه‌ای پیدا کرد. از این پس دیگر سامی عبدالرحمان در نزد ملا مصطفی جایگاه و مقام ویژه‌ای پیدا کرد. جنگ و درگیری میان حکومت عراق و ملا مصطفی شدت گرفته بود؛ در آن مرحله من در ایران بودم. حکومت ایران از من خواست که به عراق بازگردم.

خواستیم که با ملا مصطفی به شکل دو حزب توافق انجام دهیم و یک جبهه‌ی کوردستانی تشکیل بدهیم؛ به همین دلیل به عراق برگشتیم. اما ملا مصطفی نخواست که با ما دیدار کند و ما را نپذیرفت. هر کس از ما حرف شنوی داشت؛ حتی آن پیشمرگه‌هایی که از ملا مصطفی ناراضی و عصبانی بودند آمدند و به ما پیوستند. ملا مصطفی حملات خود علیه پلیس و نیروهای نظامی عراق را متوقف کرد و به پیشمرگه‌های ما هجوم آورد. بازهم شماری از شخصیت‌های میهن‌دوست به میانجی‌گری در بین‌مان پرداختند. به آن‌ها گفتم: «تحت هر شرایطی آماده هستیم که نزد ملا مصطفی بازگردیم؛ تنها به شرطی که علیه ما جنگ نکند». اما این را هم قبول نکرد؛ حتی علیه ما سنگر گرفت. در این دوران، عبدالرحمان عارف برخی از حقوق کوردها را پذیرفته بود. ولی پس از آن، بعضی‌ها کودتا کردند و قدرت را به دست گرفتند. تنها خودشان (یعنی حزب بعث) به حکومت رسیدند.

لازم است به این نکته نیز اشاره کنم که در آن دوران، در بغداد بودم و در حکومت جای گرفته بودم. هیأتی از وزارت دفاع کویت برای دیدار به عراق آمدند؛ می‌خواستند با عراق رابطه برقرار سازند. در مراسم استقبال از آن‌ها، من نیز حاضر بودم. «احمد حسن البکر» نیز در آن جلسه حضور داشت. او بعد از کودتای سال ۱۹۶۳ رئیس حکومت بود. همچنین چند شخص دیگر نیز در آن گردهم‌آیی حضور داشتند. احمد حسن البکر به من گفت: «بیاید تا ما هردو، یعنی حزب بعث به عنوان نماینده‌ی خلق عرب و حزب شما نیز به عنوان نماینده‌ی خلق کورد، با هم متحد

شویم و در مقابل دشمنان مان بایستیم». یعنی علیه طرفداران نظام پادشاهی، کمک و همکاری می‌خواست. بعدها من و جلال طالبانی به‌همراه یک گروه، به ملاقات رهبران انقلاب (یعنی آن‌هایی که کودتا کرده بودند) رفتیم و درخواست نمودیم که با رئیس‌جمهور دیدار کنیم. با او دیدار کردیم. برای آنکه صدام حسین و بعثی‌ها را بشناسید می‌خواهم به مواردی اشاره کنم. وقتی وارد اتاق شدیم، رئیس‌جمهور از ما استقبال کرد و یک دستش را روی شانه‌ی من و دست دیگرش را روی شانه‌ی جلال طالبانی گذاشت. خطاب به من گفت: «تو برادر ما هستی؛ نظرات و دیدگاه‌های خودت را با ما در میان بگذار». مسئله را فهمیدم. دو روز قبل از «انقلاب» جلسه‌ای برگزار کرده بودند و در آن جلسه درباره‌ی ملا مصطفی و کوردها گفتگو کرده بودند؛ جلال طالبانی بعثی‌ها را تحقیر کرده بود. با این وجود، رئیس‌جمهور منفعت خودشان را در آن دید که با شیوه‌ی خوب و پسندیده‌ای با ما رفتار کنند. بی‌شک این به معنای انعطاف و نرمش آنان نبود؛ بلکه تنها می‌خواستند قدرت و حاکمیت خودشان را حفظ کنند. صریح و آشکارا به ما گفتند: «اگر این بار قدرت و حکومت را از دست بدهیم، حتی کودکان مان را هم قتل‌عام خواهند کرد. به همین دلیل مُصر هستیم که از قدرت و حکومت دست نکشیم». وقتی جلسه پایان یافت خارج شدیم؛ دیدیم دو نفر روی صندلی نشسته بودند؛ یکی از آن‌ها لباس نظامی بر تن داشت. به ما گفتند: «او صدام حسین است». در کاخ ریاست‌جمهوری گردش می‌کردم که اتاق خالی‌ای را دیدم. خیلی تعجب کردم. به من گفتند: «دستگاه بی‌سیم ویژه در اینجا کار گذاشته‌اند». حقیقت بعث این بود که به آمریکا وابسته بودند. وقتی آمریکا بعثی‌ها را به قدرت رساند، در سال ۱۹۶۹ نماینده‌ی اتحاد جماهیر شوروی به بغداد آمد؛ یکی از وظایفش آن بود که به جنگ میان ملا مصطفی و حکومت عراق پایان دهد؛ با ما هم تماس برقرار کرد و او را پذیرفتیم. رئیس‌جمهور درباره‌ی موضوع با ما گفتگو کرد. من هم تنها یک درخواست کردم و به او گفتم: «به کوردها چه چیزی اعطا می‌کنید؟ آیا شما آماده‌اید بیانیه‌ای صادر کنید و حقوق خلق کورد را به رسمیت بشناسید تا کوردها هم به حقوق خود دست پیدا کنند؟ ملا مصطفی و دارودسته‌اش را هم عفو کنید و با او به توافق برسید». اما این نظر مرا نپذیرفتند.

پس از آن من دچار بیماری شدم؛ خواستند مرا از بیمارستان ترخیص کنند و به لندن اعزام کنند. هنگامی که می‌خواستند مرا اعزام کنند، صدام حسین با دسته‌گلی جلوی در ایستاده بود و مرا بدرقه کرد. وقتی به لندن رسیدم، کنسول عراق در لندن منتظر مان بود. مدتی در آنجا ماندم. کنسول عراق روزانه به ملاقاتم می‌آمد. می‌خواست زودتر بهبود پیدا کنم، زیرا گفتگوهایشان با ملا مصطفی به مرحله‌ی بسیار حساسی رسیده بود؛ دو روز بعد دیدار و گفتگوها وارد مسیر مطلوبی شد. و این در سال ۱۹۷۰ بود.

یک ماه بعد از آن، مردی که وابسته به دستگاه اطلاعاتی ایران (ساواک) بود به نزد آمد. در پاریس همدیگر را دیدار کردیم. شاه ایران او را فرستاده بود؛ گفت: «می‌خواهیم این اشتباهات و کاستی‌هایی که رخ داده‌اند را اصلاح کنیم؛ ملا مصطفیٰ فریب خورده است، می‌خواهد تو هم از زیردستان او بشوی». در جواب گفتیم: «شاه ایران چرا این‌طور رفتار می‌کند؟ ایران برخی از حقوق کوردها را به رسمیت بشناسد؛ حقوقی که بعث به کوردها داده است باعث می‌شود که کسی جنگ علیه بعث را مشروع و مجاز نبیند. اگر می‌خواهید به کوردها کمک کنید به حقوق آنها معترف شوید. ما تن به بردگی برای شما نمی‌دهیم». برای آنکه صحت و سقم حرف‌های آن مرد را بفهمیم از رفیق‌مان «سید علی» خواستیم که نزد ما بیاید؛ زیرا او در ایران اقامت می‌کرد. به همین خاطر طالبانی را فرانخواندیم.

دیگر رژیم عراق هم ما را جدی می‌گرفت و به گفته‌هایمان گوش فرامی‌داد؛ می‌خواستیم با ملا مصطفیٰ آشتی کنیم. آن وقوع کمیته‌ی مرکزی حزب ملا مصطفیٰ هم بیانیه صادر می‌کرد و آشکارا می‌گفتند که پایبند عراق هستند؛ می‌گفتند وقتی کشمکش و درگیری خاتمه یابد، آن وقت دفتر نمایندگی خود را خواهند گشود. ملا مصطفیٰ هم می‌خواست با ما آشتی کند؛ او می‌گفت: «اگر ابراهیم احمد نباشد، صلح هم برقرار نمی‌شود». من هم به عراق برگشتم؛ جلسه‌ای برگزار نمودیم و تصمیم گرفتیم کار و فعالیت را از سر بگیریم. نام حزب را تغییر دادیم و گفتیم به جبهه‌ی ملا مصطفیٰ پیوندیم. اما حتی با گذشت دو سال از آغاز اتحادمان، جز تحقیر کردن، شاهد هیچ چیز دیگری نبودیم. به این شکل بود که وارد سال ۱۹۷۲ شدیم.

ملا مصطفیٰ یک نیمه‌ی ذهن و مغز کوردها را دچار پوکی نموده و کمونیست‌های عراق نیز نیمه‌ی دیگر را

عبدالله اوجالان: ملا مصطفیٰ پیشمرگه‌های شما را به سوی خود جذب کرد و شما هم مانند یک تماشاچی ساکت، دست روی دست گذاشتید و کاری نکردید. پس از آن چه اتفاقی افتاد؟ بارزانی در سال ۱۹۷۴ به هدف خود رسید؛ شما هم جدا شدید و به همان شیوه باقی ماندید. از سال ۱۹۷۰ به بعد دیگر به عبارتی می‌توان گفت جنبش پایان می‌یابد. تا سال ۱۹۷۴ بعضی‌ها و ملا مصطفیٰ چه کردند؟ در این مدت چه توافقی صورت گرفت؟ به‌ویژه در مدت‌زمان میان سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۵ می‌خواستید چه کار کنید؟ چگونه و با چه شیوه‌ای ملا مصطفیٰ مانع گردید؟ برای آنکه دستاوردهای شما را از آن خود کند با عراق توافق کرد؛ این واقعیت در سال

۱۹۷۴ آشکارتر گردید. بله! در سال ۱۹۷۵ نیز دست از همه چیز کشید و گریخت. یعنی شما را نیز فلج و نابود کرد. سیاستمداران کورد و شما روشنفکران می‌خواستید کارهایی انجام دهید؛ اما توان تجزیه و تحلیل کردن تان ضعیف بود؛ درباره‌ی مسئله‌ی خانواده‌ی ملا مصطفی تاکنون نیز اشتباهات و ضعف‌هایتان ادامه دارد. حزب کمونیست عراق، امروزه هم مانند گذشته است و در همان مسیر غلط اداره می‌شود. من چیزی درباره‌ی خط‌مشی تان نمی‌گویم؛ اما شما به موقع موضع‌گیری لازم و مناسب را نشان ندادید و حقیقت ملا مصطفی و خانواده‌اش را درک نکردید؛ به همین خاطر همه چیز را از دست می‌دهید. خودتان را تسلیم ملا مصطفی کرده‌اید. انسان حتی برای یک ساعت نیز نباید خودش را تسلیم کند. اما شما چگونه و چرا تسلیم شدید؟! این را درک نمی‌کنم.

ابراهیم احمد: درباره‌ی اینکه چرا تاکنون جنبش‌های کوردی پیروزی به دست نیاورده‌اند بایستی بحث و بررسی کنیم.

عبدالله اوجالان: بایستی بگویم به خاطر اینکه عشیره‌ای بودند و به سادگی از کنار مسئله بگذریم. حتی در داخل PKK هم مبارزه‌ی سختی علیه عشیره‌گرایی انجام دادم. موردی که شما از آن بحث می‌کنید مدت‌هاست که توسط من به آن پاسخ داده شده است. اگر نکته‌ای هست بفرمایید بپرسید. چرا ملا مصطفی چنین کرد؟ آیا واقعا اشتباه از جانب شما بود؟ شما ای کمونیست‌ها و روشنفکران جنوب کوردستان، چرا راه را بر ملا مصطفی نبستید و مانع نشدید؟! ابراهیم احمد: ما همیشه از زاویه‌ی دید ملی به مسئله نگاه می‌کردیم.

عبدالله اوجالان: این زیاد مهم نیست. مسائل را نباید خیلی ساده و معمولی ارزیابی کنید. به خوبی می‌دانید که آن‌ها خواستند ما را هم گرفتار توطئه و بازی خودشان کنند. توجه‌شان روی یکی از رقفا متمرکز شده بود؛ در حین یک دیدار می‌خواستند او را تحت تأثیر و نفوذ خودشان درآورند. دیدم که این رفیق می‌خواهد ما را به بارزانی تسلیم کند؛ یعنی او را به سمت خودشان جذب کرده بودند. به ناچار مداخله کردم؛ در برابر این وضعیت موضع تندی نشان دادم؛ به همین دلیل فرار کرد، هنگام فرار می‌گفت: «PKK از هم می‌پاشد و نابود می‌گردد». همچنین رفیق دیگری داشتیم که عضو کمیته‌ی مرکزی بود؛ می‌رود و با ادریس بارزانی دیدار انجام می‌دهد. بعد نزد ما آمد و گفت: «با هم به توافق رسیدیم». من هم گفتم بسیار خوب! ادریس بارزانی می‌خواست ما را هم به سمت خودشان جذب کند؛ می‌گفت: «بیاید شما مسئله‌ی جنوب کوردستان را حل کنید؛ به منطقه‌ی بارزان بیاید». این هم تنها برای آن بود که نیروهایمان را به خدمت خودشان درآورند و به میل خود آن‌ها را به کار بگیرند. به همین سبب رفقایی داریم که دوشادوش آن‌ها جنگیدند و شهید شدند.

وقتی رفقا آمدند و وضع‌شان را دیدم، فهمیدم که بارزانی می‌خواهد آن‌ها را تحت نفوذ و تأثیر خودش قرار دهد. اما وقتی سیاستی مستقل و اراده‌مندانه در پی گرفتیم، به ما کمک نکردند. قصد و نیت پسران ملا مصطفی را درک کردم. آن‌ها بزرگ‌ترین تهدید و خطر جنگِ طبقاتی در کوردستان هستند. به این واقعیت اشاره کرده بودم. اما رفقایمان این واقعیت را در نظر نمی‌گرفتند و دچار اشتباهات فراوانی می‌شدند. همواره نزد آن‌ها می‌رفتند تا با آن‌ها طرح دوستی بریزند و توافقاتی انجام دهند. به همین دلیل بسیار به‌خوبی مسعود بارزانی را می‌شناسم. اگر برخی تدابیر اتخاذ نمی‌کردیم، ما را هم از بین می‌بردند. اما PKK سیاست مستقل و عاقلانه‌ای را مبنای قرار داد؛ به همین دلیل آن‌ها به هدف‌شان نرسیدند. مسعود بارزانی کاری کرد که همه به ما حمله‌ور شوند؛ اما ما شب و روز تلاش کردیم تا نقشه‌ها و دسیسه‌های آن‌ها را نقش بر آب کنیم. چرا شکست نخوردیم؟ زیرا تاکتیک‌های آن‌ها را خنثی کردیم و رفته رفته نیروی ما گسترش یافت و در جنوب کوردستان نیز تأثیرگذاری مان فراوان‌تر شد.

همچنین از طرف دیگر کاری کردیم که سیاست‌های خانواده‌ی بارزانی در نزد آمریکا، لندن، ایران و ترکیه بی‌نتیجه باقی ماند؛ طوری که انگار همه‌ی راه‌ها را به رویش بستیم و خفه‌اش نمودیم. جلوگیری از تخریبات آن‌ها و متوقف نمودن سیاست‌هایشان کار چندان آسانی نیست. بیشتر از دشمن، وضعیت مسعود بارزانی را رصد می‌کنم. اما شما با وجود آنکه از قدرت لازم برخوردار بودید اما ملا مصطفی را به یک مانع بر سر راه خودتان مبدل کردید. شما هرچه انجام داده‌اید و هر دستاوردی کسب کرده‌اید، او آن را تصاحب کرده است. مادامی که او تو را نابود می‌گرداند، تو هم او را از میان بردار. با حُسن نیت تقاضای توافق و همپیمانی می‌کنید؛ اما وقتی تجزیه و تحلیل درستی درباره‌ی موضوع انجام نمی‌دهید، بارزانی شما را پاکسازی و نابود می‌کند. رفقای ما هم به همین شیوه عمل کردند؛ اما آن‌ها را آگاه کردم و گفتم: «به هیچ وجه نباید این‌طور عمل کنید؛ چون دچار آسیب و زیان می‌شوید».

بایستی به‌خوبی این درگیری و نبرد میان ما و مسعود بارزانی را درک کنید؛ بر این باورم که تاکنون نیز به تمامی درک نشده است. به‌خصوص مام جلال (طالبانی) می‌خواهد تاکتیک‌هایی را به کار بگیرد. برای حل مسئله‌ی خانواده‌ی بارزانی چگونه تاکتیک درست را اجرا کنیم؟ بایستی خیلی خوب او را بشناسیم، همچنین هوشیار و حساس باشیم. همچنان که گفتم، خطایی که روی داد از شما سر زد؛ زیرا در حالی که شما ریاست حزب هستید او رئیس یک عشیره است؛ اما شما او را مسئول و رئیس خود می‌نمایید. بیست سی سال به‌طور مداوم تصمیمات اتخاذشده‌ی شما را به کناری نهاده و آن‌ها را اجرا نمی‌کند. رهبر نمی‌تواند این‌گونه باشد. در هنگام جنگ گفته است: «بیاید با من همراهی کنید»؛ مانند بچه‌ها چیزی به شما بخشیده و دوباره شما را فریب

داده است. خواستند همین شیوه را علیه من نیز اجرا کنند. چیزی را که سی چهل سال است در برابر کوردها انجام می‌دهد، می‌خواست همان را در برابر من نیز انجام دهد. مسعود بارزانی به من گفت: «به مصیف صلاح‌الدین بیا و نزد من بمان». خیلی خوب می‌دانم که این شخص از طریق این تاکتیک می‌خواهد علیه ما دسیسه‌چینی کند و نقشه‌ای را اجرا کند. نه تنها علیه من بلکه علیه رفقای کمیته‌ی مرکزی که در آن منطقه هستند نیز توان انجام چنین چیزی را ندارد. زیرا تدبیر و راهکار لازمه را اتخاذ کرده‌ام و سررشته‌ی امور را در دست دارم. به همین خاطر پانزده سال است که نتوانسته کاری علیه ما انجام دهد. و حالا مورد مهم این است که به نتیجه دست بیاییم. ابراهیم احمد: اختلافات شما با خانواده‌ی ملا مصطفی تازه‌اند؛ اما اختلافات ما با آن‌ها خیلی قدیمی‌اند.

عبدالله اوجالان: از مبارزه و درگیری‌ای که با خانواده‌ی ملا مصطفی داشتید چه نتیجه‌ای به دست آوردید؟

ابراهیم احمد: هیچ چیز؛ تنها مانند شما مقاومت کردیم.

عبدالله اوجالان: دست کم ما مقاومت و ایستادگی می‌کنیم؛ اما شما آشفته‌حال شدید و از بین رفتید. این وضعیت بسیار بدیست. ما کاری کردیم که طرف مقابل مان به زانو درآید؛ جنگ و مبارزه این مرد را سربراه می‌گرداند!

ابراهیم احمد: مسئله، اسلحه نیست. بلکه مسئله، درک نمودن همدیگر و دیدگاه هر دو طرف است.

عبدالله اوجالان: مسئله‌ی اصلی، اسلحه است. چرا مسعود بارزانی از بین نرفت؟ چون بارزانی یک روح و در عین حال یک فرهنگ است. در میان خلق به یک سنت مبدل شده است. و این جنگ نیز جنگ همه‌ی کوردهاست. در حقیقت، پیش از آنکه جنگ آغاز شود، انگار مسعود بارزانی می‌خواست عقب‌نشینی کند؛ چون شیوه‌ی جنگیدن ما را دیده بود و می‌ترسید؛ انگار می‌خواست پیش از وقوع جنگ دست به سازش بزند. اما مسعود بارزانی هرچقدر هم بخواهد سازشکاری کند، ما این را نمی‌پذیریم. زیرا آنچه ما انجام می‌دهیم یک عهد و پیمان است؛ عهد و پیمانی هزاران ساله است. او هرچقدر هم کوتاه بیاید، ما نمی‌پذیریم. لازم است مبارزه علیه خیانت به نتیجه برسد. یعنی آن‌ها هم امروزه تا حدود زیادی روی PKK تمرکز می‌کنند و پیگیر فعالیت‌هایش می‌شوند. ولی ما مثل مسعود بارزانی رفتار نمی‌کنیم؛ شیوه‌ی مبارزه و جنگیدن ما بسیار متفاوت است. نه شمال و نه جنوب کوردستان درباره‌ی این شیوه شناختی ندارند و آن را درک نمی‌کنند؛ شما هم از آن سر در نمی‌آوردید. به همین دلیل قبلاً هم اشاره کردم و گفتم که لازم است به شیوه‌ای عمیق و گسترده به قضیه‌ی این جنگ اخیر پردازید

و آن را تحلیل نمایید.

در برابر PDK، از وضعیت خوب و مطلوبی برخورداریم. وضعیت عمومی و نظامی مان خوب است؛ از لحاظ اقتصادی و مالی نیز مشکل آن چنان جدی ای نداریم. اما تا وقتی که مسئله ی خانواده ی بارزانی حل و فصل نشود، به هیچ شیوه ای وضعیت میهن مان کوردستان بهبود نخواهد یافت. به همین خاطر می گویم چند سالی ست که جنگ و مبارزه صورت می گیرد ولی تاکنون کسی نیست که نتیجه ی بزرگی از آن حاصل کرده باشد. برخی احزاب و شخصیت های مختلف به دیدار مان آمدند؛ از ما پرسیدند: پول دارید یا نه؟! من هم به آن ها گفتم: «بروید پی کارتان!» نزد آن ها مهم ترین مسئله، پول است. مسئله ی خانواده ی ملا مصطفی و PDK همگی مان را مشغول کرده است؛ این تنها مشکل PKK نیست؛ بلکه معضل همه ی کوردها است. چرا از صبح تا حالا به گفته های شما گوش سپرده ایم؟ چون تجربه ی بزرگی دارید.

ابراهیم احمد: من خواستم از ملا مصطفی پُلی بسازم و در جنگ علیه اشاگران آن را تا آخر به کار بگیرم.

عبدالله اوجالان: این شاه ایران بود که باعث بزرگ نمایی ملا مصطفی گردید. ترکیه نیز علیه شما به جنگ پرداخته و روابط ملا مصطفی با ترکیه بسیار گرم بوده است. شما از این مسائل هیچ بحث نکردید؛ روابطش با ترکیه مهم است. به عنوان نمونه، بعضی ها به قدرت می رسند؛ نزد شما می آیند و می خواهند که همراه با شما قدم هایی بردارند. اما به خاطر آنکه سکان قدرت به دست ملا مصطفی می افتد، همه چیز زیرورو می شود. و دیگر شما هم نمی توانید هیچ کاری انجام دهید. وقتی بعضی ها می خواهند قدمی بردارند و برخی از حقوق کوردها را به رسمیت بشناسند با آن مخالفت می کند؛ چرا؟ بایستی این ها را درک کنید.

ابراهیم احمد: بعضی از روشنفکران کورد از ما پرسیدند «شما از عراق چه می خواهید؟» در پاسخ به آن ها گفتیم که «دموکراسی برای عراق و خودمختاری برای کوردها». آن ها هم گفتند «در اروپا این نوع مسائل را با یک راهپیمایی مطرح می کنند؛ مطالبات شما هیچ ارتباطی با انقلاب ندارد».

عبدالله اوجالان: درست است؛ غیر از این دروغ های بزرگ تری هم هست. چندین تن از روشنفکران کورد نزد ما آمدند؛ به خصوص روشنفکرهای کورد عراق؛ اما هیچ کدامشان دروغ های بارزانی را درک نکرده بودند. بزرگ ترین دروغ اش خودمختاری است. شاید با زبان بگوید دموکراسی برای عراق و خودمختاری برای کوردها، اما دموکراسی در اندیشه و مغز او نیست و در آن نیز نمی گنجد؛ تنها حيله و فریب دادن هست؛ زیرا به هیچ شیوه ای ربط و پیوندی با دموکراسی ندارد. شخصیت او، شخصیتی دموکرات و دموکراسی خواه نیست. خودمختاری مورد

نظر او به منظور رسیدن به قدرت و پیروزی خانواده و عشیره اش است؛ یعنی نوعی خودمختاری عشیره‌ای است؛ حتی در اندیشه‌ی او جایی برای خودمختاری دیگر ایلات و عشایر هم وجود ندارد؛ در برخورد با دیگر ایل و عشیره‌ها، یک دیکتاتور تمام‌عیار است.

وقتی رهبریت و اندیشه‌ی او این‌طور باشد چگونه به نتیجه می‌رسید؟ فکر کنم اکنون بهتر و شفاف‌تر می‌بینید که چرا نتیجه‌ی کامل و مطلوبی به دست نیاورده‌اید؟ زیرا فرد کورد دارای شخصیتی بسیار دروغ‌گوست؛ بی‌شک رهبرانی وجود دارند که بسیار ساختگی، غافل و ابله‌اند. اگر در برابر چنین شخصی راهکار و تدبیری اندیشیده نشود، همه چیز را بر باد می‌دهد و نابود می‌گرداند.

شخصیت کوردها سقوط کرده و حقیر شده است؛ دشمن هیچ چیزی از شخصیت او باقی نگذاشته؛ جانش را ستانده و بی‌روحش نموده است. ما این واقعیت را درک می‌کنیم. ناچاریم که درک کنیم و مبارزه‌ی سختی در برابرش انجام دهیم. این واقعیتی که از آن بحث نمودیم در شخصیت بارزانی نمود پیدا می‌کند. مسئله، PKK نیست. وقتی استاد برای ما سلام فرستاده بود، به گرمی پاسخ‌شان دادیم و برایشان پیام فرستادیم و گفتیم: «لازم است مسئله‌ی خانواده‌ی بارزانی یا از طریق سیاسی یا از طریق جنگ حل شود؛ زیرا کاسه‌ی صبرمان لبریز شده است. زیرا بارزانی یک جریان ارتجاعی و کهنه‌پرست کورد است؛ بارزانی به معنای پوسیدگی و تباهی است؛ بارزانی سمبل شخصیت فاسد است، نمایانگر بی‌اخلاقی و فاسدشدن است».

بی‌گمان اگر آنقدر نزد رژیم ایران و این دولت و آن دولت بروی، دچار گرفتاری‌ها و سختی‌های بسیاری خواهی شد؛ برایت برنامه خواهند چید تا از وجود تو برای انجام کارهایشان سوءاستفاده کنند. بردن شما به میدان «چوار چرا» حاوی چه معنایی است؟ وقتی نزد شاه ایران رفتید، لازم بود که بازنگردید. وقتی هم نزد بعث برگشتید (که نشان می‌دهد بسیار کوتاه‌بین بودید) خطر بزرگی در میان است. به این شکل ناگزیر می‌شوید خود را گرفتار وضعیت سال ۱۹۶۶ کنید. به خاطر حفظ زندگی خودتان از ملا مصطفی می‌گریزید، و به این شکل بعداً نام‌تان می‌شود «مزدوران یا همان جاش‌های ۶۶». اما هیچ‌کس این را نمی‌فهمد که حقیقتاً مزدور چه کسی است؟ چه کسی است که زمینه‌ی بروز این وضع را فراهم کرد؟ او خودش مزدوری می‌کند اما کسی به آن پی نمی‌برد. آن‌هایی را که علیه مزدوری نمودن او ایستاده‌اند، مزدور می‌نامد. بله! این است دروغ بزرگ؛ اما مردم نیز این دروغ را باور کرده‌اند؛ این‌طور نیست؟ ما می‌توانیم این را اثبات کنیم که در آن موقع، مزدوری کردن به شیوه‌ی دیگری انجام می‌شد. اگر کسی اندکی هوشیار و فهیم باشد، بی‌درنگ به حقیقت این موضوع پی می‌برد. حتی می‌تواند روح او را بشناسد.

همچنین خطاها و کاستی‌های بسیاری از شما سر زد. می‌خواستید امتیازاتی را از عراق به دست آورید؛ چون اگر چنین نمی‌کردید از میان می‌رفتید؛ او به این کار می‌گوید «مزدوری نمودن». در آن روابطی که شما با شاه ایران گسترش دادید، اندکی میهن دوستی وجود دارد؛ اما روابط ملا مصطفی فاقد اصول و معیار است و بزرگ‌ترین نوع مزدوری نمودن است. شما وقتی با بعثی‌ها روابطی برقرار می‌کردید، می‌خواستید از آن‌ها حقوقی را برای کوردها به دست آورید؛ اما روابط او در راستای منافع شخصی و عشیره‌ای است. هنوز هم درک صحیحی از این وضعیت وجود ندارد. به همین خاطر می‌خواهم به شکل عمیق و گسترده‌ای به بررسی و تحلیل این نکاتی که به آن‌ها اشاره کردیم پردازیم. نه به خاطر گذشته، بلکه به خاطر اکنون و دوران امروز بایستی بررسی‌اش کنیم. شخصیت‌های بسیاری از کمونیست و روشنفکر گرفته تا هنرمند و دیگران نزد ما می‌آیند؛ اما هیچ چیزی نمی‌دانند؛ حتی نمی‌دانند سیاست‌پردازی کنند؛ تنها می‌گویند: «پول، پول و دیگر هیچ»؛ اما با منطق تاجرها، انقلاب و انقلابی‌گری امکان‌پذیر نیست. نه! این طور نمی‌توان! نه می‌توانیم به آن‌ها پول بدهیم و نه زن و نه شوهر؛ هیچ کدامشان برای شما ماندگار نیست و باقی نمی‌ماند.

محمد رسول هاوار: حزب کمونیست عراق تا حدودی از پیشینه‌ای مقاومت‌گراانه برخوردار بود؛ همچنین کمونیست‌ها مبانی هویت‌خواهی کوردی را به کوردها آموختند.

عبدالله اوجالان: چطور؟! آن‌ها که در برابر کوردها مانع تراشی کردند.

ابراهیم احمد: درست است.

عبدالله اوجالان: اکنون مسکو دچار چه وضعیتی شده است؟ کمونیست‌های عراق به چه وضعی افتاده‌اند؟ در ترکیه گرفتار چه وضعیتی شده‌اند؟ یک سرمایه‌دار بزرگ ترکیه که «جَم بویَنر» است جنبش دموکراسی نوین را تأسیس کرد؛ صد درصد اعضای کمیته‌ی سیاسی حزب کمونیست ترکیه اکنون نزد او به کار سیاسی مشغول‌اند. خصوصیت مثبت چندان‌ی در شخصیت کمونیست‌های عراق نمی‌بینم؛ اگر خانواده‌ی ملا مصطفی یک نیمه‌ی ذهن و مغز کوردها را دچار پوکی نموده باشد، نیمه‌ی دیگر را کمونیست‌ها دچار پوکی کرده‌اند. شاید برخی شخصیت‌های مثبت از میان کمونیست‌های عراق سر برآورده باشند. اما اشخاص بسیاری در مکتب خانواده‌ی ملا مصطفی پرورش یافته‌اند که بی‌تربیت و بی‌اخلاق‌اند و هیچ چیزی از سیاست نمی‌دانند و چیزی از آن نمی‌فهمند. از طرف دیگر به موازات مکتب خانواده‌ی بارزانی، حزب کمونیست عراق نیز ذهن و مغز کوردها را به بازی گرفته است. استاد ابراهیم به خوبی منظورم را درک می‌کند. استاد ابراهیم! من و تو سوسیالیست‌هایی واقعی هستیم؛ مدتی که خودت دبیر کل بودی، زمینه‌ی بسیاری از مسائل را فراهم آوردی.

در اینجا نکته‌ی مهمی هست؛ و آن نکته این است که وقتی کمونیستی درباره‌ی مسئله‌ی کورد گفتگو می‌کند، برخی چیزها را انکار می‌کند؛ او با دموکراسی و هویت ملی هیچ میانه‌ای ندارد. در میان این احزاب، شاید حزب کمونیست عراق خواسته است کارهایی انجام دهد؛ اما از لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی خودشان را جنبشی مارکسیستی می‌دانستند. به‌عنوان نمونه، ملا مصطفی را به سمت خود جذب می‌کردند؛ می‌خواستند نگرش ملی‌بودن و هویت ملی را در او رشد دهند. این امر مثبتی بود؛ اما نتوانستند بر ملا مصطفی تأثیر بگذارند؛ زیرا نتوانستند اندیشه‌ی عشیره‌گرایی را متحول سازند. از لحاظ عملی به او می‌گفتند: «بر مبنای ارباب‌منشی، عشیره‌گرایی و دیکتاتوری، به رفتار خودت ادامه بده و عمل کن». اگر همان چیزی که از لحاظ نظری درباره‌اش بحث می‌کردند را از لحاظ عملی نیز اجرا می‌کردند خیلی خوب بود؛ اما چنین چیزی انجام نشد و روی نداد.

دومین نکته این است که: تو سیاستمدار و روشنفکر هستی؛ او همه چیز را از تو یاد می‌گیرد، اما در عین حال خودش را به‌عنوان یک رئیس و رهبر به مردم تحمیل می‌کند. به همین دلیل من این مسئله را روشن می‌کنم؛ به‌عبارتی یک مسئله‌ی حیاتی است و مسئله‌ی همه‌ی کوردهاست. مصطفی بارزانی شخصیتی حيله‌گر و فاقد جدیت است؛ دشمن خلق کورد است؛ همچنین در زمینه‌ی معامله و تجارت کردن، کارآمد و تواناست. دشمن به‌خوبی می‌داند که در مقابل کوردها چه شیوه‌ای را در پی بگیرد؛ به‌خوبی می‌داند که با چه کسی و چگونه رابطه برقرار کند. چرا همه‌ی دشمنان کوردها با ملا مصطفی و خانواده‌اش رابطه برقرار می‌سازند؟ زیرا بسیار منظم و ماهرانه نقش مزدور و خائن را ایفا می‌کند و اراده‌ی خود را به دولت و دیگر نیروها تسلیم می‌نماید. کسی که از این همه دشمن خلق کورد طرفداری کند، دست به همه کاری می‌زند. بر همین مبنا نیز تجارت و معامله می‌کند. وقتی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم کار پلیدی باقی نمانده که انجام نداده باشد. واضح است که ملا مصطفی و خانواده‌اش از قدیم در زمینه‌ی مزدوری نمودن و تجارت بر سر مسئله‌ی کورد، ماهر و کارآمد هستند. به‌عنوان نمونه، آن تجارت و معاملات و نوکری‌ای که انجام می‌دهد را به گردن استاد ابراهیم احمد می‌اندازد.

چگونه ممکن است که چنین مردی خودش را رهبر کوردها بنامد؟ او خود عزرائیل است؛ اکثر خرابکاری‌هایی که در کوردستان روی داده‌اند زیر سر او بوده است. امروزه دیگر این حقیقت آن‌ها آشکار شده است. ممکن است شما نشنیده باشید، اما از امام جلال (طالبانی) پرسید که آن دروغ‌ها و سخنان بی‌پایه‌و‌اساسی که درباره‌ی «آپو» گفته می‌شوند چه هستند؛ او برایتان بحث خواهد کرد. کاملاً واضح و آشکار است که روزانه از طریق رادیو و تلویزیون‌های وابسته به خانواده‌ی ملا مصطفی تا چه حد دروغ‌پردازی می‌شود. هم‌اکنون، هستند کوردهای دلسوزی

که می‌خواهند کارهای مثبتی انجام دهند؛ اما بارزانی به آن‌ها اجازه نمی‌دهد؛ به جوانان هم امکان و فرصت نمی‌دهد. بله! نمی‌خواهد به هیچ کس اجازه‌ی انجام کارهای ارزشمند و مثبتی بدهد. محمد رسول‌هاوار: علت این چیست؟ کوردستان را می‌فروشد و کسی نمی‌خواهد جلوی او را بگیرد.

عبدالله اوجالان: بله؛ بی‌گمان آن پولی هم که دریافت می‌کند تنها برای خودش و خانواده‌اش است. امروزه می‌گویند: «ما آزادیم؛ حکومت خودمان را تأسیس می‌کنیم». بارزانی برایم پیام فرستاد؛ گفته که نزدش بروم. بی‌گمان اگر برویم ما را پریشان‌حال می‌نماید و نابودمان خواهد کرد. اگر شخصی همچون مسعود بارزانی بتواند حکومت تأسیس کند، تو می‌توانی کار بسیار بزرگ‌تری انجام دهی. بیشتر به این موضوع خواهیم پرداخت؛ باور دارم که مفید خواهد بود. دیدگاه‌ها و نظرات شما را هم خواهیم شنید. دیگر نمی‌خواهیم دروغ و فریبکاری چیره شود و ادامه بیابد؛ بلکه لازم است دروغ و تقلب و تزویر پایان داده شود و حقایق آشکار شوند. بگذار دیگر فرد کورد، جوانان و روشنفکران کورد حقایق را ببینند؛ بگذار روشنایی را ببینند تا کسی نتواند مسیر آن‌ها را به بیراهه بکشانند و گمراهشان نماید. زیرا دروغ و تزویر در بین هست و لازم است این‌ها را از میان برداریم. حقایقی وجود دارد که بایستی هر کسی آن‌ها را ببیند و بداند.

استاد! برای آنکه موضوع را جمع‌بندی کنیم، می‌توان چه چیزی درباره‌ی مدت‌زمان بین سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۵ گفت؟ در آن مقطع زمان نقش ملا مصطفیٰ چه بود؟ شما می‌خواستید چه کار کنید؟ توافق‌نامه‌ی ۱۱ مارس وجود داشت، اما در سال ۱۹۷۵ به شکست انجامید و ملا مصطفیٰ فرار کرد و رفت. من این را یک فرار بزرگ می‌بینم. شما هم هیچ کاری نکردید. حزب اتحادیه‌ی میهنی تأسیس شد؛ اما بسیار ضعیف بود؛ بسیاری چیزها از دست رفت؛ علت این چه بود؟ چرا چنین نتیجه و پیامدی به دنبال داشت؟ برای تجزیه و تحلیل وضعیت کوردستان، ارزیابی مدت‌زمان بین سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۵ بسیار مهم است. در همین دوران PKK نیز ظهور کرد. نکته‌ی اصلی مرحله‌ی ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۵ که بایستی در تمام کوردستان مبنای قرار داده شود کدام است؟ کدام مرحله به پایان رسید؟ کدام مرحله آغاز شد؟

ابراهیم احمد: وقتی وارد سال ۱۹۷۵ شدیم، اوضاع حزب‌مان را تحلیل کردیم. در سال ۱۹۷۰ من و یکی از رفقای عضو کمیته‌ی مرکزی به مقر ملا مصطفیٰ رفتیم؛ در آنجا جلسه‌ای با او برگزار کردیم. ابتدا تنها ملا مصطفیٰ در جلسه حضور داشت، بعد تمام اعضای کمیته‌ی مرکزی وابسته به ملا مصطفیٰ نیز در جلسه حاضر شدند. در آغاز، مشکلاتی در جلسه روی داد. ابتدا مخالفت‌هایی از سوی اعضای کمیته‌ی مرکزی بروز کرد. ملا مصطفیٰ به آن‌ها گفت: «این تقصیر شماست؛ پول و نیرو به شما دادم تا آن‌ها را بکشید و نابودشان کنید؛ اما شما آن‌ها

را نكشيد و حال هم من ناچار آن‌ها را می‌پذیرم. همچنین برخی دولت‌های قدرت‌مند منطقه می‌خواهند با آن‌ها توافق کنیم؛ دیگر نمی‌توانم آن‌ها را نپذیرم.»

این چیزهایی که ملا مصطفی می‌گفت صحت نداشت؛ چنین چیزی در میان نبود. زیرا برخی از آن‌ها طرفدار توافق بودند؛ می‌گفتند: «لازم است با استاد ابراهیم احمد و هوادارانش توافق کنیم». اما ملا مصطفی بیشتر به حرف‌های آن کسانی گوش می‌داد که قبلاً در عراق برای انگلیسی‌ها جاسوسی کرده بودند و بعدها گریخته بودند. یعنی چندان به شخصیت‌های میهن‌دوست اعتنایی نمی‌کرد. به هیچ وجه خیال آن را نداشتیم که به ایران برویم و مزدور شویم یا نزد ملا مصطفی بمانیم. بیانیه‌ی ۱۱ مارس را مثبت ارزیابی می‌کردیم. به ملا مصطفی گفتیم: «هر آنچه تو بگویی همان را می‌پذیریم». در همین چارچوب هم توافق را قبول کردیم؛ این را پذیرفتم که دیگر به‌طور کامل نزد ملا مصطفی بمانم و از آن منطقه خارج نشوم. افراد دیگری نیز با من بودند؛ ملا مصطفی آن‌دسته از اعضای کمیته‌ی مرکزی که همراه من بودند را پذیرفت؛ طالبانی نیز به بهانه‌ی ادامه‌ی تحصیلات به اروپا رفت.

در این مرحله، حکومت عراق هم از ملا مصطفی پشتیبانی می‌کرد. بارزانی حاکمیت خود را در مناطقی که بر آن‌ها تسلط داشت قوی‌تر کرد؛ حتی حکومت عراق هم چشم‌پوشی کرد تا ملا مصطفی حاکمیت خود را بر شهر سلیمانی که تا آن‌موقع تحت کنترل وی نبود، نیرومند گرداند. او هم به‌عنوان یک وزیر در حکومت عراق جای گرفت. اگر بارزانی نمی‌بود، در نتیجه‌ی توافق‌نامه‌ای که امضا شده بود، حکومت عراق پنجاه درصد از مطالبات ما را عملی می‌نمود؛ زیرا حکومت عراق صادقانه رفتار می‌کرد. اگر ملا مصطفی راستگو و دلسوز می‌بود و مرتکب خیانت ملی نمی‌شد، مطالبات مان تحقق می‌یافت. آن‌که مانع گردید حکومت عراق نبود، بلکه خود ملا مصطفی بود. در توافق‌نامه‌ی ۱۱ مارس برای نخستین بار جنبش کوردی و انقلاب کوردستان به رسمیت شناخته می‌شد. نه تنها حکومت عراق، بلکه بسیاری از دولت‌های خارجی به موجودیت انقلاب کوردستان معترف شدند و آمدند با ما دیدار و گفتگو انجام دادند. به‌عنوان نمونه، نمایندگی آمریکا، اسرائیل، ایران و برخی از دولت‌های دیگر چنین کردند. هدف عراق از توافق‌نامه‌ی یادشده این بود که روابطی را که آمریکا، اسرائیل و ایران با کوردهای عراق داشتند، قطع کند. اما ملا مصطفی این نکته‌ی مهم را در نظر نگرفت و لزومات آن را رعایت نکرد. مطابق روح توافق‌نامه رفتار نکرد.

در این زمان، «میر کامران بدرخان» به عراق آمد و حکومت عراق او را پذیرفت و به‌عنوان یکی از رهبران کوردها از وی استقبال کرد. بعداً برای دیدار ملا مصطفی به مناطق تحت حاکمیت او آمد. سپس از طریق جاده‌ی ماشین‌رو به ایران رفت؛ از آنجا هم به پاریس بازگشت.

در اینجا برای اولین بار ملا مصطفیٰ توافق‌نامه‌ی ۱۱ مارس را نقض نمود و با ایران رابطه برقرار کرد. زیرا عدم برقراری رابطه با خارج، یکی از شروط توافق‌نامه بود. روابط ملا مصطفیٰ با ایران بسیار قوی‌تر از گذشته شد؛ به خصوص روابط اقتصادی و نظامی و سیاسی بسیار نیرومند گردید. جنوب کوردستان دیگر به عرصه‌ای برای قاچاقچی‌ها مبدل شد. روابط ملا مصطفیٰ با ایران بسیار گسترده‌تر و نیرومندتر از روابطی بود که با عراق داشت. ابتدا حکومت عراق از این قضیه چشم‌پوشی نمود؛ اما بعداً دید که مورد قابل‌پذیرشی نیست. به خصوص برخی از اشخاص که در حزب بعث قدرتمند بودند، با این وضعیت مخالف بودند. دیگر، صدای اعتراض دشمنان کورد بلندتر می‌شد. چاره‌ی کار را در آن دیدند که با ایران توافق کنند. در آن زمان، در برخی مناطق، درگیری‌های گاه‌به‌گاهی میان نیروهای حکومتی عراق و نیروهای ملا مصطفیٰ رخ می‌داد. حکومت عراق، دیگر ملا مصطفیٰ را مانند یک خطر بزرگ می‌دید و نقشه‌ی ضربه‌زدن به او را طرح‌ریزی کرد. به همین دلیل رابطه‌ی میان مصطفیٰ بارزانی و حکومت عراق از میان رفت. پس از آنکه توافق با حکومت عراق برهم خورد، هیأت بزرگی از ایران آمد؛ آن‌هایی که آمدند کارمندان سازمان اطلاعاتی، بخش نظامی و مالی بودند. در همین مدت روابط میان عراق و اتحاد جماهیر شوروی بهبود یافت؛ حتی پروتکلی را میان خود امضا کرده بودند. به همین سبب حکومت عراق، کمونیست‌ها را به سمت خود جذب نمود و در حکومت به آن‌ها جای داد. همپیمانی‌ای تشکیل دادند؛ از حزب هم تقاضا کردند که در آن جبهه جای گیرد؛ اما بارزانی نپذیرفت و آن را رد کرد. حزب به‌منظور توافق و تفاهم، درخواست میانجی‌گری نمود. به خصوص که دیگر به‌طور آشکارا دیده می‌شد که حکومت، در زمینه‌ی مسئله‌ی کرکوک، توافق‌نامه‌ی ۱۱ مارس را نقض می‌کند. اما باز هم علت اصلی این قضیه، خیانت ملا مصطفیٰ بود. ما (به‌عنوان حزب ابراهیم احمد) با هیچ‌کدام از طرف‌ها همپیمانی و توافقی صورت ندادیم. در این اثنا هیأتی از شوروی آمدند؛ به خانه‌ی ملا مصطفیٰ رفتند و با او دیدار نمودند. «گریماکوف» ریاست هیأت شوروی، از ملا مصطفیٰ خواست که نماینده‌ی خودش را به مسکو بفرستد. وعده دادند که میان کوردها و حکومت عراق توافقی صورت خواهد گرفت؛ همچنین وعده دادند که شوروی، مطالبات کوردها را تحقق خواهد بخشید. تا آن زمان نیز سیاست‌هایی که ملا مصطفیٰ به طرفداری از آمریکا در پی گرفته بود، مخفیانه بود. ملا مصطفیٰ می‌خواست هم از آمریکا کمک دریافت کند و هم از شوروی. در آن مرحله، روابط خودش را با شوروی قطع کرد و همانند یک مرید خود را به آمریکا وابسته نمود. اگر به گفته‌ها و نصایح شوروی گوش می‌کرد، آن‌دسته از حقوق کوردها که در توافق‌نامه‌ی ۱۱ مارس به رسمیت شناخته شده بودند را تحت ضمانت قرار می‌داد.

هدف ایران و آمریکا آن بود که حکومت عراق را تضعیف نمایند. دلیل نخست این بود که عراق یک دولت نیرومند عربی در منطقه بود و این با منافع آن‌ها سازگاری نداشت. دوم اینکه، همپیمان شوروی بود. به همین خاطر به‌جز هواپیمای جنگی، همه نوع جنگ‌افزاری را به ملا مصطفی داده بودند. بار دیگر جنگ و درگیری شدیدی میان حکومت عراق و ملا مصطفی روی داد. وقتی عراق در تنگنا قرار گرفت، از طریق ترکیه با آمریکا و ایران رابطه برقرار ساخت. به این شکل دیدار و گفتگوها ادامه یافتند تا اینکه «قرارداد الجزایر» منعقد گردید.

در ۶ مارس سال ۱۹۷۵ حکومت ایران در ازای پشتیبانی نکردن از کوردها امتیازات بسیار بزرگی از حکومت عراق دریافت کرد؛ شط‌العرب (یا اروندرود) که پیشتر محل مناقشه و درگیری بود به ایران واگذار گردید. ملا مصطفی همیشه در این شک و دودلی به‌سر می‌برد که اگر جنگی میان او و حکومت عراق در بگیرد، ما از حکومت عراق جانبداری کنیم.

در این دوره من و «فؤاد معصوم» در ایران بودیم؛ اما بلافاصله به کوردستان بازگشتیم. پیش از نماینده‌ی ملا مصطفی خارج شدیم و رسیدیم. نماینده‌ی او «صدقی مُطنی» بود. وقتی به شهر پیرانشهر در نزدیکی مرز رسیدیم، با راهپیمایی و نارضایتی خلق روبه‌رو شدیم. در سرتاسر کوردستان علیه آن بیانیه‌ای که کمیته‌ی مرکزی ملا مصطفی منتشر کرده بود، راهپیمایی اعتراض‌آمیز برگزار می‌شد. در آن بیانیه آمده بود: «با بروید خودتان را تسلیم حکومت عراق کنید، یا آنکه اسلحه‌هایتان را تحویل ایران بدهید و مانند پناهنده در ایران زندگی کنید». خلق کورد هم می‌گفت: «غیر از این دو راه، راه دیگری هم هست و آن مقاومت و مبارزه است؛ هرگز تسلیم نخواهیم شد». علت بازگشت من این بود که می‌خواستم برخی از رفقای میهن‌دوست را بینم تا علیه توافق‌نامه‌ی عراق و ایران دست به مخالفت و ایستادگی بزنیم؛ به این قصد که شاید کاری انجام دهیم. به این می‌اندیشیدم که دست‌کم از طریق قرارداد الجزایر هم که شده، حقوقی را برای کوردها کسب کنیم. می‌گفتیم: «اگر انقلاب هم صورت نگیرد، دست‌کم به برخی حقوق دست پیدا کنیم». طبق توافق‌نامه‌ی مزبور می‌بایست تا ۱۳ مارس تمامی تسلیحات تحویل داده می‌شد.

در این دوره، ملا مصطفی بنا به فراخوان شاه ایران و با هدف تشکیل جلسه، در تهران بود. کسانی که در آن جلسه حضور داشتند ماجرا را این‌طور بازگو می‌کنند؛ می‌گویند شاه ایران به ملا مصطفی گفت: «با عراق رابطه برقرار ساختیم؛ من دیگر از این به بعد نمی‌توانم از جنبش کورد پشتیبانی کنم»؛ همچنین از ملا مصطفی خواست که جنبش را منحل گرداند. جواب ملا مصطفی به شاه هم به این شکل بود که: «بر این باورم که هرآنچه شاه به نفع و مصلحت ایران بداند، نفع و مصلحت ما نیز در همان است و آن را می‌پذیرم». وقتی ملا مصطفی از نزد شاه برخاسته و خارج

می‌شود، رئیس دستگاه ساواک خود را به ملا مصطفی می‌رساند و می‌گوید: «چرا این قدر عجله می‌کنی؟ نبایستی این‌طور سریع تصمیم می‌گرفتی. باید به کوردستان برمی‌گشتی و دوستان و رفقای را می‌دید و سپس تصمیم می‌گرفتی». بدون شک رئیس ساواک به خاطر دلسوزی و محبت به کوردها این حرف‌ها را به ملا مصطفی نگفته، بلکه در خصوص اجرای تصمیمات قرارداد توسط عراق، شک و گمان داشته است. به همین خاطر می‌خواستند «کارت ملا مصطفی» را تا هنگام عملی شدن تصمیمات توسط عراق، به کار ببرند. اما آن‌طور که پیدا بود، ملا مصطفی خیلی بیشتر از آن‌ها عجله داشت.

با برخی از شخصیت‌ها دیدار کردیم؛ اکثریت خلق کورد در چنین وضعیتی طرفدار ادامه دادن به فعالیت و مبارزه بودند. جنبش‌مان هم یک جنبش کوچک و معمولی نبود. برای رسیدن به پیروزی، انسان‌های مبارز و جنگاور بسیاری داشتیم؛ از همه‌نوع فناوری برخوردار بودیم؛ همچنین کمک‌ها و حمایت‌های مردمی فراوانی به ما می‌رسید. هزاران اسلحه و پیشمرگه در اختیار داشتیم. غیر از ادوات و وسایلی که ملا مصطفی پنهان کرده بود و بیست میلیون دلار نیز در میان آن‌ها بود، همه چیز داشتیم. حکومت ایران تا ۱۹ مارس توپ‌های جنگی خود را در کوردستان جا گذاشته بود؛ تا زمان بازگشت ملا مصطفی، جنگ تا سیزدهم ماه ادامه داشت. شبی می‌خواستم ملا مصطفی را ببینم تا درباره‌ی آن اوضاع گفتگو کنیم. دیدم یکی از افراد دارودسته‌اش آمد و از من پرسید چه می‌خواهی؟ من هم گفتم: «می‌خواهم ملا مصطفی را ببینم»؛ در جواب به من گفت: «همه چیز پایان یافت». بعدا یکی از مسئولان ساواک و دیپلماتی آمریکایی را دیدم؛ به من گفتند: «قرارداد میان عراق و ایران نقض نخواهد شد؛ جنبش‌رهایی ملی کورد چنین کاری نخواهد کرد». پس از این صحبت، رفتم و با کمیته‌ی مرکزی ملا مصطفی دیدار نمودم.

تنها کسی که تا آخر از آن قرارداد حمایت می‌کرد، سامی عبدالرحمان بود. به من گفت: «ما تنها به پشتیبانی از قرارداد میان عراق و ایران محدود نمی‌مانیم، بلکه علیه کسانی که بخواهند این قرارداد را برهم بزنند خواهیم جنگید». بعدا «صالح یوسف» و «دارا کوفی» را دیدم؛ آن‌ها عضو کمیته‌ی مرکزی ملا مصطفی بودند؛ در اولین روز انعقاد قرارداد رفتند و خودشان را تسلیم رژیم عراق کردند. اعضای دیگر کمیته‌ی مرکزی هم خودشان را آماده می‌کردند که بروند خود را تسلیم کنند؛ دیگر نه حزب باقی ماند و نه کمیته‌ی مرکزی؛ همه چیز در چنگ ملا مصطفی و فرزند کوچک او مسعود بود. من آن‌موقع در تهران بودم. حکومت عراق می‌خواست من به عراق بازگردم؛ وقتی نتوانست مرا راضی کند به دولت ایران گفت: «این شخص مسئله‌دار و مشکل‌ساز است. می‌خواهد جنبش تازه‌ای را آغاز کند؛ بایستی در ایران نماند». آن‌وقت کار به دستان ایرانی به من گفتند: «یا به مرز افغانستان برو و آنجا سکونت کن یا اینکه باید از خاک ایران خارج

شوی». من هم ایران را ترک کردم و به انگلیس رفتم.

عبدالله اوجالان: قضیه‌ی وارد عرصه شدن «علی عسکری» و رفقاییش چگونه بود؟ چرا

از میان برداشته شدند؟

محمد رسول هاوار: بلافاصله پس از انعقاد قرارداد الجزایر، برخی از جوانان کورد میهن دوست تن به پذیرش این قرارداد ندادند و رهسپار کوهستان‌ها شدند؛ یکی از آن‌ها نیز شهید علی عسکری بود. او و رفقاییش شروط تحمیلی را قبول نکردند و ایستادگی و مقاومت کردند؛ تا اینکه توسط دشمنانشان از میان رفتند. پس از شهادت علی عسکری و رفقاییش، «رسول مامند» به کوردستان رفت؛ مردم را پیرامون خودش جمع کرد و نیروی پیشمرگه را تشکیل داد. حکومت عراق می‌خواست با پول او را بخرد. حتی خواستند صد هزار دینار به او بدهند. در همان زمان برخی از سازمان‌های دیگر (و از جمله کومله) گردهم آمدند و اتحادیه‌ی میهنی کوردستان را تشکیل دادند. بر این نکته تأکید می‌کردند که در راه چاره‌یابی و حل مسئله‌ی کورد فعالیت و مبارزه می‌کنند. همچنین جوانانی از شهرها هم آمدند و به صفوف این سازمان پیوستند. پس از آن همه‌ی خلق تصمیم به ادامه‌دادن مبارزه گرفت. از این پس، جنبش کورد با روحی تازه و با شیوه‌ای نیرومند تحت کنترل جوانان میهن دوست درآمد.

پس از جنگ خلیج (یعنی جنگ کویت) خلق کورد دست به قیام عمومی زد و نیروهای ارتش عراق را بیرون انداخت. پس از حمله‌ی وحشیانه‌ی رژیم به کوردستان، آوارگی و مهاجرت بزرگی روی داد؛ مردم شهرها را رها کردند و به کوهستان‌ها روی آوردند. این هم یکی از نتایج همان سیاستی بود که دولت‌های همپیمان علیه عراق در پی گرفتند. در نتیجه‌ی متوقف ساختن عراق از سوی دولت‌های همپیمان، کوردها هم به آن مناطقی بازگشتند که نیروهای ارتش عراق ترک کرده بودند؛ به این شکل بود که حکومت فدرال خودشان را تأسیس کردند.

همان‌طور که رهبر جنبش کورد، استاد ابراهیم احمد به آن اشاره کرد، روشنفکران و جوانان میهن دوست بایستی این واقعیت را به‌خوبی ببینند که چرا قیام‌های گذشته به پیروزی نرسیدند؛ علت چه بود؟ چرا شکست خوردند؟ همان‌طور که در این نمونه‌ها هم می‌بینیم، بایستی به خوبی مسئله را درک کنیم. می‌توانم به نمونه‌هایی از این قیام‌ها اشاره کنم. به‌عنوان مثال قیام «بدرخان بیگ» بزرگ‌ترین قیام است. با وجود آنکه از شمال کوردستان آغاز شد، اما رو به شرق کوردستان گسترش یافت و آنجا را دربر گرفت. می‌گفتند: «ایران ضعیف است؛ ابتدا در ایران انقلاب می‌کنیم سپس به شمال کوردستان بازمی‌گردیم و آن را ادامه می‌دهیم». همچنین «شیخ عبیدالله نه‌ری» هم دچار همان خطا شد و از شرق کوردستان شروع به قیام کرد.

در این مرحله، حقیقت تاریخی این را اثبات کرد که دولت ایران هم برای روسیه‌ی تزاری

و هم برای غرب اهمیت فراوانی داشت. همچنین تمامیت ارضی ایران برای خلیج نیز بسیار مهم بود. اشتباه رهبران کورد این بود که رفتند و قیام‌شان را از آنجا آغاز کردند.

انقلابیون کورد وقتی شروع به برافروختن آتش انقلاب کردند بایستی این واقعیت را به‌خوبی می‌فهمیدند؛ در آن زمان امپراطوری عثمانی ضعیف بود؛ «مرد بیمار»ی بود. به همین دلیل به‌جای منافع عشیره‌ای و منطقه‌ای بایستی بر مبنای جوهره‌ای ملی در کوردستان دست به قیام می‌زدند.

ضعف دیگر جنبش‌های کلاسیک کورد، مسئله‌ی رهبریت بود. هر گاه رهبر از میان برود، قیام هم دچار شکست می‌شود. نکته‌ی مهم دیگر این است که خلق کورد تاکنون نیز دوست و دشمن خود را نمی‌شناسد. نمی‌داند با چه شیوه‌ای برای خود دوستانی ایجاد یا پیدا کند. همچنین جنبش نمی‌داندست به چه شیوه‌ای خلق را جهت‌دهی و هدایت کند و به تحرک و پویایی وادارد؛ قیام‌هایی که از آن‌ها بحث کردیم اکثراً قیام‌هایی منطقه‌ای و محدود هستند. «شیخ سعید» و «قاضی محمد» هم به پیروزی دست نیافتند؛ چون به‌جای یک قیام ملی فراگیر، قیام منطقه‌ای و محدودی برپا کردند. در تاریخ عصیان‌ها و قیام‌های کوردی، درس‌ها و تجارب تاریخی بسیاری وجود دارد. لازم است این‌ها را به‌خوبی بدانیم و بیاموزیم؛ بایستی هیچ حزبی این‌ها را به موضوعی برای غرور و مسئله‌ی شخصی مبدل نکند. همچنین لازم است که مشکلات امروزی‌مان را هم حل کنیم.

عبدالله اوجالان: بله؛ شخصیت ملا مصطفی دارای چه نوع خصوصیتی بود؟ ماهیت روحی چگونه‌ای داشت و تا چه حدی درک شده است؟

ابراهیم احمد: ملا مصطفی همانند ارباب و آغای یک عشیره بود. مثل همه‌ی دیگر ارباب‌ها و رئیس‌عشیره‌های کوردستان، توانست در سایه‌ی این خصوصیت‌ها عمر خود را طولانی گرداند. او تنها یک شرط داشت و آن این بود که خودت را چندان با سیاست آمیخته نکنی؛ فراتر از سیاست در خدمت خانواده‌ی او باشی. هر کس با او همراه بود، باید هر چیزی را می‌پذیرفت و نادان می‌بود. همیشه مانند یک رئیس عشیره می‌خواست در برابرش سر خم کنند و به او خدمت نمایند. ملا مصطفی کاملاً برعکس شیخ محمود بود. شیخ محمود همیشه در خط مقدم بود؛ در جنگ و نبرد همیشه در گروه پیشتاز حمله‌جای می‌گرفت؛ سربازان او مدام در فکر آن بودند که چگونه از شیخ محمود حفاظت کنند و نگذارند که خود او به سربازان دشمن هجوم بیاورد. اما ملا مصطفی فاصله‌ی زیادی با مسائل نظامی داشت. از خودش بسیار خوب محافظت می‌کرد؛ روز در یک محل اقامت داشت و شب در محل دیگری.

در اینجا می‌خواهم به مسئله‌ی دیگری اشاره کنم. در جنگ با ارتش عراق تعدادی دستگاه بی‌سیم به غنیمت گرفتیم. به‌منظور آسان‌نمودن و تسریع ارتباط، تعدادی از این بی‌سیم‌ها را

برای ملا مصطفی فرستادم. در خصوص این قضیه این طور برای اطرافیان صحبت کرده بود: «می بینید ابراهیم احمد تا چه حد با ما دشمنی می کند! علت فرستادن این دستگاه‌ها این است که من با بی سیم صحبت کنم و هواپیماهای عراقی محل اقامتم را مشخص کنند و به این شکل مرا از بین ببرند.» به همین خاطر بی سیم را در جایی قرار داده بود که شش ساعت از مکان وی فاصله داشت؛ اخبار و پیام‌هایی که برایش فرستاده می شد بعد از گذشت یک روز به دستش می رسید. عبدالله او جالان: دیدگاه ایدئولوژیک او چه بود؟ ملی بود، عشیره‌ای بود یا اینکه دینی بود؟ تعداد اعضای کمیته‌ی مرکزی چند نفر بود؟

ابراهیم احمد: بارزانی‌ها خودشان عشیره نبودند؛ بلکه شاخه یا تیره‌ای وابسته به عشیره‌ی «زیباری» بودند؛ اما بارزانی‌گرایی بیشتر به مذهبی دینی شبیه بود. پیرو طریقت نقشبندی بودند و از مولانا خالد تبعیت می کردند. در زمینه‌ی مسائل دینی، به «شیخ احمد» احترام فراوانی گذاشته می شد و برایش ارزش قائل می شدند؛ این ارزش و احترام به خاطر آن نبود که وی برادر بزرگ ملا مصطفی بود؛ بلکه شیخ احمد به منزله‌ی خداوندگار بارزان و سایه‌ی خدا در منطقه شناخته می شد.

عبدالله او جالان: آیا به نظر شما این‌ها خانواده‌ای از اهالی شمال کوردستان نیستند که آمده‌اند و در منطقه‌ی یادشده ساکن گشته‌اند و سپس با این عشیره آمیخته شده‌اند؟ یعنی آیا احتمال ندارد که اعضای همان طریقت بوده و آمده باشند و در این منطقه ساکن گشته باشند؟ حدس و گمان من این است که وضعیت خانواده‌ی ملا مصطفی این گونه است. عشیره‌ی مستقلی نیست.

ابراهیم احمد: در این باره هیچ معلومات تاریخی‌ای ندارم.

عبدالله او جالان: به عقیده‌ی من آن‌ها متعلق به عشیره‌های منطقه نیستند؛ بلکه مرید طریقت نقشبندی هستند. احتمالاً از منطقه‌ی «شمزینان» شمال کوردستان آمده باشند؛ دنبال مکانی برای سکونت گشته‌اند؛ بعداً در روستای بارزان سکونت کرده‌اند و گفته‌اند: «عشیره‌ی مستقلی هستیم»؛ اما خصلت عشیره‌ای آن‌ها چندان قوی نیست؛ به همین دلیل نمی توان گفت که عشیره‌اند. می توان گفت آمیزه‌ای از عشیره‌گرایی و پیشه‌ی ملایی هستند. این امر با واقعیت کوردستان همخوانی دارد. زیرا «آغا و شیخ» بودن، در کوردستان نیرومند است؛ عشیره‌گرایی و پیشه‌ی ملایی هم نیرومند هستند.

می توان گفت بدرخان بیگ یک آغا و ارباب بوده؛ رئیس عشیره است و شخصیت‌اش نمایانگر خصلت آغاها بوده است. شیخ سعید هم رهبر مُلاهاست؛ او بزرگ‌ترین ملا و شخصیتی درستکار و دلسوز است. همچنین «سید رضا» نیز یک رئیس عشیره‌ی تمام‌عیار است. اما وضعیت

ملا مصطفی و خانواده‌اش مورد بسیار متفاوتی‌ست. از لحاظ دینی هم نیرومند نیست. زمینه‌ی لازم برای پیشه‌ی ملایی و اربابی در شخصیت ملا مصطفی بسیار ضعیف و محدود است. این هم واقعیتی از واقعیت‌های کوردستان است. به همین سبب چنین شخصیتی تنها می‌تواند پیشه‌ی شیخ و ملا و موقعیت اربابی و عشیره‌گرایی را به بازی بگیرد.

چنین شخصیتی در کوردستان بسیار عجیب است. شخصیت‌های این‌گونه اگر فرصتی به دست‌شان بیافتد هم دین و آیین را به بازی می‌گیرند و هم خود را روحانی و شخصیتی دینی جلوه می‌دهند. ریاست عشیره را به بازی می‌گیرند و ارباب و آغاها را نیز به خود وابسته می‌سازند. در اینجا لازم است نکته‌ای را گوشزد نمایم؛ این شخصیت بسیار ترسو و بزدل است، هر چیز را بی‌نهایت به بازی می‌گیرد و شخصیتی است که در هر لحظه احتمال دگرگونی وی وجود دارد، زیرا بدون ریشه و بنیان است. رئیس عشیره‌هایی مانند بدرخان بیگ، سید رضا و دیگران این‌طور نیستند. اما ملا مصطفی و خانواده‌گرایی او، «عشیره، پیشه‌ی ملایی و موقعیت اربابی» را به بازی می‌گیرد. ساختار شخصیتی این‌گونه‌ای است. کوردگرایی مورد نظر او را نمی‌پسندم. چقدر خلق کورد را می‌شناسد؟ معتقدم که او به هیچ وجه دوستدار ملت کورد نیست.

ابراهیم احمد: در زمینه‌ی سیاست بسیار نادان بود؛ مدت‌زمان زیادی طول کشید تا توانستم به او بفهمانم که «اتونومی» (خودمختاری) چیست!

بارزانی‌گرایی در کوردستان

عبدالله اوجالان: بی‌گمان آگاهی و معلومات ملا مصطفی درباره‌ی سیاست بسیار ضعیف است. بُعد ملی‌اش هم بسیار ضعیف است. فکر نمی‌کنم هیچ چیزی درباره‌ی جامعه‌ی کورد فهمیده باشد. هیچ چیزی درباره‌ی جامعه‌ی کورد نمی‌داند. شاید بعضی از موضوعات دینی مثلاً «قل هو الله» را دانسته باشد!

ابراهیم احمد: ملا مصطفی وقتی به سلیمانی آمد، معلومات دینی را نزد «شیخ باباعلی» یاد می‌گرفت. یکی دو زبان هم بلد بود.

عبدالله اوجالان: ملا مصطفی؟! دانستن زبان چندان مهم نیست؛ فکر کنم انگلیسی می‌دانست.

ابراهیم احمد: وقتی مصطفی بارزانی به روسیه رفت، دارودسته‌اش را از هم پراکنده کردند؛ مقصر این پراکنده‌کردن تنها روسیه نیست، بلکه خود او هم مقصر است، چون وقتی یکی از

فرماندهان شوروی در آذربایجان از آن‌ها استقبال می‌کند از او می‌پرسد: «آیا انگلیسی می‌دانید؟» او هم در جواب می‌گوید: «در روسیه نیازی به آن ندارم؛ نامه‌ای به زبان انگلیسی برای کنسولگری آمریکا می‌نویسم. قبلا در تهران به ما گفته بودند. وقتی در تهران بودیم نمی‌دانستیم اوضاع جهان چطور است؛ آمریکا به ما امکان لازم برای رفتن به آنجا را داد؛ اما ما نرفتیم. حالا از آمریکا درخواست می‌کنم امکان لازم را به ما بدهد و به من و چند نفر از نزدیکان و اطرافیانم حق پناهندگی اعطا کند». به همین خاطر استالین عصبانی می‌شود و آن‌ها را متفرق می‌کند. بله! جاسوسان شوروی می‌دانند که ملا مصطفی با دولت‌های دیگر رابطه دارد و این معلومات را به حکومت‌شان گزارش می‌دهند؛ حکومت هم به این شیوه موضع‌گیری می‌کند. کسی که این قضیه را برای ما بازگو کرد، نفر دوم شوروی بود. وقتی برای دیدار ملا مصطفی رفتیم، او هم آمده بود.

عبدالله اوجالان: نکته‌ای که در اینجا مهم است و به شکل واضح و آشکاری نمایان شده، این است که دیدگاه سیاسی او خیلی محدود و برخورداری تنگ‌نظرانه بوده است. علت یاد گرفتن چند کلمه از زبان انگلیسی هم خوش خدمتی به آمریکاست. اگر در آن دوران زبانی هم آموخته باشد به منظور آن نبوده که کاری انجام دهد، بلکه در راستای بردگی بوده است. پیداست که او به هیچ وجه اتحاد جماهیر شوروی را نشناخته است، استالین پی برده که این شخص دنباله‌رو آمریکاست؛ به همین خاطر او و دارودسته‌اش را جاسوس دانسته و متفرق‌شان کرده است. این یک حقیقت است. از طرف دیگر، او شخصیتی سیاسی و علمی نیست. در قلب‌اش جایی برای پدیده‌ای به نام ملت کورد وجود ندارد؛ جنبه‌ی عشیره‌گرایی او کاملا برجسته است؛ حتی عشیره‌گرایی هم نیست بلکه خانواده‌گرایی است؛ بله! نگرش خانواده‌ی بارزانی به این شکل است.

ابراهیم احمد: هنگامی که ما در ایران بودیم، ملا مصطفی شماری از نیروهای خود را در منطقه‌ی «پنجوین» نزدیک مرز مستقر کرده بود. تحقیق کردیم تا بدانیم چرا این کار را انجام داده است؛ معلوم شد منتظر آن است که ما از مرز عبور کنیم تا در هنگام عبور، ما را از میان بردارد. همچنین در روستایی نزدیک پنجوین یک نفر روستایی به نام «مصطفی مجید» همراه با نمایندگان چند روستای دیگر نزد ملا مصطفی می‌روند و به او می‌گویند: «سرورم! رهبرم! فرمانده و پیشمرگه‌های شما به ناموس‌مان، به زن و دختر و خواهران‌مان دست‌درازی می‌کنند». او هم این‌طور جواب‌شان می‌دهد: «مگر چه می‌شود؟ هیچ اتفاقی نمی‌افتد! می‌خواهیم بچه‌هایتان مثل ما از نسل بارزانی باشند! حاضرم صد دینار به آن شخصی بدهم که زنش را ربوده‌اند؛ پنجاه دینار هم به کسی بدهم که دخترش را ربوده‌اند!» پس از آنکه این شخص روستایی از تالار

خانه‌ی بارزانی خارج می‌شود می‌گوید: «اگر از یک تُرک پیروی و اطاعت کنیم، هر چند کار ناشایست و پستی باشد، اما بهتر از این است که از بارزانی اطاعت و پیروی کنیم».

عبدالله اوجالان: این قضیه نکته‌ی دیگری را اثبات می‌کند؛ این خانواده‌گرایی است؛ خانواده‌گرایی خانواده‌ی بارزانی بسیار منحط است؛ پیوسته می‌خواهد تعداد «بارزانی‌ها» را افزایش بدهد؛ حتی به دارودسته‌اش می‌گوید: «بروید زن‌ها و دختران پیشمرگ‌ها و روستاییان را برای خودتان بیاورید». بر این باورم که امروزه هم این وضعیت ادامه دارد. در اصل این یک ایدئولوژی است؛ یک ایدئولوژی بسیار کهنه‌پرستانه و واپس‌گراست. در ابتدای تاریخ انسانیت، کلان‌ها یا همان تیره و قبایل اولیه وجود داشتند. این ایدئولوژی، ایدئولوژی کلان است. پیش از شکل‌گیری جامعه‌ی انسانی، خانواده‌هایی این‌گونه ایجاد می‌شدند. از فکر و اندیشیدن محروم‌اند. شخصیتی از این نوع نه در «جامعه‌ی برده‌داری» جای دارد، نه در «جامعه‌ی فئودالی» و نه در «جامعه‌ی سرمایه‌داری». فردگرایی و تک‌روی شدیدی در این شخصیت وجود دارد؛ در عین حال بسیار واپس‌گرا و کهنه‌پرست است. نکته‌ی دیگری هم هست؛ وقتی به دارودسته و پیشمرگ‌هایش می‌گوید: «کار خوبی کرده‌اید؛ حاضرم برای جبران پول پردازم» همچنین می‌گوید: «بگذار نسل بارزانی‌ها افزایش پیدا کند و اطرافیان‌مان زیاد شوند»؛ این نه عشیره‌گرایی است، نه شیوه‌ی اربابی و نه پادشاهی؛ هیچ کدامشان نیست، بلکه بارزانی‌گرایی است! هر کسی را بازیچه قرار می‌دهد به‌جز خانواده‌اش. آن‌ها عشیره‌گرا نیستند؛ بلکه خانواده‌گرایی می‌کنند. از طریق توطئه‌چینی، پول، فرصت‌طلبی و بسیاری از روش‌های دیگر، هر کسی را بازیچه قرار می‌دهد.

ملا مصطفی با هشیاری به دولت‌ها نزدیک می‌شود؛ از دولت‌های بزرگ بیشتر حرف شنوی دارد و مطیع آن‌هاست. همان‌طور که گفتید، دولت‌ها را مبنا قرار می‌داد؛ این دولت‌ها هر چه می‌گفتند بلافاصله قبول می‌کرد. همیشه از قدرت‌مندان طرفداری می‌کرد. به‌عنوان مثال، ایران قدرتمند است و به او می‌گوید: «توافق را به‌هم بزن»؛ فوری آن را به‌هم می‌زند. با حرف شنوی و اطاعت از دولت‌های بزرگ، خواسته است که خود را بزرگ کند و هر راه و روشی را برای خودش روا دانسته است. هر چیزی را که در خدمت خانواده و خاندانش باشد قبول می‌کند؛ حتی آماده است در این راه پول هم بدهد؛ اما اگر در خدمت خانواده‌اش نباشد، حاضر است انسان بی‌گناه را هم به قتل برساند. بایستی مسئله‌ی کُشتن انسان‌ها توسط ملا مصطفی را بررسی کنیم؛ کسانی را که به قتل می‌رساند جُرمی علیه ملت یا حزب انجام ن داده‌اند، بلکه انسان‌های بی‌گناه را به خاطر آنکه به خانواده و خاندانش زیان رسانده‌اند می‌کُشد. این یک رفتار کهنه‌پرستانه است و مختص به ایدئولوژی تیره و قبیله‌ی اولیه است. اگر کسی عضو این تیره و قبیله‌ی اولیه نباشد،

کشته می‌شود و فرصت زنده ماندن و حیات به او نمی‌دهند؛ پیداست که این وضعیتی بسیار بد و اسفناک است.

چطور به این وضعیت پی نبردید استاد؟! چطور این شخصیت را تحلیل و ارزیابی نکردید؟ شخصیت ملا مصطفی، شخصیتی خانواده‌گراست؛ شخصیتی بسیار کهنه‌پرست و عقب‌مانده است. هنگامی که جامعه تشکیل شد، ابتدا کلان و قبیله به وجود آمدند. این‌ها هم در کوردستان تیره و قبیله‌ی خود را تشکیل دادند. از خارج، آن‌ها را پشتیبانی می‌کنند و به این شکل اداره می‌شوند. در قرن بیستم این وضعیت چه معنا و مفهومی برای کوردها دربر دارد؟ تیره و قبیله‌ای را بر کوردها تحمیل می‌کنی و آن را رهبر قرار می‌دهی. این به معنای نابود کردن کوردهاست. مرگ و نابودی کوردها به دلیل وجود همین رهبریت است. شما می‌گویید: «باید به راه و روشی علمی مسائل را ارزیابی کنیم»؛ اما علم و سیاست، در نزد این شخص، وجود و معنایی ندارد. اما آیا در سال ۱۹۴۷ استالین چنین چیزی را قبول خواهد کرد؟ البته که استالین شما را از میان می‌برد؛ و این نشان‌دهنده‌ی این است که جنبه‌ی سیاسی این مرد (یعنی ملا مصطفی)، صفر است. ابراهیم احمد: همچنین مصطفی بارزانی بویی از وجدان و انسانیت نبرده بود. به‌عنوان نمونه، دستور کشتن دایی خود و سیزده فرزند او یعنی خانواده‌ی «حَمَد آغای مرگه‌سوری» را صادر کرد. حتی یکی از آن بچه‌ها، کودک شش ساله‌ای بود؛ او را هم کُشتند.

عبدالله اوجالان: علت این چه بود؟ مسئله تنها ناشی از زورگویی ملا مصطفی نیست؛ مسئله این است که فراتر از دیدگاه و نگرش قبیله‌گرایی، چیز دیگری نمی‌داند. عشیره ساختاری بزرگ است؛ تیره‌ها و قبیله‌ها بزرگ می‌شوند اما صد سال بعد عشیره به وجود می‌آید. عشیره‌ها هم بزرگ می‌شوند و چند عشیره نزد یکدیگر می‌آیند و خلق را تشکیل می‌دهند. خلق در نتیجه‌ی گردهم آمدن چند عشیره بر مبنای یک زبان و فرهنگ مشترک پدید می‌آید. مرحله‌ی شکل‌گیری خلق، طی مدت‌زمان درازی صورت می‌گیرد. سپس در نتیجه‌ی شکل‌گیری خلق، ملت به وجود می‌آید. ملت هم بر پایه‌ی وحدت و یکپارچگی سرزمین استوار است.

از این نظر، مصطفی بارزانی چه ماهیتی دارد؟ از یک شخصیت بزرگ عشیره‌گرا برخوردار نیست؛ محمود برزنجی یک شیخ است و رئیس عشیره‌ی بزرگی است. همچنین میر بدرخان هم یک بیگ و آغاست که حوزه‌ی قدرتش به اندازه‌ی یک دولت بزرگ است. شیخ سعید هم یک روحانی و ملای بزرگ است؛ اندیشمند بزرگ مسلمانان است؛ در چارچوب نگرش امت مسلمان، ملت خود را انکار نمی‌کند و شخصیتی دلسوز و صادق است؛ علیه کمالیسم ایستادگی می‌کند و این موضعی صحیح و به‌جاست. اما به خانواده‌ی ملا مصطفی بنگریم: هیچ رئیس عشیره‌ای همانند این‌ها نیست؛ زیرا رئیس عشیره‌ها هم به گفته و پیمان خود پایبند هستند. اما

خانواده‌ی ملا مصطفی هیچ ارتباطی با این چیزها ندارد؛ حتی ارباب و آغا هم نیست. میر بدرخان، بیگی دانا و آگاه است؛ خانواده و فرزندان با فرهنگ هستند؛ حتی چندین کتاب نیز نوشته‌اند. شخصیت‌های بزرگی از میان آن خانواده سر برآورده‌اند. و این ناشی از آن است که از لحاظ سیاسی و اجتماعی مترقی بوده‌اند. اما آیا شخصیت‌های بزرگی از میان خانواده‌ی ملا مصطفی سر برآورده‌اند؟ شیخ سعید، یک مُلا و روحانی‌ست؛ اما دلسوز و صادق است. او هم پیرو طریقت نقشبندی بوده است. او پسری دارد که هزار برابر بیشتر از آن‌ها آگاه و سیاسی است؛ از لحاظ تحلیل و ارزیابی مسائل بسیار تواناست. اما ملا مصطفی هیچکدام از خصوصیات پیشه‌ی ملایی را ندارد؛ حتی عشیره‌گرایی و خصلت ارباب و آغا نیز در او وجود ندارد؛ یعنی حتی یکی از اصول پیشه‌ی ملایی را نمی‌داند اما خود را در جایگاه رهبر کوردستان قرار داده است؛ به همین دلیل نتیجه و پیامد آن شکست است. نگاه کنید، می‌گوید: «بروید زنان و دختران روستانشینان را بیاورید، بگذارید بچه بیاورند و تعداد بارزانی‌ها زیاد شود»؛ در این راه پول هم می‌دهد. چنین چیزی در سنت عشیره وجود ندارد؛ روا نیست و امکان ندارد که رئیس عشیره‌ای چنین عملی برای عشیره‌ی خود انجام دهد. نه در عشیره‌گرایی و نه در نظام اربابی نمی‌توانی چنین کاری انجام بدهی؛ در نظام پادشاهی هم هرگز امکان‌پذیر نیست. این، قانون کلان و قبیله‌ی اولیه است. این موردِ خیلی عجیبی است. بایستی در برابر این وضعیت مبارزه می‌کردید. این قانون مربوط به چهار هزار سال پیش است؛ از قوانین دوران پدرسالاری است. گناه یک کودک شش ساله چیست؟ این شخص وجدان ندارد.

ملا مصطفی خودش افراد بسیاری را کُشت؛ چندین عشیره را غارت کرد. طبق این ایدئولوژی، کسانی که خارج از قبیله و خانواده‌ی او هستند، حق حیات ندارند. این نکته را کمی بیشتر روشن کنیم: کوردها نه به‌طور کامل تحت کنترل نظام اربابی قرار گرفتند و نه کنفدراسیون یا اتحادیه‌ی عشیره‌ها تشکیل شد؛ در قدیم و طی دوران مادها چنین کنفدراسیونی وجود داشت اما فروپاشانده شد و نابود گردید. شخصیتی مانند حضرت محمد نیز در کوردستان ظهور نکرد. آیا بارزانی می‌تواند مانند یک پیامبر رفتار کند؟ خودش را پیامبر و خدا معرفی کرده بود؛ شیخ احمد خود را یک خدا می‌دانست. خدایی ساختگی و پیامبری تقلبی، خودش را به‌عنوان بزرگ و رهبر کوردها جا زده است.

به خاطر اینکه این خدا و پیامبر تقلبی‌ست، قبیله و خانواده‌ی مربوط به چهار هزار سال پیش را مبنای کار خود قرار داد؛ همچنین به‌خاطر آنکه شو نیست بود، نتوانست هیچ کاری از پیش ببرد. هر کسی به او کمک کند هم متقلب است. نمی‌توانیم مصطفی بارزانی را ملایی بزرگ و حتی یک ملای معمولی محسوب کنیم؛ وقتی این‌ها را می‌گوییم به معنای آن نیست که با دیدگاه‌های

او ضدیت می‌کنیم یا با او به تقابل و کشاکش سیاسی می‌پردازیم؛ بلکه وقتی این شخصیت را تحلیل و ارزیابی می‌کنیم واقعیتهای را روشن می‌سازیم. ملا مصطفی چنان قدرت و توانایی ندارد که بر عشیره‌ای ریاست کند. زیرا یک رئیس عشیره بایستی دارای وجدان باشد؛ اما این مرد دارای وجدان نیست. ملا و آغابودنش هم تقلبی است.

پس چرا خودش را به‌عنوان رهبر کوردها جا زد و تحمیل کرد؟ باید به این مسئله بپردازیم؛ از بسیاری جهات کوردها را درک نمی‌کند. به‌عنوان مثال عشایر عربی وجود دارند که بسیار اصیل و عصیانگرند؛ به ملت خود پایبند هستند. اما چنین چیزی در میان کوردها وجود ندارد؛ احساس و میل و انگیزه‌ی کوردها برای رسیدن به قدرت رشد نکرده است؛ به همین دلیل تجزیه‌شده و ازهم گسیخته‌اند. چرا روحانیون کورد اکثرشان دروغین و تقلبی هستند؟ زیرا از واقعیت دشمنان‌شان پیروی می‌کنند. در ایران، آیین اسلام در چارچوب منفعت خلق ایران، تحت نام تشیع سازمان یافته است. همچنین ترک‌ها هم با آمیختن اسلام و ملی‌گرایی ترک، دولت بزرگی تأسیس کرده‌اند. اما در میان کوردها وضعیتی دقیقاً برعکس این وجود دارد؛ تنها برای آن موجودیت دارند که به بیگانگان خدمت کنند. در اصل، شکل‌گیری و وجود دین و آیین به‌خاطر خدمت به انسان است؛ اما کوردها این‌گونه فکر نمی‌کنند؛ فلسفه‌ی غالب و حاکم این است که می‌گوید: «موجودیت کوردها برای خدمت به دین و آیین است». به همین دلیل می‌بینیم که کوردها در خدمت سلاطین ترک و عرب و فارس بوده‌اند. اگر می‌خواستند، می‌توانستند ارتش خودشان را هم تشکیل دهند؛ به نظر من بدرخان بیگک دیدگاهش دارای جنبه‌ی ملی بوده و خواسته است که کارهایی انجام دهد. همین‌طور در ایدئولوژی و فلسفه‌ی «احمد خانی» هم بُعدی ملی وجود داشته و او می‌خواست که ملت کورد را متحد گرداند. در دوران بدرخان بیگک امکان آن وجود داشت که قدم‌های بزرگی برداشته شود؛ اگر شیخ سعید به پیروزی می‌رسید، می‌توانست قدم‌هایی به نفع خلق کورد بردارد؛ اگر موفقیت به دست می‌آوردند ناچار بودند چنین قدم‌هایی بردارند؛ اما شکست خوردند.

اندکی هم به جنبش‌های ملی اجتماعی و سیاسی معاصر بپردازیم. قبل از هر چیز لازم است به این حقیقت اشاره کنیم که کورد بسیار به بازی گرفته شده و به شخصیت‌اش ضربه وارد شده است؛ شخصیت‌اش درهم شکسته و فروپاشیده است؛ یعنی جامعه‌ی کورد درهم شکسته شده است. این موارد نه تنها در خانواده‌ی ملا مصطفی و بین احزاب دیگر، بلکه در داخل PKK نیز وجود دارند. در برابر آن، تا آخرین حد مبارزه می‌کنم. رفیقی دارم؛ یکی از اولین رفقای دوران تشکیل گروه است؛ از منطقه‌ی درسیم آمده بود؛ روحیه و ویژگی عشیره هم در وی نمانده بود؛ در مدارس دولتی ترکیه رشد و پرورش یافته بود. پس از مدتی دیدم که مطابق فکر

و اندیشه‌ی حزب و کوردبودن عمل نمی‌کند. کار و مبارزه‌ی سیاسی و حزب گسترش می‌یابد، اما او خود را به خانواده وابسته کرده است. ما در سال ۱۹۷۲ شروع به کار و مبارزه کردیم؛ وقتی وارد سال ۱۹۸۰ شدیم دیدم که این رفیق‌مان هیچ توجهی به وضعیت خودش ندارد؛ هرچه بار مسئولیت ما سنگین‌تر می‌شود، این رفیق‌مان یا به خودکشی فکر می‌کند یا خودش را به خانواده وابسته و مقید می‌سازد؛ خودش را ضعیف و ناتوان کرده بود؛ با این وضعیتش به حزب و سازمان ضرر و زیان می‌رساند. برای حل مسائل او خیلی تلاش کردیم؛ هنوز هم مشغولیم. اگر جلوی او را نگرفته بودیم، نتیجه مانند وضعیت ملا مصطفی می‌شد؛ یعنی در راه به وجود آوردن یک بچه، همه‌ی بچه‌های یک ملت می‌میرند. هرگز چنین چیزی قابل قبول نیست و نباید روی دهد. بارزانی‌ها چرا به زنان روستایی تجاوز می‌کنند؟ برای آنکه بچه‌هایشان از نسل بارزانی باشند و وارد صفوف آن‌ها شوند. این موضوع مهمی است. قبلا هم به آن اشاره کردم؛ زندگی اجتماعی بدون بچه و فرزند نمی‌شود؛ ولی ما از شخصیت پیشاهنگ و رهبریت بحث می‌کنیم. اگر تو خودت را رهبر محسوب می‌کنی، چطور می‌توانی بگویی «بگذار بچه‌های یک ملت بمیرند اما بچه و نسل بارزانی زیاد شود»؟!

و اما نکته‌ای دیگر؛ فکر کنم یکی از برادران مسعود بارزانی به نام «دلشاد» که در اروپا به سر می‌برد گفته است: «کوردبودن و کوردگرایی خوب است؛ اما این چیزی که درباره‌ی آن بحث می‌شود از نظر مسعود تنها مثل کهنه‌پارچه‌ای در زیر کفش است». تکه‌ای کهنه‌پارچه چه معنایی دارد؟ زیر پا یعنی چه؟ بهتر است که چنین کوردگرایی و کوردبودنی وجود نداشته باشد و نابود شود. اگر شخصیت‌اش برده نبود او را می‌پذیرفتیم و می‌گفتیم: «بگیر! مانند یک کهنه‌پارچه کفش‌هایت را با آن تمیز کن». اما این مرد دچار سقوط و تباهی شده است؛ افراد خانواده‌ی بارزانی به همه چیز مردم دست‌درازی می‌کنند؛ به زور خود را تحمیل می‌کنند و زورگویی می‌کنند؛ یکی از آن‌ها تجاوز به دختران مردم را می‌پذیرد و می‌گوید: «بگذار بارزانی‌ها زیاد شوند»؛ یکی دیگر از آن‌ها می‌گوید: «کوردبودن و کوردگرایی کهنه‌پارچه‌ای زیر پای مسعود است». ارزش‌های خلق را این‌طور می‌شناسند و به آن احترام می‌گذارند! اگر رهبر این‌گونه باشد و نحوه‌ی احترام گذاشتن او به خلق این‌طور باشد، آن‌گاه ملت و میهن دوستی نابود می‌شوند.

نکته‌ی دیگر، مسئله‌ی معامله و تجارت است. اگر روشنفکر باشی، باز هم تو را می‌خرد و می‌فروشد؛ اما چرا؟ برای اینکه روابط خودش را با مردم برقرار و تنظیم نماید. اگر از توان و نیرویی برخوردار باشی، می‌خواهد تو را بخرد؛ برای آنکه خودش نیرومند شود و پشتیبانی‌ای به‌دست بیاورد. اگر دیپلمات باشی و زبان خارجی بدانی، تو را می‌خرد و می‌فروشد تا با آمریکا و دولت‌های دیگر رابطه برقرار سازد.

موضوع دیگری که در PKK علیه آن ایستادم، درباره‌ی مسئله‌ی زن است. به آن رفیقی که کمی پیشتر درباره‌اش صحبت کردم گفتم: «در راه زن و چند بچه چرا حزب و سازمان را نادیده گرفتی؟ سر جای خودت بنشین». آیا چنین چیزی می‌تواند در داخل حزب روی دهد؟ من از او می‌خواهم شخصیتی ملی-میهنی باشد و کار و مبارزه‌ی سیاسی انجام دهد؛ اما او می‌رود و به موضوع چند بچه مشغول می‌شود! ما آن رفیق را به سمت خودمان جذب کردیم و از آن وضعیت نجاتش دادیم؛ اما آن زن همراه خانواده‌اش نزد دشمن رفت. دشمن می‌گفت: «بیاید تا خانه‌ای برایش درست کنیم». من هم نامه‌ای برای آن رفیق نوشتم و به او گفتم: «تو نمی‌توانی انسان چندان بدنهادی باشی؛ شخص نبایستی به خاطر یک زن این‌طور رفتار کند؛ از او دست بکش. به زن احترام بگذار؛ اما هم تو و هم زن بایستی از آن رفتار و اعمالی که زمینه‌ی سازمان را برهم می‌زنند دوری کنید. خودت را از لحاظ سازمانی و کار و فعالیت سیاسی قوی کن؛ نسبت به خودت بی‌اعتنا نباش. نه به خاطر خانواده و زن و بچه بلکه بایستی در راه خلق و میهن مبارزه کنی. عضویت در PKK مهم است؛ جایگاه و اولویت آن پیش از عشیره و خانواده و بچه است. اگر در PKK پیش از هر چیز بگویی «بچه‌ام، زنم، خانواده‌ام» آن‌وقت پیروزی حاصل نخواهد شد». این نکته بسیار مهم است. این وضعیت در جامعه‌ی کورد بسیار رایج است. بله! مبانی رهبریت ما این‌ها هستند.

گفته‌هایم را اشتباه درک نکنید. خانواده و رابطه و بچه را انکار نمی‌کنم. چیزی که مهم است، درک ایدئولوژیک است؛ زیرا ایدئولوژی بسیار اهمیت دارد. ایدئولوژی خانواده‌ی ملا مصطفی چه بود؟ درک نمودن ایدئولوژی آن‌ها بسیار مهم است. در اینجا هم به رفقایم گفتم: می‌توانید بروید و ازدواج کنید. اما آن ایدئولوژی، انسان را می‌کشد و نابود می‌کند. پس از آنکه ایدئولوژی خانواده‌ی بارزانی را کُشتی، هر کس هر چه می‌خواهد انجام دهد؛ آن‌وقت هر طور دلت می‌خواهد عشق بورز و ازدواج کن. بله! شیوه‌ی من این‌گونه است. نمی‌توان به خاطر خانواده، بچه و زنان، «حزب و سرنوشت خلق» را به بازی بگیری. زیرا این کار باعث مغلوب شدن و شکست گردیده است.

خانواده‌گرایی و ایدئولوژی خانواده‌ی ملا مصطفی باعث ازهم‌گسیختن و متلاشی شدن خلق کورد شده است. اینکه به شیوه‌ای آگاهانه خائن است یا ناآگاهانه برای ما مهم نیست. اگر به مانع و بازدارنده‌ای مبدل شود هیچ تفاوتی ندارد. رئیس یک قبیله‌ی مربوط به سی‌چهل سال و حتی صد سال پیش را رهبر خود قرار داده‌ای، آیا این‌طور می‌توانی صاحب جایگاه سیاسی و دولت بشوی؟ آیا رهایی ملی امکان‌پذیر می‌شود؟ خیر! زیرا هیچ فکر و اندیشه‌ای درباره‌ی دولت و خلق ندارد. حتی اندیشه‌ای در زمینه‌ی عشیره‌گرایی یا اندیشه‌ای درباره‌ی دین هم ندارد. تنها به

فکر آن است که چطور خانواده‌اش را گسترش دهد. می‌گوید همه چیز از آن من باشد؛ هرچقدر خانواده‌اش بزرگ باشد به همان اندازه هم ریاست می‌کند؛ این تنها مختص به خانواده‌ی ملا مصطفی نیست، بلکه خصوصیت و ویژگی جامعه‌ی کورد است.

به همین دلیل، در PKK علیه این تفکر ایستادم. چون سرشت این ایدئولوژی بدین گونه است و در میان کوردها چیره و غالب است. این مورد تنها در میان شما بروز نکرده، بلکه در میان صفوف ما هم چنین چیزهایی رخ داده‌اند. این موضوع مهمی است و از آن دسته موضوعات و مسائل اصلی است که بایستی تجزیه و تحلیل شوند. اگر راه و روش ویژه‌ای در پی نمی‌گرفتیم، پریشان حال می‌شدیم. به همین دلیل هم خیلی به این موضوع می‌پردازیم. ما هم دچار موضوعی از این دست شدیم. ما برای آنکه «کثیره ییلدرم» را جذب کار و فعالیت سازمان کنیم با او ارتباط برقرار نمودیم. اما احتمال رابطه‌ی آن زن با دولت را در نظر گرفتیم؛ به همین خاطر بسیار مواظب و هشیار بودیم. نکته‌ی دیگری هم وجود داشت؛ اگر آن زن و خانواده‌اش را مبنا قرار می‌دادم، کار و مبارزه‌ی سیاسی‌ام متوقف می‌شد. می‌خواستند مسئله‌ی کورد و آرمان ملی کوردها را زیر پا بگذارم و اعتبار رفقای خودم را هم خدشه‌دار کنم. در آن زمان خواهان آن بودند که قدم به قدم خانواده‌ام را به خدمت دشمن درآورم. به این شیوه او می‌خواست خانواده‌ی خودش را به جایگاه رفیعی برساند و رفقای مرا هم کوچک و بی‌ارزش کند. حزب‌مان را تحقیر می‌کرد و می‌خواست به عقب‌نشینی وادارد. همچون گذشته، بازهم کوردستان را به دشمن تسلیم می‌کرد.

ابراهیم احمد: آزادی و رهایی کوردستان تنها از طریق پایبندی فرد و شخصیت با میهن امکان‌پذیر می‌شود. با هیچ شیوه‌ی دیگری نمی‌شود. بزرگ‌ترین عشق، عشق به میهن است. افزایش دادن تعداد زنان و مردان و بچه‌های کورد، به معنای افزایش دادن تعداد برده‌هاست. زیرا خلق کورد خودش برده است، وقتی تعداد جمعیت آن را زیاد می‌کنیم، به معنای آن است که تعداد برده‌ها را زیاد کرده‌ایم؛ بایستی به سرزمین و آزادی میهن پایبند بود؛ پس از رهایی میهن می‌توانیم هر چیزی را چاره‌یابی و حل کنیم. عشق راستین آن است که این برده‌ها را آزاد کنی.

عبدالله اوجالان: بله استاد! این حرف شما درست است. به همین خاطر مسائل و مشکلات، پیچیده و دشوارند. خانواده‌ی بارزانی به کناری، این مشکل سخت درون خود PKK هم هست. هر کسی می‌خواهد طبق شیوه‌ی زندگی قدیمی، زندگی کند. برخی از زنان و مردها برای میل و لذت یک‌ساعته‌ی خودشان می‌خواهند که حزب دچار شکست بشود. درباره‌ی وضعیت آن رفیق صحبت کردم؛ به خاطر یک زن تمام مسائل مربوط به میهن و حزب و مبارزه را به کناری می‌نهد. نه تنها آن رفیق، حتی خواستند مرا هم گرفتار چنین وضعیتی کنند. دیدم که فاطمه (کثیره ییلدرم) با کینه و نفرت عظیمی به حزب حمله می‌کند؛ نسبت به شیوه‌ی روابط حزب، بی‌احترامی بزرگی

می‌کند؛ به جای مسئله‌ی کوردستان، به‌طور مداوم مسائل فردگرایانه را مطرح می‌کند. به همین خاطر فوری گفتم که این باعث شکست و نابودی ما می‌شود. می‌خواست مرا به خودش وابسته گرداند. به همین خاطر راهکارها و تدابیری در پی گرفتم؛ روزانه به محاسبه و سنجیدن اوضاع می‌پرداختم. ماهیت این زن چیست؟ چگونه رابطه‌ای با خانواده دارد؟ این خانواده رابطه‌اش با دولت چیست؟ نتیجه‌ای که به آن دست یافتن این بود: اگر من مرد بودن کورد سنتی و مردانگی کلاسیک را در شخصیت خودم نکشم، نمی‌توانم PKK و هویت خواهی کورد را به پیش ببرم. ضرورت این را دریافتیم که در مقابل این واقعیت زن، PKK را توانمند و قوی گردانیم. برای من آشکار گردیده که اگر قوانین مرسوم و قدیمی مربوط به زن را نشکنیم و از میان برنداریم، نه حزب باقی می‌ماند و نه کورد بودن.

البته در درون حزب مان، دیدگاه و رفتار اینچنینی در شخصیت برخی از رفقایمان نمود پیدا کرد. برادرم عثمان هم چند دختر را در اطراف خود جمع کرده بود؛ به اینجا آمدند و آن‌ها را دیدم. متوجه شدم که او هم می‌خواهد چنین کارهایی انجام دهد. آن رفیقی که درباره‌ی او صحبت کردم در سال ۱۹۸۰ چنین کرد، عثمان هم در اوایل سال ۱۹۹۰ دیدم حزب مان از دست می‌رود. همچنین رفاقت و برادری مرا درک نمی‌کند. به او گفتم: «همان‌طور که خودت هم می‌دانی اولین عصبان من در برابر پدر و برادر و خانواده بود». اما دیدم نمی‌خواهد بفهمد و در جواب می‌گوید: «من در میدان‌های جنگ بوده‌ام، شهرتی به هم زده‌ام، هر کس مرا می‌شناسد و جایگاه بزرگی پیدا کرده‌ام». درباره‌ی من هم می‌گوید: «در وضعیت بسیار دشواری به سر می‌برد؛ حتی نمی‌تواند نفس هم بکشد». رفت و تحت کنترل و نفوذ قدرت به‌دستان جنوب کوردستان قرار گرفت. هر چه به او می‌گوئیم، برعکسش را انجام می‌دهد. به او گفتیم: «تو می‌توانی روابط و حتی توافقاتی را با طالبانی گسترش بدهی»؛ اما او می‌خواهد رابطه با بارزانی را گسترش دهد. مسعود بارزانی هم می‌خواهد از طریق او بازی و دسیسه راه بیاندازد. وقتی هم که او را آگاه می‌کنیم، می‌گوید: «چرا نمی‌خواهید آدم بزرگ و مطرحی بشوم». می‌خواهد قانون کورد بودن قدیمی و کلاسیک را به ما تحمیل کند؛ می‌خواهد طوری تصمیم بگیریم که راه برای ازدواج او گشوده شود. مسعود بارزانی هم می‌خواهد او را فریب بدهد. اما او هم انگار خودش را یک شخصیت نیرومند محسوب می‌کند.

البته ما به این موضوع پرداختیم و آنچه ضروری بود را انجام دادیم؛ در چارچوب سازوکارهای سازمانی، دادگاهی شد و مجازات لازم برایش تعیین شد. به همین دلیل بارزانی می‌گوید: «بینید! آپو می‌خواهد برادر خودش را بکشد». بی‌گمان چنین چیزی مطرح نیست و واقعیت ندارد. ما تنها می‌خواهیم به مسائل حزب بپردازیم و مبارزه در راه آرمان ملی را نیرومند سازیم. و او روابط

خانوادگی و فئودالی را تحمیل می‌کند. حتی به یکی از رفقای دختر گفته بود: «بیا با هم فرار کنیم». همچنین می‌گوید: «یکی از خواهرهایمان در شمال کوردستان است؛ بگذار به او بگوییم بیاید مسئول زنان شود». این قضیه را هم به خاطر آن مطرح می‌کند تا دیدگاه‌های انحرافی خودش درباره‌ی زنان را لاپوشانی کند. به همین دلیل بلافاصله این وضعیت را تحلیل کردیم و گفتیم این شخصیت کورد قدیمی و سنتی است و همه چیز آشکار شده است. تفاوت ما با کورد کلاسیک این بود که وقتی کار سازمانی می‌کردیم، روابطمان را با دختران و پسران خانواده‌ای که با خانواده‌ی ما خصومت داشتند گسترش دادیم. بله! خودمان را به این شکل رشد دادیم و بزرگ شدیم.

وقتی عثمان چنین کرد، صریح و آشکارا به او گفتیم: «برادری و رفاقت تو مطابق نگرش جامعه‌ی قدیم است؛ و این در PKK بزرگ‌ترین خطر است». همچنین به او گفتیم: «می‌خواهی صاحب زن و بچه بشوی؛ اما چنین بچه‌ای مثل آن گوجه‌فرنگی‌ای است که در زمین خشکیده‌ای پرورش یابد». همان‌طور که استاد اشاره کردند، این هم به معنای افزایش دادن تعداد برده‌هاست؛ برده هم هیچ ارزشی ندارد؛ زن مزبور نیز در مسیر خیانت قرار دارد.

«علی حیدر قیطان» یکی از رفقای بسیار دلسوز ماست؛ در یکی از صحبت‌هایش می‌گفت: «حضرت عیسی گفته است که اگر می‌خواهید عیسی را دوست بدارید، باید دست از عشق به زنان بردارید». ولی اما در PKK مقوله‌ی عشق را رشد دادیم و به آن تعالی بخشیدیم. عشق در PKK تعالی دادن انسان است؛ تعالی دادن از راه سیاست است. یعنی این تعالی دادن و به جایگاهی بزرگ رساندن، به شیوه‌ی قبیله‌گرایی ابتدایی و خانواده‌گرایی بارزانی نیست. این تعالی دادنی است از راه قهرمانی؛ تعالی دادنی است از راه گرایش ملی‌خواهانه، میهن‌دوستی و عشق به خلق.

اگر انسان در خدمت خلق و میهن خودش باشد، ارزشمند است. حزب هم ارزش فراوانی برایش قائل خواهد بود. به همین خاطر گفتیم لازم است نگرش قدیمی مربوط به عشق و مردبودن و بزرگی به کناری گذاشته شود. مطمئناً وقتی عشقی چنین عظیم آفریده شود، خطر باقی نمی‌ماند و از بین می‌رود. آن وقت میهن‌دوست و حتی ژنرال خواهی شد؛ می‌توانی تا آخرین حد، سربازانت را دوست داشته باشی؛ جوانمرد خواهی بود و تا آخرین نفس، همراه حزب خواهی بود. در اینجا عشیره‌گرایی و منطقه‌گرایی وجود ندارد؛ بلکه ملی‌بودن و گرایش ملی‌خواهانه وجود دارد. در PKK جایی برای عشیره‌گرایی و بخش‌گرایی و منطقه‌گرایی وجود ندارد. در حزب، تنها خلق و ملت و انسانیت وجود دارد. در جنگ و مبارزه هم تنها قهرمانی وجود دارد. اگر چنین کوردبودنی را بیافرینی، کوردستان را رهایی خواهی بخشید. اگر تو راستی و حقیقت را مسلط و مستقر گردانی، هر کس هر چه می‌گوید بگذار بگوید، هر کاری انجام می‌دهد بگذار انجام دهد،

دیگر تنها راستی و حقیقت جریان خواهد داشت. اگر این چهار اصل مهم را اجرا کردی، دیگر پیروزی و موفقیت دست یافتنی می‌شود.

حالا چرا مسعود بارزانی علیه ما می‌جنگد؟ حتی چرا در PKK هم مبارزه‌ای این‌چنینی وجود دارد؟ این رویارویی و مبارزه‌ی میان جامعه‌ی جدید و جامعه‌ی قدیمی است. یعنی نبرد طبقاتی‌ست. جامعه‌ی قدیمی را درهم می‌شکنیم و شخصیت جدیدی را می‌آفرینیم. قطعا در PKK گام‌هایی در این جهت برداشته شده است. پیروزی رهبری و اعضای PKK وابسته به این چهار نکته‌ای است که به آن‌ها اشاره کردم. موارد دیگر چندان مهم نیستند؛ این مهم نیست که چند نفر از ما حمایت می‌کنند و چقدر پول داریم و اسلحه‌هایمان چه هستند و چقدرند؛ همچنین این هم مهم نیست که روابطمان تا چه حد گسترده‌اند؛ مهم رهبریت است؛ اگر رهبریتی راستین ظهور کرد، آن‌وقت همه‌ی موارد دیگر حل می‌شوند.

استاد ابراهیم احمد گرانقدر، آیا می‌توانید نکاتی را هم درباره‌ی بعد از سال ۱۹۷۵ بیان کنید؟ در مورد اتحادیه‌ی میهنی کوردستان (YNK) صحبت کردید؛ فکر کنم آن مرحله، مرحله‌ی تازه‌ای بود. مرحله‌ای بود که دارای جنبه‌ی ملی و خلقی و سیاسی خاص خودش بود. ناگزیر بود که به سمت ساختاری این‌چنینی گذار کند. رهبری اتحادیه‌ی میهنی کوردستان، در مرحله‌ی بسیار سخت و حساسی پدید آمد. در چنان مرحله‌ای پا به میدان می‌گذارد که در یک طرف آمریکا هست و در طرف دیگر شوروی؛ همین‌طور ایران و دولت‌های دیگر هم هستند. می‌بینیم که در آن موقع ساختار رهبری اتحادیه‌ی میهنی کوردستان، فئودال و عشیره‌گرا نیست؛ میهن‌دوستی در آن یافت می‌شود؛ تا حدودی نیز به روی سوسیالیسم و ملی‌خواهی گشوده بود. اما عرصه‌ی تحرک و جنبش، بسیار تنگ و محدود بود. بارزانی، اتحادیه‌ی میهنی کوردستان را به منطقه‌ی سوران محدود کرده است. همچنین از یک سو رژیم عراق، از سوی دیگر ایران و از یک طرف دیگر هم کمونیست‌ها حضور دارند. در چنین وضعیتی بسیار دشوار است که به شیوه‌ای مستمر و روزانه تاکتیک‌هایی در پی گرفته شوند و پیاده گردند.

شخص اگر استاد ابراهیم احمد و جنبش مام جلال را نشناسد، ممکن است به سمت تحلیل و ارزیابی غلطی سوق پیدا کند. اینکه چرا این‌طور رفتار کردید قابل درک است؛ شرایط عینی و بیرونی اجازه نمی‌دهد؛ سازمان‌تان تا حدودی ناچار است که این‌طور رفتار و حرکت کند؛ اما بعدا بسیار محدود و کم‌دامنه می‌شود. در چنان حالتی لازم است اقداماتی انجام شود. وقتی شما را در تنگنا قرار داده‌اند، خواسته‌اید که به شمال کوردستان یا شرق کوردستان بروید. اما امکان و توان لازم را نداشته‌اید. به‌عنوان نمونه علی عسکری و رفقاییش در ناحیه‌ی «چله» از توابع منطقه‌ی «حکاری» شهید شدند. آیا ترور کردن آن مبارزان، هیچ رابطه‌ای با میهن‌دوستی دارد؟ هدف

آن‌ها از آمدن به منطقه‌ی به‌دینان این بوده که مبارزه و مقاومت عظیمی را در راه ملت کورد گسترش بدهند. هدف دیگری نداشتند؛ حقیقت همین است. وقتی هم که در خاک ایران بودید چیزهای خوب و ارزنده‌ای را برای کوردهای شرق کوردستان خواستار شدید؛ اما در آنجا به شما امکان و فرصت ندادند. به به‌دینان آمدید، به شما ضربه زدند و رفقایان کشته شدند. به ایران رفتید، محکوم و دستگیر شدید.

یعنی نکته‌ای که روشن می‌شود این است که: رهبری اتحادیه‌ی میهنی کوردستان نتوانست بین شمال و جنوب کوردستان اتحاد برقرار کند. اگر انقلاب شمال کوردستان نباشد، شما نمی‌توانید کاری انجام دهید و به نتیجه برسید. هر اقدامی که انجام دهید و درست هم که باشد، جنوب کوردستان به تنهایی نمی‌تواند کاری انجام دهد. شما این را خیلی بهتر از من می‌دانید. این حقیقتی است که لازم است به‌طور عمیق و گسترده درباره‌اش بررسی و گفتگو صورت گیرد. اگر انقلاب در شمال کوردستان یک قدم رو به جلو بردارد، آن‌گاه در جنوب پنج قدم رو به جلو خواهد رفت؛ اگر انقلاب در شمال کوردستان به پیروزی برسد، آن‌گاه جنوب میهن‌مان دولت تشکیل خواهد داد یا به‌عبارتی به پیروزی نهایی دست پیدا خواهد کرد. این‌ها نظرات صحیحی هستند. از این پس دیگر، ارتباط و توافق در کوردستان تحقق می‌یابد و گسترش پیدا می‌کند. بی‌شک انتقاداتی هم وجود خواهد داشت. چون اگر انتقاد و مشکل و اختلافی وجود نداشته باشد، رشد و پیشرفتی هم وجود نخواهد داشت.

شخصیت فرد کورد به تازگی در حال آفریده شدن است. دموکراسی و جنبه‌ی ملی کوردها به تازگی در حال بنیان‌گذاری و شکل‌گیری است. این‌ها نکات مهمی هستند. هر چیز از راه برادری حل و فصل نمی‌شود. در وضعیت همزیستی و مبارزه هم شروط بسیاری وجود دارد. بایستی به‌خوبی بدانی که در کدام مرحله دوستی برقرار کنی و در کدام مرحله بجنگی؛ یعنی باید جنبه‌ی میهن‌دوستی را به‌خوبی مد نظر داشته باشی. همچنین باید مسئله را «برادرکشی» تلقی نکنی و از چنین زاویه‌ای به آن نگاه نکنی. زیرا مسئله‌ی یادشده، یک مسئله‌ی ملی و اجتماعی است. برخی مواقع همپیمانی و توافق صورت می‌گیرد؛ گاهی هم توافق زیان‌بخش است. بایستی طبق منافع خلق، ارزیابی کنی و موضع خودت را مشخص کنی. گاهی اوقات، توافق و همپیمانی همه‌ی ما یعنی ملت کورد را نیرومند می‌سازد. اما همپیمانی‌ها و توافقاتی که بارزانی با دولت‌های مختلف انجام می‌دهد، خلق را دچار زیان و شکست می‌گرداند. به‌عنوان نمونه آشکارا می‌گوید: «در راه خانواده‌ام بمیرید». همچنین غیر از خانواده‌اش هیچ چیزی دیگری برای او اهمیت ندارد.

یکی از وظایف کنگره‌ی ملی-میهنی کاستن تفاوت‌های ایدئولوژیک است

رابطه با دولت‌ها بایستی در خدمت همه‌ی خلق باشد. روابط اگر در خدمت همه‌ی خلق باشد، رابطه‌ای درست است. ما در اینجا در حال موجودیت بخشیدن به ملت کورد هستیم. بنابراین همه چیز در خدمت منفعت خلق خواهد بود. این روابط تنها در خدمت خلق کورد نیست؛ بایستی در خدمت تمام خلق‌ها باشد. ما هم به برقراری و توسعه‌ی روابط می‌پردازیم؛ اما این روابط در خدمت خلق کورد قرار می‌گیرند؛ این نیز به معنای موفقیت‌کنگره‌ی ملی است. کنگره‌ی ملی کارش چیست؟ به طرح‌ریزی استراتژی کوردستان می‌پردازد. به بررسی تاریخ کوردستان می‌پردازد، به تاریخ ملی می‌پردازد و طبق آن عمل می‌کند. یعنی به تاریخ مزدوران، آغا و ارباب‌ها، عشیره‌گرایان و ملایان نمی‌پردازد؛ بلکه به تاریخ خلق می‌پردازد و آن را بررسی می‌کند. تاکنون ملا و میر و ارباب و آغای بسیاری پا به عرصه گذاشته‌اند؛ اما دیدگاه بسیار محدودی داشته و تنگ‌نظرانه برخورد کرده‌اند. هر کدام در بخش و منطقه‌ی محدودی ابراز وجود کرده‌اند اما به مرحله‌ی ملی شدن نرسیده‌اند.

خلق کورد به تازگی صاحب تاریخ می‌شود. کنگره‌ی ملی چیست؟ این کنگره منافع خلق کورد را تعیین می‌کند و از آن‌ها حفاظت می‌کند. در گذشته میرنشین‌هایی تأسیس شدند، اما تاریخ‌مان شکل نگرفت. چرا توان اندیشیدن و تفکرمان محدود است؟ چون هر کسی خودش را مرکز کوردستان تصور می‌کند. کوردستانی تقسیم‌شده به چهار بخش و وجود مراکز جداگانه، موانعی در برابر ملت‌شدن هستند. خلق مانند روح و بدن است؛ یکپارچه است. این بدن نیز به مغز نیاز دارد. اکنون هیچ کسی نمی‌تواند کوردها را انکار کند. به‌عنوان یک خلق، دارای موجودیت هستند. اما از مرکز یا مغزی که آن‌ها را راهنمایی و هدایت کند، محروم‌اند. به‌عبارتی مانند بچه‌هایی بسیار تُخس و حرف‌نشنو هستند که هر کدام در گوشه‌ای سروصدایی راه انداخته‌اند. در حال حاضر وضعیت این‌طور است.

کار و فعالیت مشترک‌مان در راستای تأسیس کنگره‌ی ملی-میهنی است. و این برای کوردها نقش مغز را ایفا می‌کند. منافع این خلق در دنیا چه هستند؟ منافع داخلی چه‌اند؟ منافع خلق کورد در جهان چیست و چه سودی برای جهان دارد؟ این یک مسئله‌ی استراتژیک است. تنها از راه تعیین استراتژی روشن می‌شود. استراتژی، یک مسئله‌ی ملی است. یعنی مسئله‌ی نیرویی نظامی یا مسئله‌ای سیاسی هم نیست. کنگره محل تصمیم‌گیری است، در آنجا تصمیمات لازم را اتخاذ کنید. می‌توان آن را مجلس کوردها یا اتحادیه‌ی ملی کوردها نامید؛ هم تصمیمات کوچک و هم بزرگ را می‌تواند به‌شکل مناسب و مستقلی اتخاذ کند. تصمیماتی که گرفته می‌شوند، تصمیمات همه‌ی خلق کوردستان خواهند بود. هر کسی علیه این تصمیمات بایستد و با آن‌ها مخالفت کند، دشمن ملت کورد و خلق کوردستان است. آن‌هایی که دوست کوردها هستند باید

منافع ملت کورد را در نظر بگیرند و بر مبنای آن رفتار کنند. آن وقت روشن می شود که چه کسی علیه تو می ایستد و چه کسی پشتیبانی ات می کند. تصمیماتی گرفته می شود و این تصمیمات از لحاظ عملی به اجرا درخواهند آمد. نظارت هم صورت می گیرد تا مشخص شود که از لحاظ اجرایی از این تصمیمات پیروی می شود یا نه. سه ماه پس از اخذ تصمیم، بار دیگر جلسه برگزار می شود.

در جلسات و نشست های کنگره ی ملی- میهنی، تصمیم اتخاذ می شود. کنگره، برای ملت کورد یک ضرورت است. به تصمیمات ملی نیاز وجود دارد؛ و برای اینکه از لحاظ عملی این تصمیمات اجرا شوند، نیروی نظامی لازم است. در اینجا هر کسی در روند تصمیم گیری حضور دارد؛ کسی نباید بگوید: «من رئیس ام». چون در آن صورت اتحاد به وجود نمی آید و پشتیبانی لازم برای تصمیم گیری شکل نمی گیرد؛ آن وقت دیگر اتحاد ملی پدید نمی آید و جنبش نیز پیشروی نمی کند. و در چنین حالتی، به خلق زیان و آسیب وارد می شود، عشیره گرایی و منطقه گرایی تقویت می شوند و دشمن و شخصیت وابسته به دشمن نیرومند می گردد؛ این نیز به معنای ازدست رفتن همه چیز است. به همین دلیل می گویم لازم است که این اتحاد در همه ی نقاط و روستاهای کوردستان گسترش یابد و در همه جا اشاعه داده شود. همچنین برای آنکه هر کس مطابق میل خود رفتار نکند، به یک نیروی نظامی نیاز هست. وقتی چنین تدابیر و راه و شیوه ای در پی گرفته شود، آن گاه مبارزه ی ملی به پیروزی می رسد و خلق هر چهار بخش کوردستان در آن جای می گیرند و به این شکل به اتحاد ملی دست پیدا می کنیم. و به این ترتیب از کاستی ها و تخریباتی که تاکنون وجود داشته اند، جلوگیری خواهد شد.

استاد! شما در زمینه ی این طور کارها آگاهی و مهارت دارید؛ این خواسته ی شما هم هست.

درباره ی این مسئله چه نظری دارید؟

ابراهیم احمد: چنین گردهم آیی و نشستی، یعنی کنگره ی ملی- میهنی، موردی بجا و صحیح است و بسیار اهمیت دارد. کنگره ی ملی- میهنی در جهت نمایندگی خلق کورد، رساندن صدایش به گوش جهانیان، پیشبرد روابط با خارج، و مقابله با آنهایی که سردرگم اند و دنبال موارد ناچیز و بی ارزش افتاده اند و ضد منافع خلق کورد عمل می کنند، یک ضرورت است. از طرف دیگر، چنین کنگره ای برای میانجی گری بین احزاب و سازمان های کورد، نزدیک سازی آرا و نظرات آن ها و برقراری روابط در میان شان، و نیز حل و فصل کردن مسائل و مشکلات، بسیار اهمیت دارد. همچنین لازم است هم در داخل و هم در خارج، خلق کوردستان را نمایندگی کنند. بایستی نقش استراتژیک خود را ایفا کنند. لازم است برای کوردها به یک نیروی پُر نفوذ مبدل شوند. از این تصمیماتی که در راستای منافع خلق کورد می گیرند، بایستی هم به لحاظ

عملی پیروی کنند و هم صیانت نمایند. یکی از کاستی‌های مهمی که مشاهده کرده‌ام این است که جنبش‌های خلق کورد از دهه‌ی چهل به این طرف، از چنین نهاد و دستگاهی محروم بوده‌اند. اکنون زمان آن فرا رسیده و بایستی با شتاب به تشکیل آن پردازیم.

عبدالله اوجالان: بی‌گمان عدم تشکیل چنین نهاد و دستگاهی از دهه‌ی چهل به این سو، یکی از کاستی‌های بزرگ جنبش ملی-میهنی کورد است.

ابراهیم احمد: هنگامی که دشمنان خلق کورد در سال ۱۹۳۷ در سعدآباد با همدیگر توافق کردند و پیمانی تشکیل دادند، همان‌وقت لازم بود که کوردها هم به چنین چیزی بیاندیشند؛ بایستی سازمان‌ها، جنبش‌ها، عشایر و رهبران کورد گردهم می‌آمدند و در برابر این توافق و همپیمانی دشمنان، بین خودشان اتحاد برقرار می‌کردند.

عبدالله اوجالان: بله این نقص و کاستی بزرگی است؛ ولی حالا وضع متفاوت‌تر است.

ابراهیم احمد: بله لازم است سرعت عمل داشته باشیم و شتاب کنیم.

عبدالله اوجالان: به تعویق انداختن درست نیست؛ شخصیت‌ها، افراد مؤثر و صاحب‌عشیره، احزاب و سازمان‌ها همگی بیایند. هرچند اختلافاتی با همدیگر داشته باشیم اما همگی بیایند. حتی اگر یک شخص فقط دارای احساس هویت خواهی کوردی باشد بگذار بیاید و در آن جای بگیرد.

ابراهیم احمد: من هم بدون تردید با نظرات شما موافقم. برای تشکیل کنگره‌ی ملی-میهنی لازم است همه‌ی شخصیت‌ها و احزاب با وجود تفاوت‌ها و اختلافاتی که با هم دارند بیایند و در آن جای بگیرند. همچنین می‌بایست شخصیت‌های میهن‌دوست در آن مشارکت کنند؛ هیچ‌کسی نباید خارج از آن و در حاشیه باقی بماند. یکی از وظایف این کنگره این است که تفاوت‌های ایدئولوژیک را به کمترین سطح برساند و آن‌ها را به هم نزدیک سازد؛ آن‌ها را گرد هم جمع کند و راه‌حلی برای اختلافات میان‌شان پیدا کند.

عبدالله اوجالان: اگر هدف و آرمان همگی آزادی باشد و این کار تاکتیکی برای رسیدن به آزادی باشد، پس لازم است همه‌ی احزاب و شخصیت‌های شناخته‌شده و حتی عشایر و میهن‌دوستان هم در آن مشارکت کنند. بایستی در خصوص سرنوشت خودشان عزم و اراده‌ی تصمیم‌گیری پیدا کنند؛ اگر کنگره و مجلس نداشته باشیم، کسی برای ما ارزشی قائل نخواهد بود. اگر کنگره و مجلس نداشته باشیم، کسی ما را بزرگ و محترم نخواهد شمرد. این نقص و کاستی، مشکل اصلی کوردهاست؛ در واقع شخصیت‌های بسیاری می‌خواهند چنین قدمی برداشته شود. اما برخی از آن‌ها می‌گویند: «بین PKK و خانواده‌ی بارزانی جنگ و درگیری هست». ولی این درست نیست. در این باره چندین بار صحبت کرده‌ام و گفته‌ام: «اگر می‌خواهید

جنگ و درگیری‌های داخلی میان کوردها پایان یابد، کنگره‌ی ملی تأسیس کنید». چون که این جنگ، تنها جنگ میان PKK و خانواده‌ی بارزانی نیست. بلکه جنگ همه‌ی کوردهاست. جنگ اتحادیه‌ی میهنی کوردستان (YNK) هم هست؛ جنگ جنوب کوردستان، جنگ حزب دموکرات کوردستان ایران (PDK. I) و جنگ شمال کوردستان هم هست.

بگذار کنگره‌ی ملی- میهنی درباره‌ی این مسئله تصمیم‌گیری کند؛ ما هم از آن پشتیبانی خواهیم کرد. در مورد بارزانی هم تصمیم‌گیری کنند. بگذار به مسعود بارزانی بگویند: «چرا با فاشیسم ترکیه همراه و متفق شده‌ای؟ رابطه‌ای که با فاشیسم ترکیه برقرار کرده‌ای خدمتی به کوردها نمی‌کند». لازم است مسعود بارزانی هم این را بپذیرد. آن وقت چرا جنگ و درگیری را متوقف نکنیم؟! اگر کنگره تصمیم بگیرد و بگوید: «آپو! کار و فعالیت‌هایت بایستی این طور باشند، جنگ را متوقف کن و به این شیوه رفتار کن»، من هم بلافاصله آن را خواهم پذیرفت. اگر از ما بخواهد که به فدراسیون جنوب کوردستان خدمت کنیم، این درخواست ارزشمندی است و به آن خدمت خواهیم کرد. اگر چنین تصمیمی اتخاذ شود، آن وقت احزاب و جناح‌های جنوب کوردستان نبایستی با فاشیست‌های ترک دوستی نمایند.

برادر، محتاج برادر است. آیا ممکن است یک ژنرال فاشیست ترک به جنوب کوردستان بیاید و علیه دشمنان خلق کورد بجنگد؟ محال است؛ زیرا آن‌ها خودشان دشمن خلق کورد هستند؛ به موجودیت خلق کورد معترف نشده‌اند؛ علیه کوردها می‌جنگند و مشغول جنگ ویژه و پلیدی هستند. اجازه نمی‌دهند که کوردها از کنترل و نظارت‌شان خارج شوند. برقراری رابطه با آن‌ها دوستی نیست؛ بلکه دشمنی است. ملی بودن و گرایش ملی خواهانه علیه این وضعیت به وجود می‌آید و اجازه‌ی چنین روابطی را نمی‌دهد. در حقیقت، این جنگ «جنگ برادر کُشی» نیست؛ بلکه جنگ هویت‌طلبی کوردی علیه اشغالگری است. اگر چنین نباشد، حتی یک قدم در راستای جنگ با کوردها بر نمی‌داریم؛ ممکن نیست و نبایستی به زندگی حتی یک نفر کورد هم آسیب و زیان برسانیم. چرا به مسعود بارزانی فشار نمی‌آورید و وادارش نمی‌کنید که در کنگره‌ی ملی- میهنی شرکت کند؟ او نمی‌خواهد کنگره‌ی ملی تشکیل شود؛ نمی‌خواهد فدراسیون کوردها تأسیس شود. غیر از خانواده‌اش به هیچ چیز دیگری فکر نمی‌کند. تنها دنبال منافع قبیله‌گرایانه افتاده است. باید به او گفت: قدمت نگرش قبیله‌گرایانه‌ی تو به دو تا سه هزار سال پیش برمی‌گردد. لازم است کار کنگره‌ی ملی- میهنی به موفقیت برسد. به خاطر مسعود بارزانی نمی‌توانیم سی- چهل میلیون کورد را قربانی کنیم. آیا امکان‌پذیر است در راه سرنوشت سی- چهل میلیون نفر نتوانیم تصمیمی بگیریم؟ اگر تصمیمی گرفته نشود، مسعود بارزانی در برابر این وضعیت مسئول است؛ توقف جنگ هم وابسته به این قضیه است. می‌خواهم که همه‌ی کوردها در چنین

کنگره‌ای مشارکت کنند. پیشتر به کمال بورقای گفتیم: «اگر می‌خواهی جنگ متوقف شود، این از راه کنگره‌ی ملی امکان‌پذیر می‌شود». شما کنگره‌ی ملی-میهنی تشکیل دهید، دو روز طول نمی‌کشد که جنگ را متوقف می‌کنم. کنگره‌ی ملی کورد هر تصمیمی درباره‌ی این مسئله بگیرد من از آن استقبال می‌کنم و برای اجرایش آماده‌ام. درباره‌ی بارزانی و طالبانی هم هر چه بگوید، می‌بایست همگی‌شان تابع آن باشند و برای اجرایش آماده باشند. چه کسی تابع تصمیم کنگره نیست و برای اجرایش آماده نیست؟ هر کسی که آن را نپذیرد، دشمن اراده‌ی خلق کورد است. کسی نمی‌تواند اراده‌ی خلق کورد را انکار کند. چه کسی از فعالیت کنگره‌ی ملی و تصمیمات آن می‌گریزد و بی‌اعتنایی می‌کند؟ چه کسی از اتحاد کوردها گریزان است و از آن سر باز می‌زند؟ اگر به تصمیم کوردها گوش فرا داده شود، فرصت و امکان تشکیل پارلمان و فدراسیون به‌غایت فراهم است. این‌ها ضروریاتی فوری هستند و زمان آن‌ها کاملاً فرا رسیده است.

ابراهیم احمد: در سال ۱۹۹۲ من و رفیق هاوار با هم گفتگو کردیم و بین خودمان گفتیم که: «بایستی کنگره‌ی میهنی تأسیس شود». همچنین گفتیم لازم است احزاب و شخصیت‌های کورد گردهم آیند و بین خودشان اتحاد به‌وجود آورند. در همان سال ۱۹۹۲ از طریق مام جلال از نظرات برادرم آپو مطلع شدم؛ در آن موقع از مام جلال پرسیدم «ما چنین دیدگاه و نظری داریم، آیا PKK با این تصمیم ما موافقت نشان می‌دهد یا آن را رد می‌کند؟» مام جلال به من گفت: «صددرصد با آن موافقت خواهد کرد؛ این تصمیم و قرار، تصمیم و قرار خودِ PKK هم هست؛ اگر ما چنین کاری را انجام ندهیم، PKK آن را انجام خواهد داد». آن‌طور که دارم می‌بینم، PKK هم‌وغم‌اش این قضیه است و در قیاس با ما، تلاش و فعالیت بیشتری در راه آن انجام می‌دهد. این کاری مهم و فوری‌ست. اکنون در مرحله‌ای قرار داریم که وجود کنگره‌ی ملی-میهنی امری الزامی است و بدون آن نمی‌توان به‌سر برد. در این زمینه برای تلاش و کوشش‌های PKK آرزوی پیروزی دارم.

عبدالله اوجالان: قبلاً شرایط خوب نبود، اما حالا اوضاع و شرایط جهانی هم مساعد است؛

این‌طور نیست استاد ابراهیم؟

ابراهیم احمد: بی‌گمان قبلاً شرایط و اوضاع جهانی مساعد نبود؛ اما حالا بسیار مساعد است. اگر این قدم را برنداریم در پیشگاه خلق کورد مجرم و گناهکار خواهیم بود.

عبدالله اوجالان: هم اوضاع و شرایط داخلی کوردستان و هم اوضاع و شرایط جهانی ما را ناچار از برداشتن چنین گامی می‌کند. اگر چنین گامی برنداریم، نقص و کاستی بزرگی خواهد بود. امروزه هزاران روشنفکر، شخصیت آکادمیک و میهن‌دوست کورد همگی در راستای

چنین گامی به جنبش و جوش و تکاپو افتاده‌اند. زمانش هم اکنون است؛ پس چرا آن را به تأخیر بیندازیم؟! دیدگاه‌ها و نظرات شما را بجا می‌دانیم و ما هم همان دیدگاه و نظر را داریم. استاد می‌گوید: «از دهه‌ی چهل میلادی به بعد بایستی چنین گامی برداشته می‌شد». اگر جنبش کورد از دهه‌ی چهل به بعد موفقیتی به دست نیاورده، علتش عدم شکل‌گیری یک استراتژی است. همگی از تاکتیک بحث کردند و در زمینه‌ی تاکتیک نیز دچار انحراف و کژروی شدند؛ اما چرا؟ زیرا تاکتیک مطابق با استراتژی نبود. وقتی استراتژی‌ای وجود نداشت، دشمنی نمودن قوی‌تر گردید و از هم گسیختگی و تجزیه شدیدتر شد؛ در نتیجه به وضعیتی دچار شدیم که امروز در آن به سر می‌بریم.

جنبش جنوب کوردستان می‌خواهد کاری انجام دهد و گامی بردارد. در شمال کوردستان نیز چنین روندی از دهه‌ی بیست میلادی با قیام «کوچگری» آغاز شد و تا دهه‌ی چهل خواستند که گام‌هایی را بردارند، اما آن‌ها اقداماتی کلاسیک و سنتی بودند. همان‌طور که همه‌ی جنبش‌های کلاسیک و سنتی دچار شکست شدند، آن‌ها هم شکست خوردند. از سال ۱۹۷۵ به بعد در شرق کوردستان خواستند گامی بردارند و کاری انجام دهند. اما تحقق پیدا نکرد. فعالیت و مبارزه تحت نام PDK صورت گرفت و گسترش داده شد؛ استاد ابراهیم احمد نخستین دبیر کل آن بود؛ او به ساختاری تمایل و گرایش داشت که میهن‌دوستی، دموکراسی و انسانیت را مبنا قرار دهد. اما در نتیجه‌ی گرایش‌های ابتدایی و واپس‌گرایانه‌ای که در شخصیت ملا مصطفی نمود پیدا کرده بود، این فرصت‌ها از دست رفتند و به موفقیت نیاچامیدند. با فرارسیدن سال ۱۹۷۵ و پس از آن، با وجود آنکه از صدها هزار پیشمرگه و میلیون‌ها دلار پول و صدها هزار اسلحه برخوردار بودند، اما صرفاً به خاطر درخواست شاه ایران، ملا مصطفی با دست خود، خودش و جنبش کورد را به نابودی کشاند.

پس از آن، اتحادیه‌ی میهنی کوردستان (YNK) تأسیس گردید؛ آن زمان در اوایل تأسیس‌اش دارای ساختاری میهن‌دوستانه و دموکراسی‌خواه بود و به روی سوسیالیسم نیز گشوده بود؛ هرچند اوضاع و شرایط بسیار دشوار بود و فرصت‌ها و امکانات‌شان محدود بود اما خواستند که کاری صورت دهند. از یک طرف، رژیم عراق به رهبری صدام نیرومند می‌شد و از طرف دیگر نیز رژیم ایران مجال و فرصت نمی‌داد. خواستند از منطقه‌ی حکاری عبور کنند و به منطقه‌ی به‌دینان بروند و در آن‌جا دست به مبارزه و فعالیت بزنند، اما علی‌عسکری و رفقایش توسط PDK شهید شدند؛ آن‌ها شهدای کوردستان هستند. کسی که این جنگ‌های اخیر را برپا کرد و آن را هدایت می‌کند بازهم سامی عبدالرحمان است؛ آنچه که در سال ۱۹۷۸ بر سر شهید علی‌عسکری و رفقایش آورد امروز می‌خواهد بر سر ما بیاورد و ما را دچار همان سرنوشت کند.

می‌خواهد ما را هم در منطقه‌ی حکاری از پا درآورد. اما تاکنون نیز این جنگ و مبارزه ادامه دارد؛ این جنگی میان دو حزب نیست؛ بلکه جنگی کاملاً کوردستانی‌ست. شما علی‌عسکری و رفقاییش را می‌شناسید، آن‌ها میهن‌دوست بودند؛ نیروهای موسوم به «قیاده‌ی موقت» وابسته به خانواده‌ی ملا مصطفی و هلی کوپترهای ارتش ترکیه محاصره‌شان کردند و آن‌ها را از بین بردند. یعنی از یک طرف جنبشی میهنی و دموکراتیک وجود دارد که می‌خواهد کاری انجام دهد، و از طرف دیگر نیز خانواده‌ی ملا مصطفی وجود دارد که به این جنبش اجازه نمی‌دهد و با آن دشمنی می‌کند. به همین خاطر این جنگ، نمی‌تواند و نباید هم «برادرکشی» نامیده شود. جنگ میان ما و PDKی عراق جنگ «برادرکشی» نیست.

امروزه هم از نظر شرایط خارجی و هم شرایط داخل کوردستان، فرصت اینکه فدراسیونی در کوردستان تشکیل شود بیشتر شده است؛ زمینه و فرصت مساعد فراهم آمده تا در همه‌ی بخش‌های کوردستان گام تاریخی برداشته شود؛ هیچ چیز مانند گذشته نیست. این انقلابی که در شمال کوردستان گسترش بخشیده‌ایم، فرصت عظیمی‌ست. اما مسعود بارزانی می‌گوید: «بگذار فدراسیونی دموکراتیک به وجود نیاید و هر کسی در خدمت منافع من باشد». دولت ترکیه نیز همین را می‌خواهد؛ به همین خاطر می‌گویند: «بایستی فدراسیون خلق در جنوب کوردستان تشکیل نشود و از راه همپیمانی با PKK انقلاب صورت نگیرد». بارزانی هم می‌گوید: «بسیار خوب، می‌پذیرم». در همین اواخر خبر به ما رسید که مسعود بارزانی تسلیحات زیادی از ترکیه دریافت کرده است؛ به همین خاطر این جنگ، جنگی علیه کوردها نیست، بلکه جنگی علیه فاشیسم ترک است. یکی از طرفین جنگ، فاشیسم ترک و مسعود بارزانی است و طرف دیگر نیز وطن‌دوستان و میهن‌پروران کورد هستند.

نه تنها برای متوقف کردن این جنگ، بلکه برای چاره‌یابی همه‌ی مسائل و مشکلات خلق کورد بایستی چنین گامی برداشته شود. چنین گامی، یک گام ملی‌ست و فراتر از احزاب است؛ یعنی فراتر از استراتژی همه احزاب است. گامی به سوی کنگره‌ی ملی-میهنی، به معنای گامی در راستای استراتژی میهنی‌ست. تا به امروز بارها دیده شده که یک حزب تنها و منزوی باقی مانده و دچار ضرر و زیان شده است. اگر احزاب در چنین اتحادی جای نگیرند، به پایان کار خود می‌رسند و از بین می‌روند. مسعود بارزانی هم اگر در کنگره‌ی ملی-میهنی جای نگیرد، دچار زیان بزرگی خواهد شد. برای برداشتن چنین گامی، زمان بسیار مساعد و مناسب است. از هم‌اکنون سه چهار دولت آن را تأیید می‌کنند و می‌پذیرند. خلق کورد نیاز عاجل به چنین ساختار و نهادی دارد. به واسطه‌ی انقلاب، خلق کورد به‌پا خاسته است؛ میلیون‌ها تن از فرزندان خلق کورد آماده‌اند از کنگره‌ی ملی-میهنی پشتیبانی کنند. به همین خاطر کسی نمی‌تواند بگوید

شرایط مناسب و فراهم نیست.

این منطق که می‌گوید «جنگ را متوقف کنید، صلح کنید، بعد کنگره را تأسیس کنید»، منطق صحیحی نیست. هر چند مشکلات و موانع و اختلافاتی وجود داشته باشد، اما همگی این‌ها از طریق کنگره‌ی ملی حل می‌شوند. کنگره‌ی ملی- میهنی برای چاره‌یابی و حل چنین مسائل و مشکلاتی است. من هم با فراخوان استاد موافق هستم. در راه کورد و هویت‌خواهی کوردی زحمات فراوانی کشیده است. اکنون گردهم آمده‌ایم؛ این اتحادمان گام مهمی برای خلق کورد است؛ باور داریم که بر همین مبنا نیز کنگره‌ی ملی- میهنی را تأسیس خواهیم کرد. نهایتاً جای همه‌ی ما در کنگره‌ی ملی- میهنی است.

از آمدن استاد به اینجا بسیار خوشحال شدیم؛ استاد مثل جوانی هیجده ساله است؛ همین شادی و خوشحالی را در چهره‌ی استاد هاوار هم می‌بینم. این یک روح ملی و روحیه‌ای انقلابی است. محمد رسول هاوار: رهبر گرامی‌ام! برخی‌ها از شما انتقاد می‌کنند که گویا حزب‌تان دارای خط‌مشی مارکسیستی می‌باشد؛ این انتقاد هم از طرف دولت‌هایی که در منطقه منافی دارند صورت می‌گیرد و هم از طرف دیگر نیروها؛ موضع و جواب شما در برابر این انتقادات چیست و چگونه است؟

عبدالله اوجالان: آنچه از مارکسیسم در PKK برجسته شد، علم است. PKK بر پایه‌ی اتکانمودن به سوسیالیسم شوروی شکل نگرفت. سوسیالیسم ما، یک سوسیالیسم علمی است. از این سوسیالیسم چه درک و برداشتی داریم؟ از طریق این سوسیالیسم، چگونه و با چه شیوه‌ای می‌توان جامعه را شناخت و آن را تعریف کرد؟ علم، درباره‌ی جامعه چه می‌گوید؟ این را با وضعیت و ویژگی کوردستان منطبق نمودیم و اجرا کردیم. بدین ترتیب، با شیوه‌ای علمی درباره‌ی تاریخ و انقلاب کوردستان موضعی اتخاذ کردیم و به آن پرداختیم. دیدگاه سوسیالیستی ما این است. دیدگاه سوسیالیستی‌مان از همان آغاز، به‌غایت علمی است. اگر دیدگاه و نظر علمی‌ای نداشتیم، ممکن نبود بتوانیم تاریخ را بشناسیم، جامعه را تحلیل کنیم، تحولاتی را رقم بزنیم و پیشرفت کنیم. سوسیالیسم علمی ما را روشن و آگاه ساخت، راه را نشان‌مان داد، و به ما یادآوری کرد که می‌توانید این‌طور تاریخ خودتان را بشناسید و این‌گونه پیشرفت کنید. برخی‌ها درباره‌ی ما می‌گویند: «PKK حزبی مارکسیست- لنینیست است»؛ حتی به ما می‌گویند: «استالینیست و مائوئیست هستید»؛ یا اینکه می‌گویند: «آپوئیست هستید». هر چه گفته می‌شود بگذار گفته شود؛ امروزه نکته‌ی مهم این است که اگر علم نباشد، هیچ چیزی شناخته نمی‌شود. امروزه همه چیز را به شیوه‌ای علمی در جامعه مدیریت می‌کنیم و با این شیوه رشد و پیشرفت حاصل می‌کنیم. اگر سیاستی علمی نباشد، نمی‌توان در کوردستان تحول و پیشرفتی به‌وجود آورد؛ به‌ویژه در اوضاع

و شرایط امروزی بسیار دشوار و امکان‌ناپذیر است. این مبارزه‌ای که امروزه انجام می‌دهیم، در پرتو سوسیالیسم علمی پیش می‌رود. در همین چارچوب نیز شخصیت و جامعه‌ی کورد را تحلیل و ارزیابی کردیم و به شیوه‌ای علمی دیدگاه و نظرمان را درباره‌ی کورد و کوردستان تغییر دادیم. به‌عنوان نتیجه و حاصل این تحلیل و ارزیابی، PKK پدید آمد. دیدگاه PKK، دیدگاهی درست و علمی است. چرا درست است؟ زیرا علمی است. چطور می‌توانیم علم را انکار کنیم؟ اگر علم را انکار کنیم، آن وقت نمی‌توانیم به پیروزی برسیم. به همین دلیل برایمان مهم نیست که این دولت چه گفته و آن دولت چه می‌گوید.

در گذشته، حزب کمونیست ترکیه درباره‌ی ما می‌گفت: «ملی‌گرای کورد هستند». چند دولت اروپایی هم می‌گفتند: «کمونیست ارتدوکس هستند». برخی‌ها هم می‌گفتند: «دین‌گرا هستند». هر کس، چیزی می‌گفت. امروز به‌شکل خیلی روشن و آشکاری مشخص شده که این‌ها هیچ اهمیتی نداشته‌اند. ما هرگز بر پایه‌ی اتکا به این دیدگاه‌ها و تأثیراتشان، فعالیت و مبارزه نکردیم. فعالیت و مبارزه‌ی انقلابی‌ای که از آغاز تا امروز انجام داده‌ایم، فعالیت و مبارزه‌ای علمی است. مبارزات و فعالیت‌های ما هم علمی‌اند و هم ملی. زیرا اوضاع و شرایط کوردستان به چنین چیزی نیاز دارد.

تا جامعه‌ی انسانی و جامعه‌ی کوردستان وجود داشته باشد، با شیوه‌ای علمی مسائل و مشکلات را بررسی می‌کنیم. در شرایط امروزی، علم کارایی و جایگاهی ویژه دارد و این نیز حق ماست. بدون شک اگر علم نباشد، نمی‌توان هیچ کاری از پیش بُرد؛ نمی‌توانی انقلاب کوردستان را متحقق گردانی. ما به آن می‌گوییم: سوسیالیسم علمی. هیچ راهکار و چاره‌ی دیگری نیز نداریم.

کنگره‌ی ملی - میهنی، در راستای رسیدن به استراتژی کوردها

محمد رسول هاوار: همان‌طور که می‌دانیم پارلمان، عهده‌دار نمایندگی یک خلق است؛ اعضای آن از طریق رأی‌گیری توسط خلق انتخاب می‌شوند و از راه اراده‌ی خلق و به‌شیوه‌ای دموکراتیک، نماینده‌ی مجلس می‌شوند. در حال حاضر «پارلمان کوردستان» در تبعید و خارج از کشور است؛ به‌خاطر برخی دلایل ویژه، اعضای آن تحت شرایط دشواری انتخاب شدند. آیا اعضای پارلمان کوردستان در خارج از کشور می‌توانند به‌طور کامل وظایف‌شان را انجام دهند؟ آیا می‌توانند صدا و حقیقت کوردها را به افکار عمومی برسانند و در عرصه‌ی بین‌المللی انعکاس دهند؟ به‌عنوان نهادی موازی با آن، به این اندیشیده می‌شود که کنگره‌ای ملی - میهنی همانند

پارلمانی ملی-میهنی تأسیس گردد. به همین خاطر شخصیت‌هایی از هر چهار بخش کوردستان در آن جای می‌گیرند. آیا این کنگره جایگزین پارلمان خارج از کشور خواهد شد؟ تا چه حد می‌تواند نقش خود را ایفا کند؟ چه نظر و دیدگاهی درباره‌ی کنگره دارید؟ حزب‌تان تا چه سطحی از کنگره‌ی ملی-میهنی پشتیبانی خواهد کرد؟

عبدالله اوجالان: چرا کنگره‌ی ملی-میهنی کوردها؟ زیرا هنوز خلق کورد صاحب اراده‌ی تصمیم‌گیری نشده است. خلقی که دارای اراده‌ی تصمیم‌گیری نباشد، خلقی فاقد اندیشه و ذهن است. یک خلق نباید و نمی‌تواند بدون اندیشه و مغز باشد. در قرن بیستم آن ذهن و مغزی را هم که داشت متلاشی کردند؛ کوردستان تجزیه و تقسیم شد؛ از آنجا که دشمنان، قدرت و اراده‌ی خود را در هر بخش کوردستان مسلط و غالب نمودند، چیزی که نام آن مغز و اندیشه‌ی کوردها باشد باقی نماند. مغز دیگر تا حد نهایی کوچک گردانده شد و خلق کورد فاقد رهبر و بدون اندیشه و مغز باقی ماند. به خاطر ایفای نقش مغز و ذهن کوردها، کنگره‌ی ملی-میهنی یک ضرورت فوری است. خلق کورد، دست و پا و چشم و گوش دارد، اما مغز و ذهن ندارد. هرگز امکان‌پذیر نیست که سی-چهل میلیون انسان، فاقد ذهن و مغز باقی بمانند. مغز، اندیشیدن است، تصمیم‌گیری و کنترل نمودن است. بله! چنین مغزی برای خلق کورد نیز لازم است؛ مغزی که می‌اندیشد، تصمیم می‌گیرد و تصمیماتش را اجرا می‌کند. از سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ به بعد، مجلس و نهاده‌ی که نقش مغز را ایفا کند، برای ملت کورد تشکیل داده نشد. یک نیاز و ضرورت عصر بود؛ اما علی‌رغم این تشکیل نشد. اگر چنین مغزی پدید می‌آمد، امروزه کوردستان در اوضاع و شرایط بسیار متفاوتی به سر می‌برد.

همان‌طور که مشاهده می‌شود، در حال حاضر کوردستان دارای یک استراتژی کلی نیست. استراتژی چیست؟ فکر و اندیشیدن عمیق و گسترده است؛ برخورداربودن از اراده‌ی تصمیم‌گیری است. اکنون چنین چیزی در میان نیست، هرج و مرج است و هر کسی تصمیمی برای خودش در سر دارد. وقتی هرج و مرج باشد و هر کسی سرخود تصمیم‌گیری کند، انقلاب صورت نمی‌گیرد و این خلق نیز از زیر چنگ اشغالگران رهایی پیدا نمی‌کند. گام نخستین و اصلی کدام است؟ اینکه چه کسی تابع تصمیمات است و چه کسی تابع نیست و از آن‌ها پیروی نمی‌کند را باید مورد کنترل و نظارت قرار داد. دیگر هر کسی باید محاسبات و ارزیابی‌های خود را به‌خوبی انجام دهد؛ اینکه چه کسی به‌خوبی از تصمیمات اتخاذشده تابعیت کند و چه کسی تابعیت نکند خود آن شخص مسئول است.

نکته‌ی دیگر این است که در گذشته اوضاع و شرایط محدود بودند؛ فرصت و توانایی لازم فراهم نبود. امکان و فرصت آن وجود نداشت که چند نفر کورد گردهم جمع شوند. اما امروزه

شرایط و اوضاع کوردستان و دولت‌های منطقه نیز مناسب است. این، خواسته و آرزوی ملت کورد است. دیگر عصر، عصر کنگره‌ی ملی-میهنی است. به تأخیر انداختن آن درست و جایز نیست. دیگر، همه‌ی بخش‌های کوردستان با همدیگر در ارتباط هستند. انقلاب یک بخش، بر بخش‌های دیگر تأثیر می‌گذارد؛ تصمیم یک بخش بر بخش‌های دیگر اثرگذار است. روابط یک حزب، به دیگر احزاب و سایر بخش‌های کوردستان ربط پیدا می‌کند. دیگر، اتحاد کوردها بزرگ‌ترین فرصت برای رسیدن به پیروزی است. چون اگر اتحاد ملی نباشد، پیروزی نیز در کار نخواهد بود.

به این دلایل است که کنگره‌ی ملی-میهنی بر هر چیز اولویت دارد؛ فعالیتی است که در رأس کار و فعالیت هر حزبی جای دارد. اگر می‌خواهیم مشکلات را حل کنیم، متحد شویم و دولت تأسیس کنیم یا جایگاه سیاسی‌ای کسب کنیم و به آزادی برسیم، باید کوردها پیش از هر چیز تصمیمی اتخاذ کنند، این نیز از راه کنگره‌ی ملی صورت می‌گیرد. دیگر لازم است به یک استراتژی کلی دست یابیم. برای دستیابی به استراتژی نیز، کنگره‌ی ملی-میهنی یک ضرورت مرحله است. این پارلمانی که در خارج از کشور تأسیس شده، گام اول است. کنگره‌ی ملی-میهنی، پارلمان خارج از کشور را تکمیل خواهد کرد. اگر کنگره تشکیل شود، بر این باورم که اعضای پارلمان خارج از کشور نیز عضو کنگره خواهند شد. پارلمان خارج از کشور، زمینه‌ی خوبی برای کنگره‌ی ملی-میهنی است و همدیگر را کامل خواهند کرد.

ابتدا مسئله‌ی ملی کوردها، سپس مسئله‌ی زبان

محمد رسول هاوار: سال‌هاست که خلق کورد تحت فشارها و آزار و شکنجه‌های اشغالگران ترک می‌نالد؛ وضعیت بسیار بد است. در نتیجه‌ی سکوت جهانیان در برابر این جنایات و اهمیتی که نیروهای جهانی به روابطشان با ترکیه می‌دهند، خلق کورد از زبان مادری‌اش محروم گردیده؛ هفتاد و پنج سال است که از حقوق خود محروم گشته است، از رشد و توسعه‌ی زبان، فرهنگ، رسانه، انتشارات و سایر حقوق خود محروم مانده است. به نظر من برای رشد و پیشرفت فرهنگ خلق‌مان، می‌توان در میان کوردهای خارج از کشور فعالیتی را آغاز کرد؛ زیرا این یک واقعیت است که آن‌ها هم در زمینه‌ی صحبت کردن به زبان مادری مشکلات و سختی‌هایی دارند. به نظر شما برای انجام چنین کار و فعالیتی چطور می‌توانیم موانع موجود را از سر راه برداریم؟

عبدالله اوجالان: مسئله‌ی زبان و فرهنگ کوردها، وابسته به مسئله‌ی ملی خلق کورد است. به‌طور کلی بدون آنکه مسئله‌ی ملی کورد حل شود یا گسترش پیدا کند، رشد و توسعه‌دادن زبان و فرهنگ کوردی دشوار است. از طریق آکادمی‌ها می‌توان گام‌هایی در راستای پیشرفت زبان کوردی برداشت، اما این نیز به‌تمامی از آن مردم نخواهد شد. در کنار این، لازم است انقلاب و دستاورد سیاسی هم وجود داشته باشد. تاکنون بسیار به مسئله‌ی زبان پرداخته شده است؛ اما تأثیر آن زیاد نبوده است؛ چون که مسائل سیاسی چاره‌یابی و حل نشده‌اند. اگر مسائل سیاسی چاره‌یابی و حل نشوند، کودکان کورد نمی‌توانند به مدرسه بروند و مدارس گشوده نمی‌شوند. وقتی مسئله‌ی ملی چاره‌یابی و حل شود، آن وقت مسائل سیاسی هم حل می‌شوند و کودکان هم به مدرسه می‌روند و تعداد معلم‌ها افزایش پیدا می‌کند و مسئله‌ی زبان حل می‌شود؛ و به این شکل، زبان و فرهنگ رشد و توسعه پیدا می‌کند.

اگر مسائل سیاسی حل و فصل نشوند، مسائل اجتماعی و مسئله‌ی زبان چطور حل می‌شوند؟ مدارس کجا تأسیس می‌شوند؟ حتی امکان تأسیس مدرسه در کشورهای اروپایی هم وجود ندارد. به همین دلیل بجا و صحیح نیست که حل مسئله‌ی زبان، تنها در خارج جستجو شود. امروزه مسئله‌ی زبان توسعه‌ی فراوانی پیدا کرده است، زیرا انقلاب در حال گسترش است و پیشرفت می‌کند. نکته‌ای که در اینجا باید به آن توجه کنیم این است که نباید موضوع زبان را از نظر اولویت‌بندی در رأس مسئله‌ی ملی قرار دهیم؛ همچنین موضوع زبان چنان مسئله‌ای نیست که بتوان یک‌روزه آن را حل کرد؛ موضوعی درازمدت و زمان‌بر است. همچنین مسئله‌ی زبان نمی‌تواند خارج از چارچوب مسئله‌ی سیاسی باشد، در خارج از آن نیز حل نمی‌شود. این نیز مدت‌زمانی طولانی می‌طلبد.

تنها مسائل سیاسی پیش روی موضوع زبان مانع نیستند؛ بلکه مشکلات خاص هم وجود دارند. در حال حاضر زبان کوردی به چهار لهجه تقسیم شده و هر لهجه نیز در مناطق مختلف، شکل‌های متفاوتی دارد. همچنین زبان‌های ترکی، عربی و فارسی نیز تأثیراتی بر زبان کوردی گذاشته‌اند. از سوی دیگر، ملت کورد تنها با یک زبان ارتباط برقرار نکرده، بلکه با سه زبان عربی و ترکی و فارسی ارتباط برقرار کرده است. به‌عنوان نمونه، تأثیر این وضعیت بر روی روشنفکران به‌شکل بسیار واضحی دیده می‌شود. و این دشواری‌های بسیاری برای مسئله‌ی زبان ایجاد می‌کند. همان‌طور که کلید همه‌چیز انقلاب است؛ کلید زبان و فرهنگ نیز انقلاب است. با پیروزی انقلاب، مسئله‌ی زبان هم حل می‌شود.

از هم‌اکنون فرصت‌ها و امکاناتی در حال فراهم شدن هستند. تلویزیون، رادیو و روزنامه گام‌های مهمی برای رشد و توسعه‌ی زبان کوردی هستند. در آینده وقتی مناطق آزادشده‌ای

وجود داشته باشد، می‌توان در آنجا آکادمی‌های زبان کوردی تأسیس کرد. لهجه‌های مختلف بسیاری وجود دارد؛ هرچه خلق با شورش در آمیزد و انسان‌ها متحد شوند، لهجه‌ها هم به همدیگر نزدیک می‌شوند و زبانی ملی پدید می‌آید؛ در اینجا آمیختگی و ترکیب لهجه‌ها موضوع بحث است. بی‌گمان این نیز به زمان نیاز دارد؛ اما تلویزیون، رادیو و روزنامه‌ها بایستی از هم‌اکنون به شیوه‌ای ویژه به زبان کوردی اهمیت بدهند و به آن پردازند.

وجود دیکتاتوری و استبداد در PKK، شایعه‌ی افراد ابله و نادان است

محمد رسول هاوار: دشمنان حزب شما، دشمنان ملت کورد هم هستند. همچنین تصمیماتی که حزب شما به آن‌ها پایبند است، خلق کورد نیز به آن‌ها پایبند می‌باشد. همه‌ی این تصمیمات تحت رهبری شما اتخاذ می‌شوند. هنگامی که این تصمیمات را می‌گیرید، با همه‌ی رفقایان نمی‌نشینید و درباره‌شان گفتگو نمی‌کنید؛ دشمنان شما از این به‌عنوان یک کارت برای خودشان بهره‌برداری می‌کنند؛ شایعه‌پراکنی و تبلیغاتی که در میان خلق انجام می‌دهند این‌طور است؛ می‌گویند: «دموکراسی در PKK وجود ندارد و دیکتاتوری حاکم است». نظرتان درباره‌ی این مسئله چیست؟

عبدالله اوجالان: شیوه‌ی رهبری، شیوه‌ی حل دموکراتیک است. کار و فعالیت رهبری، کار و خواسته‌ی خلق است؛ فعالیت‌ی فکری و زبان‌ی خلق است. کسانی که چنین تبلیغات و شایعاتی را پخش می‌کنند، ابله‌ترین افراد هستند. من حتی درباره‌ی آن‌ها می‌گویم: «نادان‌ها و ابلهانی هستند که گوش‌هایشان دو سه وجب دراز است». پیش از قیام ما و پیدایش PKK، کسی نمی‌توانست بگوید «کورد هستم»؛ هر کس می‌ترسید به‌عنوان یک کورد بیاندیشد و به زبان کوردی ترانه و آواز بخواند؛ نمی‌توانستند هیچ نوع گردهم‌آیی در این راستا برگزار کنند. امروزه میلیون‌ها کورد همراه با انقلاب رو به جلو می‌روند. چه در داخل میهن و چه در خارج، صدها هزار انسان به‌پا خاسته‌اند. در گذشته، زنان کورد نمی‌توانستند یک قدم از خانه بیرون بگذارند و حتی به خانه‌ی همسایه هم رفت‌وآمد نداشتند، اما امروزه گریلا شده‌اند و بر فراز قله‌ی کوهستان‌ها هستند. روستاییان کورد در گذشته می‌ترسیدند و جرأت نمی‌کردند در مقابل شیخ‌ها و ارباب‌ها لب از لب باز کنند؛ اما امروزه هرچند انقلاب هنوز به پیروزی نرسیده است، زبان‌شان گشوده شده و احساس آزادبودن می‌کنند. در گذشته کسی به حرف کوردها گوش نمی‌داد، ولی اکنون به موجودیت سی-چهل میلیون کورد اعتراف می‌نمایند. امروز خلق کورد

حتی صاحب کانال تلویزیونی هم هست؛ در گذشته نه تنها تلویزیونی نداشت بلکه کسی جرأت نمی کرد حتی به زبان کوردی آواز بخواند. همانند کندن یک چاه با سوزن، نَفَس به نَفَس تمام این کارها را انجام دادیم. امروزه دیگر خلق کورد جایگاه خود را در جهان پیدا کرده است. اگر این دموکراسی نیست، پس دموکراسی چیست؟! دیکتاتوری، استبداد و چیزهای دیگری که به ما نسبت می دهند، چیزی فراتر از دروغ و ضد تبلیغات نیست. بزرگ ترین دموکراسی، همین کوشش و فعالیتی است که انجام داده ایم. اگر ملتی را این طور بیافرینیم و به جایی برسانیم که این گونه به پا خیزد، این بزرگ ترین دموکراسی در جهان است.

متأسفانه در PKK غیر از رهبری، کس دیگری نیست که نظر و اندیشه ای داشته باشد. من هم در برابر چنین وضعیتی عصبانی می شوم. آن ها توانایی بیان درونیات خود را ندارند و حرف زدن بلد نیستند. دشمن به چشم هایشان ضربه زده و آن ها را کور کرده است، به گوش هایشان ضربه زده و آن ها را کر کرده است. من روزانه هزاران نیشتر به کار می برم و می خواهم چشم و گوش شان را باز کنم. نه تنها به کار و فعالیت مربوط به دموکراسی می پردازم، بلکه در عین حال همچون شمشیرِ دموکراسی هستم. اگر کسی بخواهد این مسئله را بفهمد و درباره ی آن تحقیق کند و بخواهد بداند رهبری آپو چگونه است و چیست؛ به او می گویم «رهبری آپو، شمشیرِ دموکراسی است». همان طور که مسعود بارزانی به من گفت: «تو شمشیرِ دموکلس هستی». به همین دلیل بگذار دموکلس را به دموکراسی مبدل کنیم و با شمشیرِ دموکراسی با او دربیافتیم. دیگر نکته ی مهم این است که اگر امروزه خلق کورد شروع به حرف زدن کرده و اراده مند شده باشد، این خودش بزرگ ترین دموکراسی است. آن افراد بدگو، «ابله و نادان» هستند؛ نمی توانند ببینند و فکر کنند. اگر فکر و اندیشه نباشد، آیا دموکراسی امکان پذیر است؟ بدون سیاست، دموکراسی وجود نخواهد داشت. سیاست هم بدون دموکراسی امکان پذیر نیست. اگر خلقی بدون سیاست گذاشته شود، آیا این دموکراسی است؟ دموکراسی، اراده ی خلق است؛ اراده ی خلق نیز توان و نیروی سیاسی است. درست به همین خاطر، سیاست لازم است و به شکل دیگری امکان پذیر نیست. برای پیاده سازی سیاست نیز رسیدن به پیروزی لازم است. وقتی همه ی این ها پدید آمدند، این دموکراسی است، زیرا برای خلق و در راه مردم است.

غیر از ما، احزاب و سازمان های دیگری هم در کوردستان وجود دارند؛ برایشان احترام قائل هستم. اما آن ها نه دموکراسی برقرار کردند و نه آن کار و فعالیت هایی که درباره شان بحث کردم را انجام دادند. دموکراسی به عنوان ثمره و نتیجه ی بزرگ ترین فعالیت و مبارزه پدید آمد. آن هایی که تا دیروز نمی توانستند دو کلمه حرف بزنند، امروز از آن ها افرادی انقلابی ساخته ایم. و این یکی از بزرگ ترین کار و فعالیت های انقلاب است. در آن جایی که کسی جرأت نمی کرد

بگویند «کورد هستیم»، همه را به وطن دوست و میهن پرور مبدل نمودیم؛ و این یک دموکراسی باشکوه است. مطلب دیگری هم هست؛ آن هم این است که من می‌خواهم رفقایم در جایگاه بلندتر و و بزرگ‌تری قرار بگیرند؛ اما رفقایم می‌گویند: «ما شایسته‌ی آن نیستیم»؛ من هم به آن‌ها می‌گویم: «رفقا! شما بزرگ شده‌اید و سن تان به سی چهل سالگی رسیده، دیگر می‌توانید عضو کمیته‌ی مرکزی حزب شوید»؛ اما می‌گویند: «نه! نخیر!». صرفاً به خاطر رفقا نزدیک به هزار کتاب نوشته‌ام؛ می‌گویم شاید زبان و گوش و چشم‌شان گشوده شود. اما آن‌ها زبان ندارند و نمی‌توانند حرف بزنند؛ به همین خاطر کم مانده از شدت عصبانیت منفجر شوم. هر آنچه از دستم برآید در راه روشن‌سازی و آگاه‌کردن فرد کورد انجام می‌دهم. نه تنها کوردها آگاه می‌شوند، بلکه همه‌ی جهانیان را در زمینه‌ی مسئله‌ی کورد آگاه می‌کنیم. به همین دلیل، این مبارزه‌ی ما تنها کار و فعالیتی مربوط به رهبری نیست، بلکه کار و مبارزه‌ای به شکل شمشیر دموکراسی است. به این شکل می‌توانیم به مسئله‌ی دموکراسی کوردها پردازیم و موضعی اتخاذ کنیم.

دموکراسی در کوردستان از چه ماهیتی برخوردار است؟ دموکراسی در کوردستان، همزمان علم است. صدای دموکراسی خواهان هم نیرومند است. دموکراسی خواهان بزرگ، شمشیرند. در انقلاب فرانسه و در صدر اسلام نیز چنین بود. دموکراسی وجود دارد، اما در برخی حالت‌ها شمشیر نیز دموکراسی است. به خاطر برخی دلایل بی‌اساس، کسی نمی‌خواهد دیگران را درک کند؛ این دموکراسی نیست. در حالی که یک نفر کار و مبارزه‌ی بزرگی در راه دموکراسی انجام می‌دهد، هزاران نفر دیگر نیز در سوی دیگر تحت نام دموکراسی، «عوام‌فریبی و پُرگویی» می‌کنند. بحث‌نمودن درباره‌ی این‌ها نیز برای کوردها بسیار مهم است. لازم است به شیوه‌ی گسترده‌تری به بررسی مسئله‌ی دموکراسی و عوام‌فریبی پردازیم. بایستی آن‌هایی که واقعا دموکراسی خواه هستند و آن‌هایی که عوام‌فریبی می‌کنند را از همدیگر جدا سازیم. باید نقاب را از چهره‌ی آن‌هایی که از دموکراسی پیروی نمی‌کنند و دست به عوام‌فریبی می‌زنند، برداریم. برای رسیدن به درک درست و صحیحی از این مسئله، این کار لازم است. من چندان نیازی نمی‌بینم که در موردش صحبت کنم. اما کار و مبارزه‌ای که انجام داده‌ایم آشکار است. این بزرگ‌ترین کار و مبارزه در راه دموکراسی است، شمشیر دموکراسی است.

محمد رسول هاوار: رادیو، تلویزیون و روزنامه‌های ترکیه روزانه علیه شما تبلیغات می‌کنند و می‌گویند که «می‌خواهند از ترکیه جدا شوند و دولت مستقلی تأسیس کنند». همین‌طور برخی رسانه‌های ضد خلق کورد نیز همین حرف‌ها را می‌گویند. می‌خواهند از این راه، دولت‌های منطقه را بترسانند. به این شکل شما را جدایی طلب معرفی می‌کنند. چه جوابی برای این‌ها دارید؟

عبدالله اوجالان: کار و مبارزه‌ای که از ابتدا تا امروز در راه خلق کورد و کوردستان

انجام داده‌ایم، با هدف آزادی و استقلال بوده است. این کار و مبارزه در جهت تجزیه کردن نیست. چنین چیزی نگفته‌ایم. برعکس، آزادی و استقلال به معنای اتحاد خلق‌هاست. حقوقی که امروزه خلق کورد در ترکیه، ایران، سوریه و عراق مطالبه می‌کند چه هستند؟ آزادی است، حق سیاسی، توسعه و رشد جامعه است. بدون تغییر دادن مرزهای سیاسی کنونی نیز این حقوق می‌توانند تحقق یابند. ترک‌ها تا چه حدی دارای حق هستند، به همان اندازه حق کوردها نیز داده شود. این می‌تواند در چارچوب مرزهای سیاسی انجام شود و نیازی به جدایی و تجزیه نیست. به‌ویژه در این مرحله ما هم تغییر دادن مرزها را به‌جا و مطلوب نمی‌دانیم. حتی اگر فرصت وجود داشته باشد، چنین چیزی را نمی‌خواهیم. زیرا به ما زیان می‌رساند. از خیلی جهات به نفع ما نیست و فایده‌بخش نخواهد بود. تحت هیچ شرایطی طرفدار تغییر مرزها نیستیم. تا وقتی که به نفع‌مان باشد، می‌توانیم با هم در چارچوب همین مرزها بمانیم؛ به این شکل می‌توانیم از منافع خلق کورد و کوردستان حفاظت کنیم.

اما اکنون این را هم نمی‌پذیرند. در چنین شرایطی ما هم تا آخر به مبارزه و نبرد خود ادامه می‌دهیم. در اصل، همین دولت‌ها بودند که خلق کورد را به سمت چنین وضعیتی سوق دادند. به همین دلیل، با عزم و اراده تصمیم گرفته‌ایم این کاروان تا آخر به راه خود ادامه دهد. این کار با تحمیل و فشار ممکن نیست؛ برادری بین خلق‌ها را اثبات کنند، آن‌وقت با یکدیگر خواهیم زیست، برای این راهکارشان هم آماده‌ایم. اما نه این را قبول می‌کنند و نه آن یکی را. موضع این‌ها، دشمنی با عزم و اراده‌ی خلق کورد است. نه PKK بلکه خود خلق درباره‌ی اتحاد و استقلال و برابری تصمیم می‌گیرد. ما نمی‌خواهیم در مورد بخش‌های دیگر کوردستان تصمیم بگیریم. خلق کورد میان سه ملت تجزیه و تقسیم شده است. اکنون بین ملت‌های ترک، فارس و عرب به‌سر می‌برد. ما می‌خواهیم فدراسیونی در میان این سه ملت تشکیل دهیم؛ فدراسیون دموکراتیک خلق.

اگر فدراسیون کوردها در میان این سه ملت تشکیل شود، فدراسیون خاورمیانه نیز شکل می‌گیرد. زیرا فدراسیون کوردستانی به معنای فدراسیون خاورمیانه است؛ و این به معنای اتحاد خلق‌های خاورمیانه است. خلق کوردستان با آزادی و استقلالش، خلق‌های خاورمیانه را تجزیه نمی‌کند؛ برعکس، آن‌ها را متحد می‌گرداند. آزادی و استقلال خلق کوردستان، راهنمای خلق‌های خاورمیانه است و اتحاد به‌وجود می‌آورد. به همین علت، این کار و مبارزه مهم هستند. در زمینه‌ی آزادی همه‌ی خلق‌های خاورمیانه، برابری به‌وجود می‌آید. به همین سبب، تبلیغات و ادعاهایی که درباره‌ی جدایی طلبی مطرح می‌کنند درست نیستند. ما خواهان تجزیه نیستیم. آن‌ها نابرابری میان خلق‌ها و بردگی را تحمیل می‌کنند. و ما هم علیه چنین چیزی هستیم.

مبارزه‌ی PKK در برابر تروری که علیه انسانیت صورت می‌گیرد!

محمد رسول هاوار: تلویزیون، رادیو و روزنامه‌های ترکیه به‌طور مداوم PKK را به انجام کار تروریستی متهم می‌کند. برای پنهان‌سازی وحشی‌گری‌های رژیم ترکیه همه‌ی کار و فعالیت‌های PKK را تروریسم می‌خواند. دستگاه رسانه‌ای ترکیه به‌ویژه روی دو نکته تمرکز می‌کند: اولی، پافشاری می‌کند که گویا حزب شما و گریلاهایتان در شمال کوردستان و به‌ویژه علیه کسانی که با شما همفکر نیستند کار تروریستی انجام داده است؛ همچنین می‌گویند برخی از کشتارهایی که فاعلشان مجهول بوده و در کوردستان روی داده‌اند توسط شما انجام شده است. می‌خواهند اینها را به شما نسبت دهند. دومی، دولت ترکیه از طریق رسانه‌ها این‌طور بحث می‌کند که گویا برخی دولت‌های خارجی با شما همکاری مادی و معنوی دارند و شما را علیه ترکیه تحریک و تشویق می‌کنند. درباره‌ی این دو ادعایی که تبلیغ می‌شوند چه می‌گویید؟

عبدالله اوجالان: این سؤال‌هایی که پرسیدید بسیار مهم هستند. کاملاً برعکس، امروزه قدرت‌به‌دستان ترک و جمهوری ترکیه بزرگ‌ترین تروریسم را اعمال می‌کنند. چند خلق را نابود کردند؟ خلق‌های ارمنی، آشوری، رومی و فرهنگ‌های هزاران ساله‌ی این خلق‌ها را نابود کردند. ظلم و شکنجه تنها علیه خلق‌های غیرترک صورت نگرفته، حتی علیه خود خلق ترک نیز روا داشته شده است. ظلم و شکنجه‌ای که علیه علوی‌ها صورت گرفته، نمونه‌ی مشابهی در تاریخ ندارد؛ هزاران علوی زنده به گور گردیده و کشته شدند. سلجوقی‌ها، عثمانی‌ها و کمالیست‌ها چنین کردند. مصطفی کمال آتاتورک حتی نزدیک‌ترین رفیق خودش را هم اعدام کرد. تروریسم، منبع حکمرانی و نیروی قدرت‌به‌دستان ترک است. تمام جهان این حقیقت را می‌داند. وحشیانه‌ترین و درنده‌ترین تروریسم جهان، تروریسم قدرت‌به‌دستان ترک است. و حالا از راه ترور می‌خواهند خلق کورد را نابود کنند.

مقاومت و ایستادگی PKK که در برابر این تروریسم دولت ترکیه صورت می‌گیرد، اقدامی تروریستی نیست. کاملاً برعکس؛ جهاد مسلمانان تا چه حد مقدس باشد، مقاومت ما در راه خلق کورد و تمام انسانیت هم به همان اندازه مقدس است. اگر از من بپرسند مقدس‌ترین مبارزه و نبرد کدام است، در پاسخ می‌گویم: جنگ و مبارزه‌ای که PKK در کوردستان انجام می‌دهد؛ مبارزه و نبردی پاک و به‌دور از آلودگی‌ست. جنگی‌ست در مقابل تروری که علیه همه‌ی انسانیت اعمال می‌شود. این جنگ و مبارزه‌ای که تحت رهبری PKK صورت می‌گیرد، نبرد مقدس

این گونه‌ای است. حتی لازم نیست چندان از آن بحث کنیم؛ به دشمن ما نگاه کنید، بی‌درنگ ماهیت و چگونگی مبارزه و نبردمان را درک خواهید کرد. خلق کورد و انقلابیون کورد با قتل عام رویارو شدند. از طریق این مبارزه و نبرد، قتل عام را متوقف کردیم. زبان این خلق را بسته بودند، گشوده شد؛ دست‌هایش را بریده بودند، طی این مبارزه دوباره سالم شدند. وقتی خلق با تهدید قتل عام و نسل‌کشی روبه‌روست، چطور می‌توانی آن را متوقف کنی؟ هر کسی که این مبارزه را تروریسم بنامد، روسیاه و بی‌شرف است. ممکن است در اکثر جنگ‌ها تروریسم وجود داشته باشد، اما در جنگ و مبارزه‌ی PKK وجود ندارد. البته رژیم ترکیه و دستگاه رسانه‌ای آن که همه چیز را وارونه نشان می‌دهد، می‌خواهد این نبرد مقدس را به‌عنوان تروریسم به دنیا معرفی کند. اما لازم است که فرصت چنین چیزی به آن داده نشود. روز به روز دنیا بهتر درک می‌کند که چه کسی تروریست وحشی و درنده‌ای است. چون دنیا حقیقت ماجرا را می‌داند، چندان به تبلیغات و ادعاهای ترکیه اهمیت نمی‌دهد.

دوم اینکه، می‌توانم بگویم تنها حزب در دنیا که به شیوه‌ای مستقل به‌پاخاسته و خودش را مدیریت می‌کند، PKK است. از اولین روز میلادش تا به امروز با کمک و همکاری خلق کورد قدم برداشته است. هیچ کس دیگری کمک و همکاری‌اش نکرده است. شاید برخی دوستان به‌شکل شخصی یاری‌اش کرده باشند، اما نود و نه درصد کمک‌ها توسط خود ملت کورد صورت گرفته است. می‌خواهیم دولت‌ها و خلق‌های دیگر با ما همکاری کنند؛ اما نمی‌کنند. چون که می‌دانند ما تا به آخر بر آزادی و استقلال خودمان پافشاری می‌کنیم. استقلال و آزادی کوردها دوستانه‌اند کی دارد؛ به همین دلیل به ما کمک نمی‌کنند. نه روسیه و نه ایران، هیچ‌کدام برای چنین چیزی آماده نیستند. حتی اگر بخواهند کمک و همکاری کنند هم نمی‌توانند. اگر با ما همکاری می‌کردند، من می‌پذیرفتم. به دلیل منافع‌شان نمی‌خواهند چنین قدمی بردارند. اما ما همکاری و کمک‌های خلق کورد را به حالت واقعیتهای قطعی درآوردیم؛ این برای ما کافی است و نیازی به کمک و همکاری کس دیگری نداریم. حالا روزانه هزاران نفر تقاضای کمک و همکاری از ما می‌کنند؛ بر این باورم روزی می‌آید که حتی آمریکا هم از ما تقاضای همکاری کند. در حال حاضر، ایران از ما تقاضای کمک و همکاری می‌کند، ممکن است در آینده روسیه نیز تقاضا کند. ما از کسی کمک و یاری نمی‌گیریم؛ بلکه برعکس، به دیگران یاری می‌رسانیم. PKK در چنین مسیری حرکت می‌کند.

PKK یک حزب کوردستانی میهن دوست است

محمد رسول هاوار: رفت و آمد گریلاهایتان از شمال کوردستان به جنوب کوردستان بهانه به دست حکومت ترکیه می دهد. به همین بهانه هم گهگاه سربازان خود را به جنوب کوردستان می فرستد و عملیات نظامی انجام می دهد. این باعث ایجاد مشکلات و گرفتاری هایی برای حکومت فدرالی جنوب کوردستان می شود؛ در راستای حفاظت از حکومت فدرالی و بهانه ندادن به دست دولت ترکیه، همچنین برای آنکه این وضعیت مانند کارتی در دست مزدوران نشود، به نظر شما چه باید کرد؟

عبدالله اوجالان: انقلاب کوردستان بزرگ، انقلاب جنوب کوردستان هم هست. قبل از هر چیز باید این حقیقت را درک کنیم. دوم اینکه، قدرت به دستان جنوب کوردستان اعتقاد دارند که حکومتی فدرالی تأسیس کرده اند؛ اما به باور من اگر پیشرفت های شمال کوردستان نباشد، حکومت فدرال به کنار، دشمن تمام جنوب کوردستان را به وضعیت حلبچه درمی آورد؛ آن را گرفتار قتل عام و نسل کشی خواهد کرد. اگر امروزه در جنوب کوردستان نسل کشی و قتل عامی همچون حلبچه روی نمی دهد، علتش گسترش انقلاب کوردستان بزرگ است. لازم است این حقیقت دیده شود. نکته ی دیگر این است که اگر فعالیت و مبارزه ی PKK نباشد، آن دسته از نیروهایی که وابسته به دشمن نیستند نمی توانستند فعالیت و مبارزه ی ملی-میهنی انجام دهند. نمی توانستند در جایگاهی ملی و دموکراتیک باشند. علت اینکه تاکنون نیروهای قدرت به دست جنوب کوردستان نتوانسته اند موفق باشند، ناشی از مزدور بودن و همکاری کردن شان با دشمنان است. حالا هم در برابر ما مانع تراشی و سنگ اندازی می کنند. وجود ما را بهانه قرار می دهند.

در این زمینه لازم است هیچ کسی خودفریبی نکند. PKK یک حزب میهن دوست کوردستانی می باشد؛ حزب دموکراسی است؛ به کوردها و کوردستان و دموکراسی خدمت می کند. در شمال و جنوب باشد یا در شرق و غرب کوردستان، این وظیفه ی ماست. ما در کنار خلق کورد قرار داریم، ضد خلق نیستیم. تا وقتی توان و نیرو داشته باشیم خدمت کردن به این خلق را ادامه می دهیم؛ غیر از این نیز راه دیگری نیست. در دهه ی هشتاد میلادی هنگامی که اتحادیه ی میهنی کوردستان (YNK) با رژیم عراق وارد گفتگو شد، می دانید موضعگیری ترکیه چگونه بود؟ چرا به جای پشتیبانی از آن، ضدیت نشان داد؟ رژیم عراق در حلبچه نسل کشی و قتل عام صورت داد، چرا صدایی از دولت ترکیه برنیامد؟ اگر دشمن تو تا این حد به جنوب کوردستان اهمیت می دهد، بایستی چه کاری انجام دهی؟ باید توافق و همپیمانی ات با دشمن

نباشد، بلکه با خلق و برادرانت باشد. اگر توافق و همپیمانی‌ات با خلق و برادرانت نباشد، چندین قتل عام دیگر نظیر حلبچه روی خواهد داد.

روی صحبتیم با همه‌ی نیروها و احزاب کوردستان است؛ لازم است همه‌ی ما درباره‌ی این موضوع عاقلانه فکر کنیم و گام برداریم. گویا به خاطر اینکه PKK در جنوب کوردستان حضور دارد، به همین دلیل ارتش ترکیه وارد جنوب کوردستان می‌شود؛ این‌ها همه فریبکاری و دروغ است. قبل از هر چیز، این خلق و وطن ماست. اکثریت خلق جنوب کوردستان، کورد هستند و این منطقه هم کوردستان است. ما ناچاریم در میان خلق خود باشیم. اگر موضوع یادشده مسئله‌ای تاکتیکی باشد، این چیز متفاوت‌تری است و می‌توان بدان پرداخت و اقدام لازم را انجام داد. در چارچوب برخوردی تاکتیکی می‌توانیم در مورد این موضوع گفتگو کنیم و راه‌حلی پیدا کنیم. اما وابسته‌نمودن خود به دشمن، جلوگیری از فدراسیون جنوب کوردستان، مانع‌تراشی برای انقلاب شمال کوردستان و پیدا کردن بهانه‌هایی برای پرده‌پوشی بر این کارها، این‌ها همگی خیانت است. این جوهره‌ی موضوع یادشده است.

کار و مبارزه‌ی ما در شمال و جنوب کوردستان، سیاسی و نظامی است. مبارزه‌ایست کوردستانی. همزمان، کار و فعالیت‌ی روشنگرانه و توسعه‌دهنده است. یعنی کار و مبارزه‌ای نیست که ایجاد مانع کند؛ بلکه کار و مبارزه‌ای است که مشکلات هزاران ساله را حل می‌کند. هر کسی هم این حقیقت را می‌داند. سال‌هاست که میان ما و PDK (بی‌عراق) اختلاف و تنش وجود دارد. می‌توان این اختلافات و تنش‌ها را از طریق سیاسی و نظامی حل کرد. در جنوب کوردستان فدراسیون تشکیل بدهند، بی‌درنگ به آن خدمت خواهیم کرد. اگر بخواهند، از لحاظ مادی و معنوی با آن‌ها همکاری خواهیم نمود. اگر اراده و تصمیم خلق کوردستان و کنگره‌ی ملی نباشد، ما نمی‌توانیم در آنجا بمانیم. زیرا ما می‌خواهیم انقلاب کوردستان بزرگ را به پیروزی برسانیم. نیاز به همکاری وجود دارد، این وظیفه‌ایست بر دوش ما که همکاری‌شان کنیم. آن‌ها هم ناگزیرند با انقلاب شمال کوردستان همکاری کنند. اگر انقلاب شمال کوردستان نباشد، فدراسیون جنوب کوردستان حتی به مدت بیست و چهار ساعت هم نمی‌تواند سرپا باقی بماند. اگر می‌خواهی فدراسیون جنوب کوردستان سرپا بماند، با انقلاب شمال کوردستان همکاری خواهی کرد. قفل مسئله همین است؛ اگر این قفل را باز نکنی انقلاب جنوب کوردستان معنای چندانی نخواهد داشت. این نظر اساسی من است. اگر اختلافات میان کوردهای شمال و جنوب کوردستان حل شوند، آنگاه انقلاب کوردستان به شیوه‌ای نیرومندتر به پیروزی می‌رسد.

محمد رسول هاوار: همان‌طور که در سؤال قبلی بحث کردیم، شماری از نیروهای خودتان را از شمال به جنوب کوردستان آورده‌اید؛ به زودی تفاهمی میان شما و PDK شکل

می‌گیرد، اما آیا این نیروهای شما برای ترکیه بهانه‌ای نخواهند شد؟ یعنی اگر دولت ترکیه به PDK فشار وارد کند، PDK نیز علیه شما تصمیمی اتخاذ خواهد کرد. آیا شما هم انتظار چنین وضعیتی را دارید؟

عبدالله اوجالان: در اینجا مسئله PDK نیست؛ چون آن جنگ ما در اصل علیه PDK نبود، بلکه جنگی بود علیه ترکیه. PDK تا چه حد در خدمت دولت ترکیه باشد، جنگ ما نیز به همان اندازه علیه رژیم ترکیه است. چه در شمال کوردستان باشد یا جنوب، هیچ تفاوتی ندارد. یعنی مسئله عبارت از خروج یا عدم خروج PKK از منطقه نیست؛ PDK چهار سال است که با دشمنان خلق کورد رابطه دارد؛ این روابط در چارچوب وابستگی هستند. اکنون نیز به همین شکل است. فرماندهان و افسران ترکیه روزانه تصمیم‌گیری می‌کنند، آن‌ها نیز تصمیمات یادشده را اجرا می‌کنند. این، دشمنی و خصومت است؛ هرگز این را نمی‌پذیریم. دولت ترکیه، دشمنی فاشیست است؛ قرار و تصمیم‌اش نسل‌کشی و قتل‌عام کردهاست. این تصمیم و قرار تنها درباره‌ی کوردهای شمال کوردستان نیست، بلکه درباره‌ی همه‌ی کوردهاست.

اگر PDK از قرار و تصمیمی که ترک‌ها اتخاذ کرده‌اند دور شود و طبق خواسته‌های آن‌ها رفتار و حرکت نکند، آن وقت ما حتی برای یک روز هم آنجا نمی‌مانیم. گویا PDK هم حزب کوردهاست؛ اگر چنین است تصمیمات خلق کورد و کنگره‌ی ملی را بپذیرد؛ آن وقت حتی برای یک روز نیز در آنجا نمی‌مانیم. PDK به تصمیم اتخاذی خلق کورد درباره‌ی فدراسیون تن بدهد؛ فدراسیونی را بپذیرد که همه‌ی کوردها را در خود جای دهد، آن وقت حتی برای یک روز نیز به جنگ ادامه نخواهیم داد، بلافاصله جنگ را متوقف خواهیم کرد. این مسئله‌ای میان احزاب است؛ تنها مسئله‌ای مربوط به شمال و جنوب کوردستان نیست؛ بلکه مسئله‌ای کوردستانی است. به همه‌ی کوردها مربوط می‌شود. PDK بیاید و در جلسات سیاسی شرکت کند تا بدون قید و شرط جنگ را متوقف کنیم. در جلسات شرکت کند تا اگر مشکلی در میان طرف‌ها وجود داشته باشد، در جلسه‌ها حل و فصل‌شان کنیم. اما اگر PDK خود را از این گزینه‌ها دور نگه دارد و به ما حمله کند، ما هم تا وقتی که او تن به تصمیمات اتخاذی خلق کورد ندهد و در جلسات شرکت نکند، در مقابلش می‌ایستیم و مقاومت می‌کنیم.

مسئله، مشکل میان PKK و PDK نیست؛ بلکه مشکل میان PKK و ترکیه است. یعنی مسئله، موضوعی میان PKK و PDK نیست؛ بلکه مسئله‌ی کورد است. این مسئله تنها به PKK و PDK ارتباط پیدا نمی‌کند؛ بلکه همزمان به همه‌ی کوردها مربوط است. این مسئله چگونه حل می‌شود؟ از راه برگزاری جلسه میان کوردها، از راه کنگره‌ی ملی-میهنی کوردستان حل می‌شود.

محمد رسول هاوار: شما گاهی از طریق روزنامه، تلویزیون و رادیو می‌گویید که سربازان و ژاندارم‌های ترک، لباس پیشمرگه می‌پوشند و همراه PDK علیه شما می‌جنگند. آیا هیچ مدرکی در دست دارید که این ادعای شما را اثبات کند؟ اگر مدرکی هست، چرا برای آشکار کردن حقیقت PDK آن را برای افکار عمومی پخش نمی‌کنید؟ همچنین آیا هنگام جنگ و درگیری، اجساد سربازان کشته شده‌ی ترک به دست رفقای شما می‌افتند؟

عبدالله اوجالان: بله، مدارک بسیاری وجود دارد. در واقع خودشان به آن اعتراف می‌کنند. به عنوان نمونه، سامی عبدالرحمان در مصاحبه‌ای گفته است «ما نیرویی بیست هزار نفری تشکیل می‌دهیم، پول و پوشاک آن‌ها از طرف ترک‌ها تأمین می‌شود». همچنین دیروز خبری به دست‌مان رسید مبنی بر اینکه ترکیه، اسلحه و مهمات (و از جمله زرهپوش نظامی) بسیاری به آن‌ها داده است. نشست‌های روزانه با فرماندهان و افسران ترکیه دارند. همچنین البسه، کوله‌پشتی و اسلحه‌هایشان طی درگیری به دست رفقایمان افتاده است؛ اکثر اسلحه‌ها ترکیه‌ای هستند. دیروز جسد شش نفر از آن‌ها را به شهر جزیره در شمال کوردستان برده‌اند؛ مزدور بودند. این وضعیتی عمومی‌ست، ترکیه به همه شیوه‌ای به آن‌ها کمک می‌کند.

محمد رسول هاوار: طی عملیات نظامی موسوم به چلیک (به معنای فولاد) بین ۳۵ تا ۴۰ هزار سرباز ترک با تسلیحات کُشته از مرز عبور کردند و وارد خاک جنوب کوردستان شدند و به نیروهای گریلا هجوم آوردند. پس از عقب‌نشینی این عملیات، برخی کشورها در خصوص عبور و تجاوز ترکیه از مرزها اظهار نارضایتی کردند. همچنین رفقای شما مقاومت بزرگی در برابر سربازان ترک انجام دادند. همچنین گفته می‌شود که ارتش ترکیه به هنگام عقب‌نشینی، مقادیری از تسلیحات و مهمات خود را برای PDK باقی گذاشته تا علیه شما جنگ به راه بیاندازد؛ در این مورد چه می‌گویید؟

عبدالله اوجالان: بله، چیزی که شما به آن اشاره کردید صحیح است. در نتیجه‌ی مقاومت تاریخی گریلاهای ما، ارتش ترکیه به ناچار عقب‌نشینی کرد. یعنی عقب‌نشینی‌اش به دلیل نارضایتی‌ها و واکنش‌های اروپا نبود. این عملیات نظامی چهل و پنج روز ادامه داشت. بیانیه و فراخوان اروپا کاری شکلی‌ست. خود آمریکا به ارتش ترکیه اجازه‌ی این عملیات را داد. بعد از عقب‌نشینی‌شان، فراخوان و بیانیه صادر کردند. اگر عقب‌نشینی نمی‌کردند، شرایط ما خوب و مناسب بود و می‌توانستیم ضربات سنگین‌تری هم به آن‌ها وارد کنیم. علت اصلی عقب‌نشینی‌شان، مقاومت نیروهای گریلابی بود. خود ارتش ترکیه رفت اما نوکرش را باقی گذاشت. در اینجا لازم است به این نکته توجه شود که PDK جای سربازان ترکیه را گرفته است. تسلیحات، همان تسلیحات قبلی است. کمک مادی نیز توسط ترک‌ها برایشان ارسال می‌شود.

ارتش ترکیه علیه ما تصمیم می‌گیرد و PDK آن را اجرا می‌کند؛ این مورد مهمی است. همچنین چندین فرمانده و افسر ترک در مناطق زاخو و دهوک هستند؛ اینها جنگ را هدایت می‌کنند. ترکیه به کسانی همچون سامی عبدالرحمان می‌گوید: «بگیر! این اسحله و این هم پول!» و به این شکل آن‌ها را به سمت جنگ و درگیری جهت‌دهی می‌کنند. افراد مسلح PDK را جمع می‌کنند و به آن‌ها تسلیحات و پول می‌دهند. افسران ترک، ماهیانه به نیروهای مسلح PDK پول می‌دهند. این چه چیزی را اثبات می‌کند؟ واقعیت امر این است که این‌ها پیشمرگه نیستند؛ نام پیشمرگه بر خودشان گذاشته‌اند اما سرباز ترک‌ها هستند. این‌ها حتی نیروی مسلح PDK هم نیستند؛ PDK هم نمی‌تواند این‌ها را کنترل کند. ترکیه حقوق‌شان را پرداخت می‌کند؛ این‌ها سرباز دولت ترکیه هستند؛ تنها لباس‌شان لباس پیشمرگه است.

انقلاب، همه چیز فرد کورد است

محمد رسول هاوار: می‌دانیم که شما هم در کوردستان رهبر یک حزب هستید؛ یکی از رهبران کوردستان هستید. شما در راه حقوق و خواسته‌های خلق کورد چه چیزهایی در نظر دارید و اهداف‌تان چیست؟ خلق کورد در آینده می‌تواند به چه چیزی دست یابد؟ در راه رسیدن خلق‌مان به اهدافش، اقدامات و گام‌های فوری‌ای که ضروری هستند کدام‌اند؟

عبدالله اوجالان: بیشتر، وضعیت کوردستان را بررسی و تحلیل کردیم. فعلا جنگ و مبارزه تکلیف هر چیزی را روشن می‌کند. وقتی انقلاب شمال کوردستان به مرحله‌ی چاره‌یابی و حل برسد، مسئله‌ی کوردستان حل خواهد شد. اگر انقلاب شمال کوردستان توانمندانه ادامه یابد، تمام کوردستان استوار و پایرجا خواهد ماند. اما اگر متوقف شود، این تنها به معنای شکست PDK نخواهد بود؛ بلکه به معنای شکست تمام خلق کورد خواهد بود. کسی هم نمی‌تواند این حقیقت را انکار کند. اگر این انقلاب در شمال کوردستان گامی رو به جلو برود، کوردهای دیگر بخش‌ها و به‌ویژه جنوب کوردستان ده گام به جلو خواهند رفت؛ اگر شمال کوردستان به پیروزی برسد، تمام کوردستان به پیروزی خواهد رسید. انقلاب شمال کوردستان کلید هر چیز است؛ کلید تمام کوردستان است؛ تنها کلید امروزان نیست، بلکه کلید سرتاسر تاریخ است.

اگر می‌خواهی با تاریخ کوردستان و طبیعت آن آشنا شوی، این انقلاب است و با انقلاب امکان‌پذیر است. اگر می‌خواهی در جنوب کوردستان بمانی و زندگی کنی، لازم است شمال کوردستان از جایگاه سیاسی (یعنی استاتو) برخوردار شود. اگر هدف‌ت این است که کار خوبی

برای همه‌ی کوردستان انجام بدهی، به کوردستان بزرگ خدمت کن. اگر می‌خواهی به گسترش روابط دیپلماتیک با جهان پردازی، بایستی نگاهت به شمال کوردستان باشد. اگر می‌خواهی جامعه‌ات را تشکیل دهی و از لحاظ اقتصادی رشد کنی، نگاهت به شمال کوردستان باشد. اگر می‌خواهی انسان و زندگی نوینی بیافرینی و دموکراسی ایجاد کنی، بازهم به کوردستان بزرگ و شمال کوردستان نگاه کن؛ زیرا شمال کوردستان کلید است. بر همین مبنا انقلاب را به پیش می‌بریم. بدون آن، نه تاریخ و نه زندگی، هیچ کدام امکان‌پذیر نخواهد بود؛ امروزان نیز وجود نخواهد داشت. بدون آن، نه اقتصاد و سیاست، نه روح و شخصیت، هیچ کدام باقی نمی‌ماند. به همین دلیل است که این انقلاب را زمینه و بستر هر چیزی می‌دانم.

نه صرفاً به‌خاطر اوضاع و شرایط امروزی؛ بلکه تمام کوردها و احزاب کوردستان، حتی خلق‌های خاورمیانه نیز از بسیاری جهات آینده‌شان به این انقلاب گره خورده است. نابودی و زوال فاشیسم در ترکیه، وابسته به اقدامات انقلاب ماست. همچنین پیشبرد دموکراسی برای خلق‌های خاورمیانه، بستگی به انقلاب‌مان دارد. به همین دلیل اهمیت بسیاری به آن می‌دهم؛ و در همین راه با اشتیاق و توان عظیمی امور مربوط به آن را به انجام می‌رسانم. هر چه آرمان و هدف بزرگ باشد، انسان نیز با نیرو و توان بزرگ‌تری در کار و فعالیت مشارکت می‌کند.

نکته‌ی دیگر اینکه، اگر به اندازه‌ی چند متر این خاک را حفر کنی به گنجینه‌های طلا و جواهر خواهی رسید؛ یعنی سرزمینی غنی و پر از خیر و برکت است. آمریکا و غرب نمی‌خواهند کوردستان به پیروزی دست یابد؛ زیرا از نظر آن‌ها طلا و ثروت و دارایی از برادری چشمگیرتر و مهم‌تر است.

رفقایمان، گریلاهایمان خود را فدا می‌کنند. برخی‌ها شهید می‌شوند و برخی نیز زخمی و دچار نقص عضو می‌شوند؛ زیرا زندگی را تنها در این انقلاب می‌بینند؛ این نیز اثبات شده است. با وجود سرما و گرسنگی و تشنگی، مقاومت شگفت‌انگیزی انجام می‌دهند. این نیز آفریدن زندگی و انسان‌مورد نظر ماست. بدون آن محال است و نمی‌توانیم سرپا و استوار باقی بمانیم. بزرگ‌ترین اراده‌ی انسان، مشارکت در انقلاب است. این نیز اثبات می‌کند که انقلاب، همه‌چیز فرد کورد است. پرسیدید آینده‌ی کوردستان را چگونه می‌بینید؟ در پیوند با این انقلاب، آینده‌ی کوردستان را روشن و باشکوه می‌بینم. تا به امروز شخص کورد در عقب قافله‌ی انسانیت بود؛ اما بر این باور هستم که از این به بعد در صف پیشین انسانیت خواهد بود.

ابراهیم احمد: با نظرات رهبر آپو موافقم؛ شمال کوردستان بخشی ست که نقش کلید را ایفا می‌کند. قبلاً گفته می‌شد: «اگر شمال کوردستان به پا خیزد، تأثیرگذاری بسیار بزرگی خواهد داشت». بله! آن چیزی که امروز در کوردستان مطرح است، همین است. شمال کوردستان به پا

خاسته و مسئله‌ی کوردستان هم به شیوه‌ای سرتاسری حل خواهد شد.

عبدالله اوجالان: انقلاب‌مان تنها در راه کوردستان نیست؛ بلکه برای همه‌ی جهان است. همان‌طور که در مقطعی از تاریخ، انقلاب فرانسه در اروپا رهبر بود، انقلاب اکتبر بر آسیا و آفریقا تأثیر گذاشت و انقلاب اسلام نیز جهان را به لرزه درآورد، این انقلاب نیز می‌تواند تأثیر این‌گونه‌ای داشته باشد. فرصت و منابع این را هم دارد. همان‌طور که می‌بینیم، این مرحله نیز بسیار حساس است. برخی از دولت‌های اروپایی بسیار با حساسیت برخورد می‌کنند؛ زیرا این حقیقت را می‌دانند. به همین دلیل نباید و نمی‌توان با تنگ‌نظری و با دیدهی تحقیر به انقلاب کوردستان نگاه کرد. آتش انقلاب در کوردستان رشد کرده و بزرگ شده است، در حالی که در مناطق دیگر و نزد دیگر خلق‌ها سرد و خاموش شده است.

مشکلات و مسائل انسانیت بزرگ هستند؛ مسائل بزرگ انسانیت نیز در کوردستان از طریق انقلاب پاسخ داده می‌شوند. اگر هدف این است که انسانیت نوینی بیافرینی، بایستی بتوانی به انقلاب کوردستان پرداز. امروزه طبیعت ویران شده است؛ اگر می‌خواهی پاسخی به این وضع بدهی، این پاسخ در انقلاب کوردستان یافت می‌شود. امروزه انسان همانند مورچه شده است؛ اگر می‌خواهی انسانی نو و شکوهمند بیافرینی، در انقلاب کوردستان می‌توانی آن را متحقق گردانی؛ این نه تبلیغات بلکه حقیقتی است. انقلاب کوردستان انقلابی محدود و سطحی نیست؛ گسترده است و تمامی انسانیت را دربر می‌گیرد؛ انقلاب انسانیت است. دیدگاه و موضع ما چنین است. تحت نام کورد و کوردگرایی این انقلاب را آغاز نکردیم. اولین گام، در جهت انسان‌بودن بود، سپس کوردبودن. اگر جمهوری نیز تأسیس کنیم، آن جمهوری، جمهوری انسانیت خواهد بود و نه صرفاً جمهوری کورد و کوردستان.

انسانیت در مزوپوتامیا پیشرفت کرد. گندم و دیگر غلات، برای نخستین بار در خاک این سرزمین کاشته شد و حیوانات در آن اهلی شدند. این حقیقتی است؛ بنیان انسانیت در اینجا و بر روی این خاک نهاده شده است. امروزه انسانیت رو به نابودی می‌رود، اما انسانیت نوین را در کوردستان پدید می‌آوریم. همان‌طور که پایه و اساس انسانیت در اینجا نهاده شده است، دوباره در همین سرزمین می‌توانیم حقوق و آزادی و رهایی انسانیت را بیافرینیم و پدید آوریم. با تمام وجود به این حقیقت باور داریم؛ اما شرایط نیز آشکار است؛ کار و فعالیت و کوشش برای آن لازم است.

همواره طرفدار راه حل سیاسی هستیم

محمد رسول هاوار: آخرین سؤال مهم ترین سؤال است؛ البته مسئله‌ی «برادرکشی» موضوعی ناپسند است. خلق مان دربارهی موضوع «برادرکشی» نظرش چیست و در این باره چه می گوید؟ اکثر دولت های جهان و آنهایی که دشمن خلق کورد هستند، این موضوع را مانند کارتی به کار می برند. می خواهند این را به جهانیان اثبات کنند که: «بین خلق کورد اتحاد وجود ندارد و با هم ناسازگارند، نمی توانند خودشان را مدیریت کنند و عبارتند از چند ایل و طایفه». آیا در شرایط امروزی نمی توان راه چاره ای برای این وضعیت پیدا کرد؟ به خصوص شروط شما چه هستند؟ آیا مورد خاصی هست تا به آن کسانی بگوئید که میان شما و PDK میانجی گری می کنند؟ سپاسگزارم.

عبدالله اوجالان: دوباره تکرار می کنم، من این جنگ کنونی را «برادرکشی» نمی نامم. این جنگی ست علیه دشمنان خلق کورد. شما مسئله را درک کرده اید؛ ارتش فاشیست ترکیه عقب نشینی کرد، اما بخشی از تسلیحات خودشان را به نیروهای مسلح PDK دادند؛ حتی به آن ها حقوق ماهیانه هم می دهند. اینها نکات اصلی اند. این جنگی که هست، جنگ «برادرکشی» نیست. این جنگ و مبارزه ای که خلق کورد در مقابل دشمنانش انجام می دهد، نقش بزرگی ایفا می کند. اگر همه ی دنیا هم جمع شود نمی تواند اثبات کند که این جنگ، جنگ «برادرکشی» است. خیانت همیشه خیانت است؛ هر کس با دشمن نسل کش و خونخوار خلق کورد همپیمان شود، پلید و خیانت کار است. همپیمانی با این دشمن، به معنای حمله کردن و دشمنی با خلق کورد است. تا یک حدود مشخص می توان برای روابط، معنا قائل شد. اما همکاری و همپیمانی با دشمن فاشیست، نوعی موضع گیری علیه خلق و دشمنی با خلق کورد و کوردستان است.

دوم اینکه، اگر بخواهند گامی بردارند بسیار خوب! مسعود بارزانی بیاید و در این باره هر چه بگوید نمی تواند مرا قانع کند. خطاب به او می گویم: تو از دشمن فاشیست حقوق دریافت می کنی و همه نوع رابطه ای با او داری. رژیم فاشیست ترک نمی تواند حقوق کارمندان خودش را تأمین کند؛ دهقانان و کارگران زیر فشار سخت فقر و گرسنگی قرار دارند. پس چرا به کشاورزان و کارگران خودش پول و حقوق نمی دهد و به تو می دهد؛ تو برای او مهم تری؟! یعنی تا این حد کوردها را دوست دارد؟! نکته ی اصلی اینجاست؛ گویا کوردها را دوست دارد، اما

در شمال کوردستان هم کورد هست، پس چرا چیزی به آنها نمی‌دهد؟! آیا تو با خون کوردها تجارت می‌کنی؟ از این راه امرار معاش می‌کنی؟ برو برای خودت کشاورزی کن، به تجارت کالا و وسایل پرداز؛ به تجارت هر چیزی که می‌خواهی پرداز اما با خون کوردها تجارت نکن. نباید با خون دختران و پسران و شهیدان کوردستان تجارت کرد. هر کسی چنین چیز پلید و زشتی را بپذیرد، از انسان بودن و چارچوب انسانیت خارج شده است. این روسیاهی بزرگی است. درماندگی و پریشانی کورد در همین جاست.

می‌خواهیم هر کسی این‌ها را بداند و درک کند. اگر بارزانی با فاشیست‌های ترک متحد نمی‌شد، اگر این خیانت را نمی‌کرد و در مسیر میهن‌دوستی قرار می‌داشت، ما نیز به خانواده‌ی ملا مصطفی بارزانی خدمت می‌کردیم. دست از همکاری با فاشیست‌های ترک بکشند، ما هم فردا بی‌درنگ جنگ را متوقف می‌کنیم. برو و به او بگو: «اگر در مسیر میهن‌دوستی قرار داشته باشی، آپو سرباز تو خواهد شد؛ خود را برای این آماده کنند». چیزی هم نمی‌خواهم؛ با اطمینان می‌گویم که هیچ چیزی نمی‌خواهم. جوابی برای من بیاور؛ فردایش جنگ و درگیری را متوقف می‌کنیم. من خودم و رفقایم را آماده‌ی ساخت و در خدمت جنوب کوردستان خواهیم بود. بگذار با همدیگر در برابر دشمنان خلق کوردستان جنگ کنیم. دیگر به هیچ شیوه‌ای لوله‌ی تفنگ‌هایمان به سمت همدیگر نخواهد بود. در راه فدراسیون همکار خواهیم بود. دولت ترکیه، دشمن خلق کورد است و برای همه‌ی ما یکسان است. اما مسعود بارزانی می‌گوید: «مادامی که ترک‌ها کاری به کار من ندارند، هرچه بر سر کوردها می‌آورند بگذار بیاورند.» این چه معنایی دارد؟ مثل این است که مردی هر شب بیاید و با مادر کسی هم‌خوابه شود و پسر آن زن بگوید مادامی که این مرد به من کاری ندارد پس مرد خوبی است!

بله؛ باید دست از این رفتار بکشد و این مرد بی‌ناموس را از خانه‌ی خودش بیرون بیاورد. هر وقت از این دورویی دست بکشد، من جنگ و درگیری را متوقف می‌کنم. چرا ریاست PDK این‌ها را درک نمی‌کند؟ چیزی که ما می‌خواهیم دو کلمه است. جوابش را که داد؛ حتی همین امروز هم می‌توانیم جنگ را متوقف کنیم. چرا نمی‌فهمد؟ می‌توانیم برایش تجارت و کشاورزی هم انجام دهیم. می‌توانیم حسابی پولدارشان کنیم. این‌ها خواسته‌های ما هستند. اگر نپذیرد، مثل روز روشن است که صد درصد تحت کنترل افسرها و ژنرال‌های ترک خواهد بود. لازم است خود را دچار چنین وضعیتی نگرداند. دیگر بایستی رفتار بچگانه را کنار بگذارد. ما این همه کار و مبارزه می‌کنیم؛ این همه شهید داده‌ایم؛ تلاش و کوشش فراوانی به خرج داده‌ایم. در قیاس با این‌ها، مسعود بارزانی هیچ چیزی نیست. نمی‌تواند بگوید رابطه با فاشیست‌های ترک به نفع‌مان است.

روابط خود با ترکیه را به خوبی ارزیابی کند. نمی‌گوییم بایستی به هیچ وجه رابطه نداشته باشد. رابطه داشته باشد، اما نه بر پایه‌ی زیان‌رساندن و دشمنی با کس دیگری. من هم می‌خواهم روابط سیاسی را گسترش بدهم، اما این را بر پایه‌ی زیان‌رساندن و دشمنی با طرف دیگری انجام نمی‌دهم. ما هم می‌خواهیم مسئله‌ی کورد را حل کنیم. اگر با همدیگر همپیمان می‌شدیم، پیشرفت بزرگی در شمال کوردستان حاصل می‌شد. همان‌طور که قبلاً گفتیم، پیشرفت شمال کوردستان به معنای پیشرفت جنوب است؛ آن‌وقت خودش به قدرتی مبدل می‌شد. این است مسئله‌ی کورد؛ لازم است حل شود. او هم از این مسائل آگاه است اما وقتی آن‌ها را نادیده می‌گیرد، اسلحه وارد عمل می‌شود. ما همیشه طرفدار راه‌حل سیاسی هستیم؛ اما اگر هیچ راهی باقی نماند، آن‌وقت ناچار هستیم که از خودمان دفاع کنیم. تنها دو شرط داریم: اولی این است که فاشیست‌های ترک قتل‌عام‌ها را متوقف کنند. دوم اینکه مسئله‌ی کورد، وجود دارد؛ همچنین برادری یک واقعیت است؛ مسائل از راه دیالوگ و گفتگو حل شوند. اگر نکته‌ی دیگری می‌خواهید بگویید، آماده‌ی شنیدن هستیم. فکر کنم پاسخ سؤال‌هایتان را گرفتید.

محمد رسول هاوار: پاسخ‌های رهبری همگی درست و به‌جا هستند؛ پاسخ‌هایی روشنگر بودند. هدف ما هم این است که واقعیات را به خلق منتقل کنیم تا به خوبی رهبریت را بشناسند و حقیقت را ببینند؛ به این شکل تناقضات و ابهاماتی که در ذهن دارند حل می‌شوند و از میان می‌روند.

عبدالله اوجالان: درست است؛ من هم این نکات را جهت خلق مطرح کردم؛ تا حقیقت و واقعیات امر را بدانند. به‌ویژه منظورم اشخاص سرسخت و لجوج است تا ذهن‌شان روشن شود و درک کنند. سؤال دیگری دارید؟

محمد رسول هاوار: هیچ سؤال دیگری ندارم. چون نظرات و اندیشه‌های رهبری، نه تنها افکارم بلکه خیال و رؤیایم را هم به واقعیت می‌رساند. سپاسگزارتان هستم.

عبدالله اوجالان: نقطه‌ی پایان بر موضوع گذاشتید. این تنها نظر و اندیشه‌ی ما نیست؛ بلکه شما به ما الهام بخشیدید. آن کاری که چهل سال پیش بر پایه‌ی میهن‌دوستی شروع کردید، کار ما هم هست. یعنی این کار از روحی برخوردار می‌شود؛ سپاس.

ابراهیم احمد: رفقای عزیز! از صمیم دل با شما همراه و هم‌نظرم. آرزو می‌کنم که ای کاش همسن شما می‌بودم؛ در دوره‌ی آموزشی آکادمی شما شرکت می‌کردم؛ درباره‌ی مبارزه، میهن‌دوستی و خدمت هرچه بیشتر به ملت کوردستان درس‌هایی را برایتان بازگو می‌کردم. پنجاه-شصت سال پیش، حرفی زده بودم؛ آن موقع گفته بودم: «مه‌ژی بۆ مردن، بمره بۆ ژیان، چۆن قازانج ده‌که‌ی تا نه‌که‌ی زیان؟!» یعنی اینکه «برای مردن زندگی نکن؛ بلکه در راه زندگی بمیر؛ زیرا تا وقتی فداکاری نکنی چگونه به پیروزی و دستاوردی می‌رسی؟!» اما افسوس آن موقع، چنان شخصیت باهوش و دانایی در میان فرماندهان و مسئولین ما وجود نداشت تا مثل رهبر شما حقایق را به ما بفهماند. کسی نبود تا در شعارهایمان روح بدمد، از زندگی کهنه نجات‌مان بدهد و راه زندگی نو را نشان‌مان بدهد. کسی نبود راهنمایی‌مان کند که لازم است مرگ در راه زندگی باشد؛ در راه زندگی ای صحیح. کسی نبود که یادمان بدهد مقاومت کنیم و کارهایمان را چالاکانه انجام دهیم. همچنین کسی نبود که درباره‌ی زندگی‌ای آزاد به ما درس بدهد.

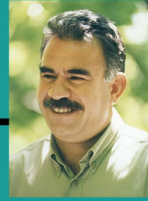
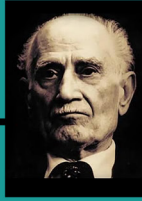
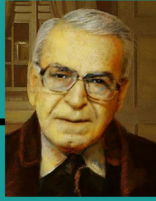
دیدن شما و شرکت کردن در جلسه‌تان، بسیار شاد و خوشحالم کرد. بر این باورم که در کوردستانی آزاد، کوردستانی فدرال و دموکراتیک با همدیگر در آسودگی و آرامش زندگی خواهیم کرد. برای شما، PKK و کار و مبارزه‌ی کوردستانی‌اش امید و آرزوی پیروزی دارم. همچنین آرزومند پیروزی دیگر جنبش‌های دموکراسی‌خواه و میهنی هستم. برایتان آرزوی پیروزی می‌کنم. با سپاس از همگی‌تان.

عبدالله اوجالان: من هم درود و احترام خود را به استادان عزیز «ابراهیم احمد» و «محمد رسول هاوار» تقدیم می‌کنم.

محمد رسول هاوار: من نیز همان آرزویی که استاد ابراهیم احمد بر زبان آورد را برای شما دارم. من نیز شاعری پنجاه ساله هستم؛ سال‌هاست برای دانش‌آموزان و دانشجویان شعر می‌نویسم. در حالی که از شما استقلال خلق کوردستان را خواستارم، برایتان آرزوی پیروزی دارم. شما برای ما نمایانگر پیروزی هستید. شما امید ما هستید. تحت رهبری برادر گرامی‌ام رهبر آپو، پیروزی تحقق پیدا خواهد کرد.

عبدالله اوجالان: استاد ابراهیم احمد و شاعر گرامی هاوار، به ما توان و نیرو بخشیدند.

می‌خواهم چند جمله‌ی پایانی بگویم. من هم در ابتدا، وقتی که شروع به این کار کردم می‌گفتم: «می‌میرم؛ اما بیهوده نمی‌میرم؛ مرگی ست در راه زندگی سرافرازانه و شرافتمندانه و در راه آزادی کوردستان». اکنون مرگ کوردها در راه زندگی‌ای سرافرازانه و شرافتمندانه است. و این چیزی بزرگ و باشکوه است. وقتی این گفته را از استاد شنیدم، نکته‌ای دقتم را جلب کرد؛ دوران کودکی من چگونه بوده، او نیز به همان شیوه است. در اینجا میهن‌دوستی کوردها به هم رسید؛ شمال و جنوب کوردستان به هم رسیدند. در اینجا به همه‌ی این موارد پرداختیم. در اینجا وحدت کوردها و اتحاد جنبش ملی کورد و کوردستان را می‌بینیم. بسیار خوشحالم؛ آمدن شما به اینجا برای فعالیت و مبارزه‌ی PKK هم گام بزرگی ست؛ امیدی بزرگ به ما می‌بخشد. بر این باور هستم که کار و مبارزه‌ای که تاکنون انجام داده‌اید با کنگره‌ی ملی-میهنی کوردستان می‌تواند به اوج و نتیجه‌ی خویش دست یابد. استاد ابراهیم احمد می‌تواند کنگره‌ی ملی-میهنی اعلان کند، پشتیبانی‌اش می‌کنم. برای کار و فعالیت کنگره‌ی ملی-میهنی، آماده‌ایم همه نوع همکاری و حمایتی از شما به عمل بیاوریم. در گذشته کار و فعالیت زیادی انجام شد، اما نتیجه‌بخش نبود. اما اکنون در این کار و فعالیت، پیروزی می‌بینم؛ همگرایی در کار و فعالیت همه‌ی بخش‌های کوردستان را می‌بینم. جشن تان پیروز! برای تان سعادت و کمال تندرستی آرزو می‌کنم.



« انقلابمان تنها در راه کوردستان نیست ؛ بلکه برای همه جهان است. همان‌طور که در مقاطعی از تاریخ، انقلاب فرانسه در اروپا رهبر بود، انقلاب اکتبر بر آسیا و آفریقا تأثیر گذاشت و انقلاب اسلام نیز جهان را به لرزه درآورد. این انقلاب نیز می‌تواند تأثیر اینگونه‌ای داشته باشد فرصت و منابع این را هم دارد. همان‌طور که می‌بینیم این مرحله نیز بسیار حساس است. برخی از دولتهای اروپایی بسیار با حساسیت برخورد می‌کنند ؛ زیرا این حقیقت را می‌دانند. به همین دلیل نباید و نمی‌توان با تنگ‌نظری و با دیده تحقیر به انقلاب کوردستان نگاه کرد. آتش انقلاب در کوردستان رشد کرده و بزرگ شده است، درحالی که در مناطق دیگر و نزد دیگر خلق‌ها سرد و خاموش شده است »

